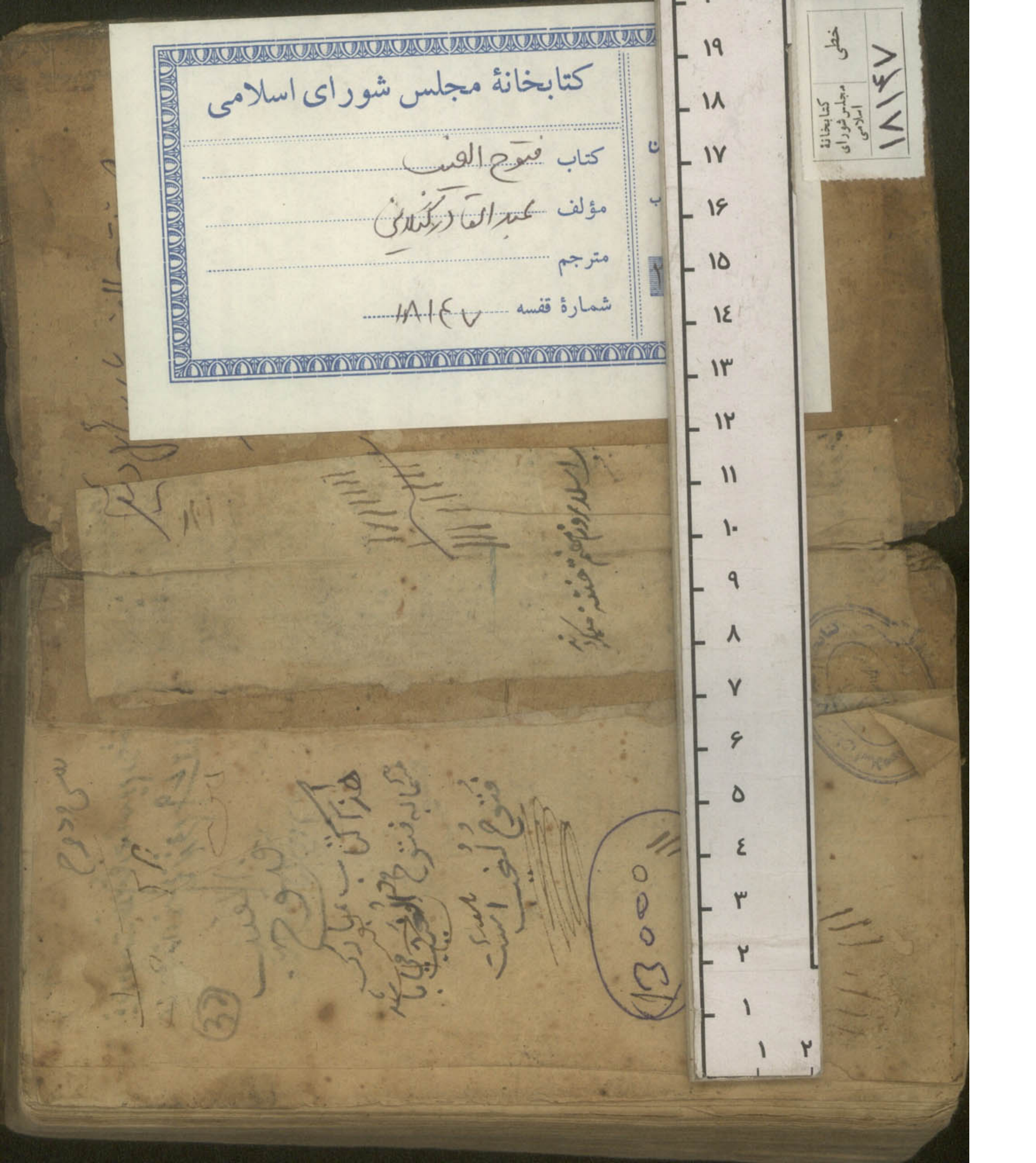
عارف اصفهانی

۸۵,۱۳,۲۴



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب فتوح الغیب
مؤلف عبدالقادر گیلانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۱۴۷
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۱۴۷



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۱۴۷


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب فتوح الغیب
مؤلف عبدالقادر گیلانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۱۴۷
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۱۴۷

تاریخ ولادت غلام شاه رحمه الله یوم دوشنبه

... استواء فی شهر محرم ۱۲۷۹

نام این کتاب مبارک

فتوح الغیب

می باشد

هو

قال النبي صلى الله عليه وسلم من طلب وجد

فقد وجد حلقه

رسوله

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله نحمده ونستعينه ونعوذ بالله من شرور
انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهديه الله
فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له ونشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شريك له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله

از براي دفع شر ظالمان حم عسق پنج حرف است وكهيعص
پنج حرف است ودر قرآن مجيد پنج آيه است كه در اول آن
يكحرف از حروف كهيعص است ودر آخر آن حرفي از حروف
حم عسق است وچون اين آيات را خواهد كه بخواند ابتدا
از آيت اول كند ابهام دست راست را فرو گيرد و همچنين
در حروف كهيعص انگشتهاي دست راست فرو گيرد ودر
حروف حم عسق انگشتان دست چپ فرو گيرد اينست
كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح
هشيما تذروه الرياح ك ه ي هو الله الذي لا اله الا
هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم م ي يوم
الازفة اذ القلوب لدى الحناجر كاظمين ما للظالمين من
حميم ولا شفيع يطاع ع ع ع علمت نفس ما احضرت

فلا اقسم بالخنس الجوار الكنس س س س ص والقرآن
ذي الذكر بل الذين كفروا في عزة وشقاق بدین طریق
این آیة بخواند وچون ظالم ببیند انگشت مبسوط کند این
شود و مراد او بر آید و فواید این آیتها زیاده از آن است
که محصور شود هذه شجرة طيبة اصلها ثابت
وفرعها في السماء شجره مبارک طریقه قادریه
عالیه امداد حضرت سیدنا ومولینا فیاض العالمین
حضرت سید برهان الدین قادری دام برکاتهم
که باین بنده بتزیین مهر خویش امداد فرمودند
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة
والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین امام

امام الاولین جبرائیل علیه السلام وامام الاولین
والآخرین محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ابن
هاشم سیدی ومولائی ومرشدی حضرت احمد مجتبی
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم سیدی ومولائی
ومرشدی حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم
الله وجهه سیدی ومولائی ومرشدی حضرت
شیخ حسن بصری رضی الله تعالی عنه سیدی ومولائی
ومرشدی حضرت شیخ حبیب عجمی رضی الله تعالی
عنه سیدی ومولائی ومرشدی حضرت شیخ
داؤد طائی رضی الله تعالی عنه سیدی ومولائی
ومرشدی حضرت شیخ معروف کرخی رضی الله تعالی
عنه سیدی ومولائی ومرشدی حضرت شیخ سری

سقطی رضی الله تعالی عنه سیدی و مولای و مرشدی حضرت
سید الطائفة شیخ جنید بغدادی رضی الله تعالی عنه
سیدی و مولای و مرشدی حضرت ابی بکر شبلی رضی الله
تعالی عنه سیدی و مولای و مرشدی حضرت شیخ عبد
الواحد تمیمی رضی الله تعالی عنه سیدی و مولای
و مرشدی حضرت شیخ ابو الفرح طرطوسی رضی الله تعالی
عنه سیدی و مولای و مرشدی حضرت شیخ ابی الحسن
علی الهنکاری رضی الله تعالی عنه سیدی و مولای و
مرشدی حضرت شیخ ابو سعید علی مبارک مخزومی
رضی الله تعالی عنه سیدی و مولای و مرشدی حضرت
محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی شیخ عبد القادر

جیلانی رضی الله تعالی عنه سیدی و مولای و مرشدی حضرت
شیخ عبد الله بن علی الاسدی رضی الله تعالی عنه
سیدی و مولای و مرشدی حضرت شیخ عبد الله
یوسف الاسدی رضی الله تعالی عنه سیدی و مولای
و مرشدی حضرت شیخ احمد بن عبد الله الاسدی
رضی الله تعالی عنه سیدی و مولای و مرشدی حضرت
شیخ محمد بن احمد الاسدی رضی الله تعالی عنه
سیدی و مولای و مرشدی حضرت شیخ فخر الدین
بن ابی بکر بن محمد نعیم رضی الله تعالی عنه سیدی
و مولای و مرشدی حضرت فخر الدین بن احمد
بن محمد الاسدی رضی الله تعالی عنه سیدی و مرشدی

و مولای م

حضرت شیخ سراج الدین یمنی رضی الله تعالی عنه سیدی ومولای
ومرشدی حضرت شیخ اسماعیل بن ابراهیم الاسدی
رضی الله تعالی عنه سیدی ومولای ومرشدی حضرت محمد بن
جار خضر یمنی رضی الله تعالی عنه سیدی ومولای ومرشدی
حضرت اسماعیل بن جبرتی رضی الله تعالی عنه سیدی
ومولای ومرشدی حضرت شیخ ابو بکر بن سلامی یمنی
رضی الله تعالی عنه سیدی ومولای ومرشدی حضرت
شیخ جنید بن احمد الیمانی رضی الله تعالی عنه سیدی و
مولای ومرشدی حضرت شیخ عبد القادر یمانی رضی
الله تعالی عنه سیدی ومولای ومرشدی حضرت سراج
الدین عمر رضی الله تعالی عنه سیدی ومولای ومرشدی
حضرت شیخ سراج الدین عمر رضی الله تعالی عنه سیدی

ومولای ومرشدی حضرت شیخ امین الدین المرواجی رضی
الله تعالی عنه سیدی ومولای ومرشدی حضرت شیخ
محمد یوسف رضی الله تعالی عنه سیدی ومولای حضرت شیخ
نقشی عبد الله علوی رضی الله تعالی عنه سیدی ومولای
ومرشدی قطب الاقطاب قطب دکهن حضرت پیر
دستگیر سید احمد الله رفیع الملقب خواجه رحمه الله
نایب رسول الله رضی الله تعالی عنه سیدی ومولای
ومرشدی حضرت سید محمد نور الدین رضی الله تعالی عنه
سیدی ومولای ومرشدی صاحب الکشف والکرامات
فیاض العالمین سید محمد برهان الدین قادری
دام برکاتهم وافضالهم اللهم اوصل فیضانهم
لهم واجعل عاقبتنا فی الدارین بالخیر آمین یا
رب العالمین

ترتیب خواندن ختم حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی

بعد از نماز عصر بقرار اجازت مولانا فیض العالمین سند

شاه برهان الدین دام برکاتهم از ینقرار است طریقه اولی

بسم الله الرحمن الرحیم یکصد بار یا لطیف یکصد بار بخواند

یا حی یا قیوم یا دایم یا الله دو صد و یکبار سوره فاتحه

هفت بار قل هو الله یازده بار و اول و آخر درود متبرکه

یازده بار اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد و بارک

وسلم خواندن اسم متبرکه یا شیخ عبد القادر شیئا لله

هر که شش ماه متواتر هر روز شش هزار و ششصد و پنجاه و پنج

بار باذن مرشد بخواند و از گوشت ها و نمک و متعلق

بقل ها و مقاربت بزن اجتناب کند تسخیر اجنه و کشف قبور

و جمیع مطالب او را حاصل شود و صاحب اللفظ گردد و در

و در روایت ثانی یکصد بار است و طریقه دوم گردان

بر امراض ها و مشکلهای خود و غیره باید علی الدوام

روز هفتاد بار بخواند و عشره ذی الحجه نیز هفتاد بار خواند

و اول و آخر درود شریف یازده بار خواند و موقوف [illegible]

میباشد ه ازبرای دیدار مبارک حضرت صاحب لولاک

حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جاری شدن ذکر

در شب جمعه باذن مرشد با غسل و با طهارت و لباس جدید

و پاک نشسته یکصد و چهارده مراتبه هر شب مذکوره الی

درود شریف بخواند و بر جای خواندن بطرف قطب و

روی بطرف قبله خواب کند دیدار مبارک حاصل گردد

اللهم صل علی محمد بحار کمالک و جمال جمیلک و نبیک

و شفیعک و خفیفک و بحاره و بارک و سلم ط

از برای گشود کارهای مغلقه و مطالبات شاق و زیادت رزق
و دفع شر اعدا و ظلما و عزت و آبرو و جمیع مطالب با اعتقاد
تمام علی الدوام روز یکصد و یکبار بخواند و بطریق چله روز هزار و
یکبار بخواند باذن مرشد و اول و آخر یازده بار درود

بسم الله الرحمن الرحیم یا باسط انت الذی ابسط رزقا بقدرتک
یا باسط یا سید السادات یا عالم السر و الخفیات
و یا مجیب الدعوات برحمتک یا ارحم الراحمین

برای مشکل و امر ضروری چهل روز با طهارت روزی هزار و
یکمرتبه بخواند باذن مرشد و از حق تعالی حاجت طلبد
و علی الدوام که ورد کند روز یکصد و یکبار است و اول و آخر
یازده درود خواند آمنت بالله العلی العظیم و
توکلنا علی الحی القیوم از برای دفع شر نفس و شیطان

و دشمنان و ظالمان و مطالبات دارین و عزت و حرمت
و وسعت رزق و صحت بدن و صفای باطن روز یکصد
مرتبه خواند علی الدوام با اعتقاد تمام و اذن مرشد و بطریق
چله هزار و یکمرتبه است اول و آخر یازده بار درود خواند
سریع الاثر است و بیان خاصیت در تحریر نیاید

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم العالمین
یا رؤف یا عطوف یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و
ایاک نستعین یا عالم السرائر یا مقلب القلوب یا
بدیع یا قریب اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
آمین

هو الله

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت قطب الاقطاب نور الثقلین شمس الکونین
حضرت میران محی الدین سید شیخ عبد القادر جیلانی
کنیت وی ابو محمد است علوی بود حسنی نبیره ابو عبد
الله صومعی است از جانب پادر و مادر وی ام الخیر
امة الجبار فاطمة بنت ابی عبد الله صومعی است گفته
است که چون فرزند من شیخ عبد القادر رضی الله عنه
متولد شد هرگز در رمضان شیر نخورد یکبار هلال
ماه مبارک رمضان از جهت ابر پوشیده شده بود
از مادر وی پرسیدند گفت امروز عبد القادر شیر نخورده
است آخر معلوم شد که آن روز رمضان بوده است ولادت

ولادت او در سنه احدی وسبعین وخمسمائة
واربعمائة بوده است و وفات در سنه اثنا و
ستین وخمسمائة و گفت که خورد بودم روز عرفه
بصحرا بیرون رفتم و دنبال گاوی و گرفتم جهت حراثت
آن گاو روی باز پس کرد و گفت یا عبد القادر ما لهذا
خلقت و بهذا امرت بترسیدم و باز گشتم و بر بام
سرای خود بر آمدم حاجیان را دیدم که در عرفات ایستاده
بودند پیش مادر خود رفتم و گفتم مرا در کار خدا استعمال
کن و اجازت ده تا به بغداد روم و بعلم مشغول شوم و
صالحان را زیارت کنم از من سبب آن داعیه پرسید باو
بگفتم بگریست و برخاست و هشتاد دینار بیرون آورد

تاریخ عمر حضرت و تولد او و وفات او از این بیت در باب عشاق خواهد بود ۵۵۵
سنینش کامل عاشق تولد ۵ وفاتش دان تو معشوق الهی
اللهم اوصلنا بحضرته

۹۱ ۴۷۱ ۵۶۲
ک ا م ل ع ا ش ق م ع ش و ق ا ل ه ی
۲۰ ۱ ۴۰ ۳۰ ۷۰ ۱ ۳۰۰ ۱۰۰ ۴۰ ۷۰ ۳۰۰ ۶ ۱۰۰ ۱ ۳۰ ۵ ۱۰

که میراث پدر من مانده بود چهل دینار را برای برادر من
گذاشت و چهل دینار را در زیر بغل من در جامهٔ من
دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر صدق
در جمیع احوال و به وداع با من بیرون آمد و گفت ای
فرزند برو که برای خدای تعالی از تو ببریدم و تا قیامت
روی ترا نخواهم دید و من با قافلهٔ اندک به جانب بغداد
توجه نمودم چون از همدان بگذشتم شصت سوار از مردان
آمدند و قافله را بگرفتند و هیچکس مرا التعرض نکرد
ناگاه یکی از ایشان بر من گذشت گفت ای فقیر با
خود چه داری گفتم چهل دینار گفت کجاست گفتم در
جامه دوخته است در زیر بغل من گمان برد که مرا استهزا میکنم

میکنم مرا بگذاشت و برفت و دیگری بمن رسید و
همان پرسید و همان جواب شنید او نیز مرا
بگذاشت و برفت هر دو پیش مهتر ایشان بهم
رسیدند آنچه از من شنیده بودند گفتند مرا طلبید
بالای تلی که اموال قافله را قسمت میکردند پس گفت
که با خود چه داری گفتم چهل دینار گفت کجاست
گفتم در جامهٔ من دوخته است در زیر بغل من بفرمود که
تا جامهٔ مرا بشکافتند و آنچه گفته بودم یافتند پس
گفت ترا چه برین داشت که اعتراف کردی گفتم
که مادر من مرا عهد داده است که صدق و راستی بگو
بر عهدهٔ او خیانت نکنم پس مهتر ایشان بگریست

وگفت چندین سالست که من در عهد برورد
کار خیانت کرده ام و بر دست من توبه کرد
پس اصحاب وی گفتند که تو در قطع طریق مهتر ما
بودی اکنون در توبه مهتر ما باش همه بر دست
من توبه کردند و آنچه از قافله گرفته بودند باز دا
دند و اول تائبان بر دست من ایشان بودند
وی در سنه ثمان وثمانین واربعمائة ببغداد
رسید و بجد تمام بتحصیل علوم مشغول شد اول
بقراءت قرآن و بعد از آن بفقه و حدیث و علوم
ادبیه پیش بزرگانی که در آن زمان متعین بودند
و باندک روزگاری بر اقران خود فایق شد و از اهل

زمان خود متمیز گشت و در سنه احدی
وعشرین وخمسمائة مجلس وعظ نهاد و برا کرامات
ظاهر و احوال و مقامات عالی بوده است و فی التاریخ
الامام الیافعی و اما کراماته یعنی شیخ عبد القادر رضی الله عنه
فخارجة عن الحصر وقد اخبرنی من ادرکت باتفاق
معلوم است ظاهر نشد یکی از شیخان دیگر مثل
کرامات ایشان در دنیا فرمودند که یازده سال در
یک برج نشستم و با خدای تعالی عهد کرده بودم که
نخورم تا نخورانند و نیاشامم تا نیاشامانند چهل روز
هیچ نخوردم بعد از چهل روز شخصی آمد و قدری طعام
آورد و نهاد و برفت نزدیک بود که نفس من بر بالای

طعام افتد از بس گرسنگی گفتم والله از عهد که با خدا
یتعالی بسته ام بر نگردم شنیدم که از باطن من کسی
فریاد میکند و باواز بلند میگوید الجوع الجوع ناگاه شیخ
ابو سعید مخزومی رحمة الله علیه بر من بگذشت آن آ
واز شنید گفت یا عبد القادر این چیست گفتم
این اضطراب نفس است اما روح بر قرار خود است در
مشاهده خداوند خود گفت بخانه ما بیا در نفس خود
گفتم بیرون نخواهم رفت ناگاه ابو عباس خضر علیه السلام
در آمد و گفت برخیز و پیش ابو سعید رحمه برو رفتم و دیدم
که ابو سعید رحمه بر در خانه خود ایستاده است و انتظار می
برد گفت یا عبد القادر آنچه من ترا گفتم بس نبود

نبود که خضر نیز میبایید گفت مرا در خانه در آورد و
لقمه لقمه در دهان من انداخت تا شکم سیر شدم
شیخ سیف الدین عبد الوهاب وی فرزند حضرت
شیخ عبد القادر رضه بوده وی گفته هیچ ماهی از ماهها
نبودی مگر پیش از آنکه تولد شدی بیامدی پیش والد
من اگر چنانچه بدی و سختی مقرر شده بودی در صورت
ناخوش بیامدی و اگر نعمت و خیر بودی در صورت
نیکو بیامدی آخر روز جمعه سلخ جمادی الثانی سنه
ستین و خمسمائة جمعی از مشایخ در صحبت وی نشسته
بودند جوانی خوب روی در آمد و گفت السلام علیک
یا ولی الله من ماه رجبم آمدم تا ترا تهنیت گویم در من هیچ بدی

و سختی مقرر شده است در آن سال ماه رجب مردم هیچ
ندیدند مگر خیر و نیکویی چون روز یکشنبه سلخ ماه رجب
بود شخصی کریه المنظر آمد و گفت السلام علیک یا ولی
الله من شهر شعبانم آمده ام تا ترا تهنیت کنم مقدر شده است
در من فوت و فنای خلق در بغداد و گرانی در حجاز و
قتل در خراسان چون ماه شعبان داخل شد هر چه
گفته بود واقع شد شیخ در ماه رمضان بیمار شد روز
دوشنبه بیست و نهم رمضان جمعی از مشایخ پیش وی
حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و شیخ نجیب رحمه و
و غیرهما شخصی با ادب بها و وقار تمام در آمد و گفت السلام
علیک یا ولی الله من ماه رمضانم آمده ام که اعتذار کنم

اعتذار کنم از آنچه بر تو مقدر شده بود در من و وداع
کنم که آخر اجتماع منست با تو باز گشت و در ربیع الآخر
سال دیگر از دنیا برفت و رمضان دیگر در نیافت
نقلست که روزی حضرت شیخ عبد القادر رض مجلس میگفت
و شیخ علی هیتی رحمه بادب بایستاد و در وی می نگریست
شیخ علی رحمه بیدار شد شیخ گفت حضرت نبی را صلی الله علیه و
سلم در خواب دیدی گفت آری شیخ گفت من برای
وی بادب ایستاده بودم شیخ علی رحمه گفت آنچه من
بخواب می دیدم وی به بیداری چون پرسیدند از معنی
آنچه بشیخ نموده بودند از وی پرسیدند که چه چیز و صحبت
کرد ترا گفت بملازمت تو نقلست که تاجری پیش

در خواب بودم

شیخ حماد درآمد گفت تجهیز قافلهٔ شام میروم و مقصد و
نیاز را بضاعت دارم شیخ حماد گفت اگر در این سال میروی
مال ترا بغارت میبرند و خود کشته میشوی تاجر بسیار
غمگین شد از پیش شیخ حماد بیرون آمد حضرت شیخ
عبدالقادر وی را پیش آمد قصه را باو گفت گفت برو که
بسلامت خواهی رفت و بغنیمت خواهی آمد و ضمان بر من
آن شخص بسفر شام رفت و بضاعت خود را بهزار دینار بفروخت
روزی بقضای حاجت بسقابه درآمد هزار دینار
را بر طاق نهاد و بیرون آمد و آنرا فراموش کرد و بمنزل
خود آمد وی را خواب گرفت در خواب دید که در قافله است و
حرامیان قافله را غارت کردند و اهل قافله را کشتند و و

و وی را نیز شخصی ضربتی زد و کشته شد از هیبت آن بیدار
شد اثر خون بر گردن خود دید و الم آن ضربت در خود
احساس کرد بخاطر وی آمد که هزار دینار را فراموش کرده
است بتعجیل رفت و آنرا باز یافت و به بغداد مرا
جعت نمود با خود گفت اگر اول شیخ حماد را ببینم وی
بزرگ است و اگر حضرت سید عبدالقادر رض را ببینم وی
بزرگ است و سخن وی راست شده است ناگاه شیخ حماد
وی را در بازار دید گفت اول شیخ عبدالقادر را رض
ببین که سخن وی حقست هفده بار از خدا تعالی در
خواسته است که قتل تو در بیداری مقدر شده بود
بخواب بگذشت و تلف مال تو بر فراموشی قرار یافت

پس پیش شیخ عبدالقادر درآمد گفت آنچه شیخ حماد
گفته که هفده بار درخواسته است سوگند بعزت
معبود که هفده بار هفده بار هفده بار تا هفتاد بار در
خواسته ام تا حال چنان شد که شیخ حماد رحمه گفت نقل
است که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله تعالی
روحه گفت در جوانی بعلم کلام مشغول بودم و چند کتاب
دران یاد گرفتم و عم من مرا ازان منع میکرد و بزیارت
شیخ عبدالقادر رضه آمد و من با وی بودم مرا گفت حاضر
باش که بر مردی در آییم که دل وی از خدا تعالی خبر میدهد
و منتظر باش برکات دیدار ویرا چون بنشستیم عم من
گفت یا سیدی برادرزاده من عمر است که بعلم کلام

مشغولست هر چند ویرا میگوییم ازان باز نمی آید
شیخ گفت ای عمر کدام کتاب حفظ کرده گفتم فلان
کتاب دست مبارک خود در سینه من فرود آورد
والله که یک لفظ ازان کتب بر حفظ من نماند و خدا
تعالی همه مسایل آنها را بر خاطر فراموش گردانید
ولیکن سینه مرا از علم لدنی پر ساخت از پیش وی
برخاستم ربانی بحکمت ناطقه مرا گفت یا عمر انت
آخر المشهورین فی العراق نقلست که روزی ابو
المعالی نام در مجلس شیخ حاضر شد در اثنای مجلس
ویرا قضا افتاد چنانچه مجال حرکت نماند و بیطاقت
شد بطریق استغاثه بجانب شیخ نظر کرد شیخ یک پایه

منبر فرود آمد بر پایهٔ اول پس همچو سر آدمی پیدا شد پایهٔ

دیگر فرود آمد با آن سر دو دست و سینه ظاهر شد و همچنین

پایه پایه فرود آمد و آن صورت زیادت میشد تا صورتی

شده بعینه مثل صورت شیخ و سخن میگفت باواز بلند

مثل آواز شیخ و کلام شیخ و این را غیر آن شخص و من

شاء الله تعالی هیچکس نمیدید شیخ آمد و بر بالای سر وی

بایستاد آستین خود یا مندیل خود بر سر آن شخص پو

شید آن شخص خود را در صحرائی یافت گشاده در آنجا

جوئی با آب بر کنار جو درختی با خود دستهٔ کلید همراه

داشت بر آن درخت بیاویخت و بقضای حاجت

مشغول شد بعد از آن وضو ساخت و دو رکعت نماز بگذا

رید و سلام داد شیخ آستین یا مندیل از سر وی

برداشت خود را در مجلس دید و اعضای وی

از آب وضو تر و بقضای وی مرفوع شد شیخ

بر بالای منبر سخن گویان که گویا هرگز فرود نیامده

بود خاموش بود تا هیچکس نگفت و دستهٔ کلید را

طلب کرد با خود نیافت بعد از مدتی وی را الجانب

بلاد عجم عزیمت سفر شد چهارده روز از بغداد راه

برفت بصحرائی فرود آمدند که آنجا جوی آب روان

بود بر خواست تا وضو سازد دید که آن صحرا همان

صحرا میباشد که آن روز وضو ساخته بود و آن جوی

همان جوی چون اندکی برفت بآن موضع رسید

که آن روز وضو ساخته بود و آن درخت را یافت
دستهٔ کلندی در انجا آویخته چون ببغداد باز
گشت پیش شیخ رفت تا آن قصه را باز گوید شیخ
گوش ویرا بگرفت و گفت یا ابو المعالی تا ما زنده
ایم این را باکسی مگوی نقلست که عجوزهٔ پیش حضرت
شیخ عبدالقادر رض در آمد و پسر خود را همراه گرفته
و گفت دل فرزند خود را تعلق بسیار می بینم بتو من
زمهٔ فرزند خود را از حق خود بری کردانیدم برای خدای تعالی
شیخ ویرا قبول کرد و مجاهده و ریاضت فرمود بعد از
چند روز پیش فرزند خود آمد دید که نان جو میخورد و زرد
ولاغر شده از کم خوری و بیداری از انجا پیش شیخ شد

شیخ شد آنجا طبقی دید دران استخوانهای مرغی
عجوزه گفت یا سیدی تو گوشت مرغ میخوری
و پسر من نان جو شیخ دست خود را بر استخوانها نهاد
و گفت قومی باذن الذی یحیی به العظام وهی
رمیم آن مرغ زنده شد و بانگ کردن آغاز نهاد
پس شیخ با آن عجوزه گفت وقتی که فرزند تو چنین
شود هر چه خواهد گو بخورد نقلست که شخصی عمر نام گوید
که مدتی مشغول بودم و بیشتر شبها بیدار یک
شب حضرت شیخ از خانه خود بیرون آمد ابریقی آب
پیش بردم التفات نکرد و روی بدر مدرسه نهاد
در گشاده شد بیرون رفت و من نیز در عقب وی

بیرون رفتم چنانچه گمان من آن بود که نمیدانند چون
بدروازهٔ بغداد رسید گشاده شد وی بیرون
رفت و من هم باز در قفاهم آمد اندکی راه برفت
ناگاه بشهری رسیدیم که من ندانستم برباطی در
آمد در آنجا شش تن بودند و پیش آمدند و ویرا سلام
کردند من در پس ستونی پنهان شدم از یکجانب آن
رباط نالهٔ می آمد در اندک زمانی آن ناله ساکن شد
ناگاه مردی در آمد و بآنجانب که آواز ناله می آمد
رفت بعد از آن بیرون آمد شخصی را بر دوش خود
گرفته و شخصی دیگر در آمد سر برهنه و مویهای لب دراز
شده پیش شیخ بنشست شیخ ویرا التعلیم شهادتین کرد

کرد و موی سر و لب او را گرفت و طاقیه پوشانید
و محمد نام نهاد آن شش تن را گفت که من مامور
شدم تا که این شخص را بدل آن مرده گردانم ایشان
گفت سمعنا و اطعنا پس شیخ بیرون آمد ایشان
را بگذاشت و من در عقب شیخ بیرون آمدم اند
کی برفتیم و بدروازهٔ بغداد رسیدیم چون بار
اول گشاده شد شیخ بخانهٔ خود در آمد چون بامداد
شد پیش شیخ بنشستم تا درس سبق خوانم هیبت بر
من مستولی شد نتوانستم خواند شیخ گفت ای فرزند
بخوان سوگند بروی دادم که آنچه شب دیده بودم
بیان کند با من گفت آن شهر نهاوند بود و آن

شش تن ابدال بودند آنکه ناله میکرد مهتر ایشان
بود و آنکه بیرون آمد شخصی را بر دوش خود داشت
خضر بود علیه السلام آن مرده را بدل آورد تا کار
ویرا لب زند و آن شخص که ویرا التعلیم شهادتین کردم
ترسایی بود از قسطنطنیه که مامور شده بودم که ویرا
بدل آن مرده کردانم پس ویرا آوردند بر دست من
مسلمان شد اکنون یکی از ایشانست نقلست که
روزی سخن میگفت ناگاه چند گام در هوا برفت
و گفت ای اسرائیلی بایست و کلام محمدی صلی الله علیه
وسلم بشنو و بمکان خود باز آمد پرسیدند آنچه بود
گفت ابو العباس خضر علیه السلام بر مجلس ما میگذشت

ابو العباس اسم کنیه خضر و خضر است
علیه السلام و خضر لقب اوست
چه هر جا که نشست آنجا سبز شدی
و نام مخفی او در تفاسیر و احادیث
بنظر نیامده ۱۳۰۵

میگذشت بتعجیل گامی چند بسوی او بنهادم و گفتم
آنچه شنیدند نقلست که خادم حضرت شیخ
میگوید که دویست و پنجاه دینار سرخ شیخ را دین
شد از جهة مهمانان روزی شخصی درآمد که من
ویرا نمیشناختم بی آنکه اذن خواهد بر شیخ درآمد
و بنشست و با شیخ سخن بسیار گفت و مقدار زر
بیرون آورد و گفت این بجهة دین شماست
و برفت حضرت شیخ عبد القادر رض مرا فرمود که این
را بوام خواهان برسانم پس گفت که این صیرفی
قدر بود گفتم صیرفی قدر کیست گفت فرشته ایست
که حق تعالی با ولیاء الله میفرستد تا دین ایشان را

ادا کند والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

انچه خوارق قطب الاقطاب حضرت غوث
الثقلين رضي الله عنه از نفحات الانس نقل گر
فته شد تا دوستداران و مخلصان خاندان عا
ليه قادريه بمطالعهٔ آن خواطر خود را ابتهاج ساخته
در جانفشانی و دودمان عليا بجان و دل سعی نمايند
تا سبب نجات دارين گردد

بيان شجرهٔ حضرت
شاه مجيد ولد شاه عقيل بن شاه اليس بن شاه
اكبر بن شاه مسلم بن شاه محترم بن شاه شرف
بن شاه يحيی بن شاه زكريا بن شاه ابو الحسن
بن شاه عليم بن شاه خليل بن شاه برهان بن شاه

نصر الدين بن شاه محي الدين بن صالح بن موسی
بن عبد الله بن محمد بن داؤد بن عبد الله بن
حسن بن علي كرم الله وجهه و در روايت ديگر حضرت
سيد عبد القادر بن سيد ابي صالح موسی جنگی دوست
بن عبد الله بن يحيی زاهد بن محمد بن داود
بن سيد موسی ثاني بن سيد عبد الله جيلی
بن موسی الجون بن عبد الله المحض بن حسن
المثنی بن حضرت قاسم بن حضرت امام حسن
بن علي مرتضی رضي الله تعالى عنهم اجمعين

هذا القصيدة روحيه من كلام حضرت شيخ عبد القادر رض

بسم الله الرحمن الرحيم

شهدت بان الله والى ولايتي
وقدمني بالتصريف في كل خطوتي
سقاني شربةً من كاس شرابه
واسكرني حقاً فهمت بسكرتي
وملكني جميع الجنان وما حوت
وكل ملوك العالمين رعيتي
وشاؤس ملكي صاح شرقاً وغرباً
وصرت لاهل الارض غوثاً برحمتي
رفعت على من يدعي الحب في الهوى
وقربني المولى ففزت بنعمتي
نعم نشاني قبل في الحب آدم

انا كنت

انا كنت مع نوح بفلك اذ جرت
وبطوفان حفظت على كف راحتي
انا كنت مع ابراهيم في النار ملقيا
وما ابردت النيران الا بطفلتي
انا كنت مع اسمعيل في الذبح شاهداً
وما انزل الكبش الا بفتوتي
انا كنت مع موسى مناجياً لربه
واما عصاه فهي من فيض قوتي
انا كنت مع عيسى في المهد ناطقاً
واعطيت داؤد حلاوة نغمتي
انا كنت مع ايوب في زمن البلاء

وما قلت هذا القول حتى قيل لي لا تخف

فما انت الا ولي في مقام منابتي

نور الذي زهراء بنت محمد

وابي امير النحل وامهم شانتي

جدي رسول الله طه محمد

وانا عبد القادر شيخ كل حقيقتي

مريدي تمسك بي وكن بي واثقا

قدمي هذه على كل رقبتي

صلوا على خير البرية احمدا

وانا عبد القادر شيخ كل طريقتي

هذه قصيدة الخمرية من كلام

بسم الله الرحمن الرحيم

سقاني الحب كاسات الوصال فقلت لخمرتي نحوي تعالي

فقلت لسائر الاقطاب لموا بحالي وادخلوا انتم رجالي

وهموا واشربوا انتم جنودي

فساقي القوم بالوافي ملالي

شربتم فضلتي من بعد سكري

ولا نلتم علوي واتصالي

مقامكم العلى جمعا ولكن

مقامي فوقكم مازال عالي

انا في حضرة التقريب وحدي

يصرفني وحسبي ذو الجلال

انا البازي اشهب كل شيخ

ومن ذا في الرجال اعطي مثالي

كساني خلعة بطراز عزم

وتوجني بتيجان الكمال

فلو ألقيت سري في بحار لصار الكل غورا في الزوال

ولو ألقيت سري في جبال لدكت واختفت بين الرمال

ولو ألقيت سري فوق نار لخمدت وانطفت من سر حالي

ولو ألقيت سري فوق ميت لقام بقدرة المولى تعالى

وما منها شهور أو دهور تمر وتنقضي إلا أتى لي

وتخبرني بما يأتي ويجري وتعلمني فأقصر عن جدالي

مريدي هم وطب واشطح وغني وافعل ما تشا فالاسم عالي

مريدي لا تخف الله ربي عطاني رفعة نلت المنال

طبولي في السما والأرض دقت وشاوس السعادة قد بدا لي

بلاد الله ملكي تحت حكمي ووقتي قبل قلبي قد صفا لي

نظرت إلى بلاد الله جمعا كخردلة على حكم اتصال

درست

درست العلم حتى صرت قطبا ونلت السعد من مولى الموالي

رجالي في هواجرهم صيام وفي ظلم الليالي كاللآلي

وكل ولي له قدم وإني على قدم النبي بدر الكمال

مريدي لا تخف واش فإني عزوم قاتل عند القتال

أنا الجيلي محي الدين اسمي وأعلامي على رأس الجبال

أنا الحسني والمخدع مقامي وأقدامي على عنق الرجال

وعبد القادر المشهور اسمي وجدي صاحب العين الكمال

تمت تمام شد

اول واخر هفت بار سوره فاتحه خوانند وهفت بار آية الكرسي ودر شب اندرون يازده بار يا زياده خواندن گيرد وحضرت غوث الاعظم قدس الله سره

وحضرت بابا صاحب انذری رحمة الله علیه را در
دعا یاد آرد و برای هر مراد چهل و یکبار یا چهل و
سه بار باخلاص کفایت میکند والله اعلم بالصواب

والیه المرجع
والمآب
تمّ

بسم الله الرحمن الرحیم

قال والدی الشیخ الامام العلامة الفرد القطب الغوث
ابو محمد عبد القادر جیلانی نفعنا الله ببرکاته
بمدده فی الدنیا والآخرة آمین آمین آمین الحمد لله رب
العالمین اولاً وآخراً ظاهراً وباطناً عدد خلقه وزنة
عرشه ورضا نفسه وعدد ومداد کلماته
کلما شفع ووتر ورطبة ویابس وجمیع ما خلق
ربنا وذرأ وبرأ ابداً سرمداً ابداً دائماً سرمداً طیباً
مبارکاً الذی خلق فسوی وقدر فهدی وامات واحیی
واضحک وابکی وقرب وادنی ورحم واخزی
واطعم واسقی واسعد واشقی ومنع واعطی
الذی بکلمته قامت السبع الشداد وبها رست
الرواسی والاوتاد واستقر الارض المهاد
فلا مقنوطاً من رحمته ولا مأموناً من مکره وغیره
ونفاذ قضیته وفعله وامره ولا مستنکفاً من
عبادته ولا مخلواً من نعمته فهو المحمود بما رضی

والمشكور بما زوى ثم الصلوة على نبيه محمد المصطفى
الذى من اتبع ما جاء به اهتدى ومن صرف عنه ضل و
ارتدى النبي الصادق المصدق والزاهد في الدنيا الطا
لب الراغب في الرفيق الاعلى المجتبى من خلقه المنتخب
من بريته الذى جاء الحق بمجيئه وزهق الباطل
بظهوره واشرقت الارض بنوره ثم الوافيات
والبركات الطيبات الزاكيات المباركات عليك ثانيا
وعلى الطيبين من آله واصحابه والتابعين لهم باحسان
الاحسنين لربهم فعلا والاقربين له قبلا والا
صوبين اليه طريقا وسبيلا ثم تضرعنا ودعاءنا و
رجوعنا اليه ربنا ونشانا وخالقنا ورازقنا ومطعمنا

الصلوة ٢

ومطعمنا ومسقينا ونافعنا وحافظنا وكالئنا
ومحيينا والذاب والدافع عنا جميع ما يؤ
ذينا ويسوئنا كل ذلك برحمته وتحننه وفضله
ومنه بالحفظ الدائم في الاقوال والافعال
في السر والاعلان والكتمان والاظهار والشدة
والرضا والنعمة والباساء والضراء انه فعال لما
يريد والحاكم لما يشاء العالم بما يخفى المطلع على
الشئون والاحوال من الزلات والطاعات
السامع للاصوات المجيب للدعوات لما يشاء لمن
يشاء واراد من غير تنازع ولا تراد اما بعد
فان نعم الله تعالى على العباد كثيرة متواترة في

آناء الليل واطراف النهار والساعات واللحظات وا
لخطرات وجميع الحالات كما قال عز وجل وان تعدّوا
نعمة الله لا تحصوها وقوله تعالى وما بكم من نعمة
فمن الله فلا يد ان لي ولا جنان ولا لسان في احصا
ئها واعدادها فلا يدركها التعداد ولا تضبطها
العقول والاذهان ولا يحصيها الجنان ولا تعبّر ما
اللسان واظهارها الكلام وكتبها البنان وتفسيرها
البيان كلمات برزت وظهرت لحين فتوح الغيب
فحلت في الجنان فاشتغلت المكان فاخرجها و
ابرزها صدق الحال فتولى ابرازها لطف المنان و
رحمة رب الانام في قالب صواب المقال محررا لمريدي

مقالة اول

لمريدي الحق والطلاب فمن ذلك ان قال رضي الله عنه
وارضاه لا بد لكل مؤمن في سائر احواله من ثلثة
اشياء امر يمتثله ونهي يجتنبه وقدر يرضى به
فاقل حالة لا يخلو المؤمن احد هذه الاشياء الثلثة
فينبغي له ان يلزم همها قلبه وان يحدث بها نفسه
ويأخذ الجوارح بها في سائر احواله قال رضي الله عنه

مقالة ثاني

وارضاه اتبعوا ولا تبتدعوا واطيعوا ولا تمرقوا
ووحدوا ولا تشركوا ونزهوا الحق ولا تتهموا
وصدقوا ولا تشكوا واصبروا ولا تجزعوا واثبتوا
ولا تنفروا واسألوا ولا تسأموا وانتظروا
وترقبوا ولا تيأسوا وتواخوا ولا تعادوا واجتمعوا

على الطاعة ولا تفرقوا وتحابوا ولا تباغضوا وتطهروا
عن الذنوب وبها لا تدنسوا وبطاعة ربكم
تزينوا وعن باب مولاكم فلا تبرحوا وعن الاقبال
اليه فلا تتولوا وبالتوبة فلا تسوفوا وعن الاعتذار
الى خالقكم في اناء الليل واطراف النهار فلا تملوا فلعلكم
ترحمون وتسعدون وعن النار تبعدون وفي الجنة تحبرون
والى الله عز وجل توصلون وبالنعيم وافتضاض الابكار
في دار السلام تشتغلون وعلى ذلك ابدا تخلدون وعلى نجائب
تركبون وبحور العين وانواع الطيب وصوت القيان
مع ذلك النعيم تحبرون ومع الانبياء والصديقين و
الشهداء والصالحين ترفعون قال رضي الله عنه وارضاه

وارضاه اذا ابتلي العبد ببلية تحرك اولا في نفسه
بنفسه فان لم يتخلص منها استعان بغيره من
الخلق كالسلاطين وارباب المناصب وارباب الدنيا
واصحاب الاموال واهل الطب في الامراض والاوجاع
فان لم يجد في ذلك خلاصا رجع حينئذ الى ربه بالدعاء
والتضرع والثناء فما دام يجد عند نفسه نصرة
لم يرجع الى الخلق وما دام يجد عند الخلق نصرة
لم يرجع الى الخالق عز وجل ثم اذا لم يجد عند الخالق
نصرة استطرح بين يديه مديما للسؤال والدعاء
والتضرع والثناء والافتقار مع الخوف منه والرجاء
ثم يعجزه الخالق عز وجل عن الدعاء ولم يجبه حتى

فينقطع عن جميع الاسباب ثم ينفذ فيه القدر ويفعل
فيه الفعل فيفنى العبد عن جميع الاسباب والحركات
فيبقى روحا فقط فلا يرى الا فعل الحق فيصير موقنا
موحدا ضرورة فيقطع ان لا فاعل على الحقيقة الا الله
ولا محرك ولا مسكن الا الله ولا خير ولا شر ولا ضر ولا
نفع ولا اعطاء ولا منع ولا فتح ولا غلق ولا موت و
لا حيوة ولا عز ولا ذل ولا غناء ولا فقر الا بيد الله
فيصير في القدر كالطفل الرضيع في يد الظئر والميت الغسيل
في يد الغاسل والكرة في صولجان الفارس يقلب و
يغير ويبدل ويكون ولا حراك في نفسه ولا في غيره فهو
غائب عن نفسه في فعل مولاه فلا يرى غير مولاه وفعله

ولا يسمع ولا يعقل من غيره ان ابصر فلصنعه
وان سمع وعلم فلكلامه سمع وبعلمه علم وبنعمته
تنعم وبقربه اسعد وبتقريبه تزين وتشرف وبو
عده طاب وسكن وبه اطمان وبحديثه انس وعن
غيره استوحش ونفر والى ذكره التجا وركن
وبه عز وجل وثق وعليه توكل وبنور معرفته اهتدى
وتقمص وتسربل وعلى غرائب علومه اطلع وعلى
اسرار قدرته اشرف ومنه عز وجل سمع ووعى ثم
على ذلك حمد واثنى وشكر ودعا قال رضي الله عنه

مقاله رابع

واذا مت عن الخلق قيل لك رحمك الله واماتك
عن الهوى واذا مت عن هواك قيل لك رحمك الله و

اماتك عن ارادتك ومناك واذاقت عن الا
رادة يتولاك رحمك الله واحياك في تحيي حتى
لاموت بعدها وتغني غناء لافقر بعدها
وتعطي عطاء لامنع بعده وتراح براحة لا
شقاء بعدها وتنعم بنعيم لابوس بعده وتعلم
علما لاجهل بعده وتومن امنا لاتخاف بعده
وتسعد ولاتشقى وتعز فلاتذل وتقرب
فلاتبعد وترفع فلاتوضع وتعظم فلاتحقر
وتطهر فلاتدنس فتحقق فيك الاماني وتصدق
فيك الاقاويل فتكون كبريتا احمر فلاتكاد ترى
وعزيزا فلاتماثل وفريدا فلاتشارك ووحيدا

ووحيدا فلا تجانس فرد الفرد وتر الوتر غيب الغيب
سر السر فحينئذ تكون وارث كل نبي ورسول وصديق بك تختم
الولاية واليك تصدر الابدال وبك تنكشف الكرو
ب وبك تسقى الغيوث وبك تنبت الزروع وبك
تدفع البلايا والمحن عن الخاص والعام واهل
الثغور والرواعي والرعايا والائمة والامة وساير
البرايا فتكون شحنة البلاد والعباد فينطلق اليك
الارجل بالسعي والترحال والايدي بالبذل
والعطاء والخدمة باذن خالق الاشياء في ساير الا
حوال والالسن بذكر الطيب والحمد والثناء في جميع
الحال ولايختلف فيك اثنان من اهل الايمان يا خير

من مكن الابراري وجاور ذلك فضل الله والله ذ
والفضل العظيم قال رضي الله عنه وارضاه اذا رايت
الدنيا في ايدي اربابها بزينتها واباطيلها و
خدعها ومصايدها وسمومها القاتلة مع لين
مس ظاهرها وضرارة باطنها وسرعة اهلاكها
وقتلها لمن مسها واغتر وغفل عن واهيتها
وغدرها باهلها ونقض عهدها فكن كرائي
انسانا على الغائط باد العورة بادية سوأته وفا
ح نتنه فكما تغض بصرك عن سوأته وتسد
على انفك من رائحته ونتنه هكذا كن في الدنيا
اذا رايتها اغض بصرك عن زينتها وسد على انفك

انفك عما يفوح من روايح شهواتها ولذاتها
لتنجو منها ومن آفاتها ويصل اليك قسمك منها
وانت متهني قال الله تعالى ولا تمدن عينيك الى ما
متعنا به ازواجا منهم زهرة الحيوة الدنيا لنفتنهم
فيه ورزق ربك خير وابقى قال رضي الله تعالى عنه وا
فناء عن الخلق بحكم الله وعن هواك بامر
الله وعن ارادتك بفعل الله وح تصلح ان تكون
وعاء لعلم الله فعلامة فنائك عن خلق الله
انقطاعك عنهم وعن التردد اليهم واليأس مما
في ايديهم وعلامة فنائك عن هواك ترك
التكسب والتعلق بالسبب في جلب النفع ودفع الضر

فلا تتحرك فيك بك ولا تعتمد عليك لك ولا تذب
عنك ولا تنصر نفسك لكن تكل ذلك كله الى الله
لانه تولاه اولا فيتولاه آخرا كما كان ذلك موكولا
اليه في حال كونك مغيبا في الرحم وكونك رضيعا
طفلا في مهدك وعلى هذا فناؤك عن ارادتك
بفعل الله انك لا تريد مرادا قط ولا يكون لك
غرضا ولا يبقى لك حاجة ولا مرام لانك لا تريد
مع ارادة الله سواها بل يجري فعل الله فيك
فتكون انت ارادة الله وفعله ساكن الجوارح
مطمئن الجنان منشرح الصدر المنور الوجه
عامر الباطن غنيا عن الاشياء بخالقها تقلبك

يد القدرة ويدعوك لسان الازل ويعلمك
رب الملك ويكسوك انوارا منه والحلل وينزلك
منازل من سلف من اولي العلم الاول فتكون
منكسرا ابدا فلا تثبت فيك شهوة وارادة كالا
ناء المثلم الذي لا يثبت فيه مائع ولا كدر فتنبو
عن اخلاق البشرية فلا يقبل باطنك شيئا
غير ارادة الله عز وجل فحينئذ يضاف اليك التكوين
وخرق العادات فيرى ذلك منك في ظاهر العقل
والحكم وهو فعل الله وارادته حقا في العلم فح
تدخل في زمرة المنكسرة قلوبهم الذين كسرت
ارادتهم البشرية وازيلت شهواتهم الطبيعية
فاستونفت لهم ارادة ربانية وشهواة وظيفية

كما قال النبي صلى الله عليه وسلم حبب الي من دنياكم ثلث الطيب
والنساء وجعلت قرة عيني في الصلوة فاضيف اليه
ذلك بعد ان خرج منه وزال عنه تحقيقا لما اشرنا
وتقدم قال الله عز وجل انا عند المنكسرة قلوبهم
حديث قدسي
من اجلي فالله تعالى لا يكون عندك حتى تنكسر
جملتك هواك وارادتك فاذا انكسرت ولم يثبت
فيك شيء ولم تصلح لشيء سواه انشأ لك الله تعالى
فيك ارادة فتريد بتلك الارادة فاذا وجدت في
تلك الارادة المنشاة فيك كسرها الرب تعالى بوجودك
فيها فتكون منكسر القلب ابدا فهو عز وجل لا يزال
يجدد فيك ارادة ثم يزيلها عند وجودك فيها بها

بكذا الى ان يبلغ الكتاب اجله فيحصل اللقاء فهذا
هو معنى انا عند المنكسرة قلوبهم من اجلي و معنى
قوله عند وجودك فيها هو ركونك وطمانينتك
اليها قال الله عز وجل في بعض ما يذكره عنه نبيه
صلى الله عليه وسلم لا يزال عبدي المؤمن يتقرب
حديث قدسي
الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه
الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده الذي
يبطش بها ورجله الذي يمشي بها وفي اللفظ
آخر فبي يسمع وبي يبصر وبي يبطش وبي يعقل و
هذا انما يكون في حالة الفناء لا غير فاذا فنيت
عنك وعن الخلق انما هو خير وشر وكذلك انت

خير وشر فلم ترجو خيرهم ولا تخاف شرهم بقي الله
وحدك كما كان في قدر الله خير وشر فهو يمنعك من
شره ويغرقك في بحار خيره فتكون وعاء لكل خير و
منبع لكل نعمة وسرور وحبور ونور وضياء و
امن وسكون فالفناء هو المنى والمبتغى والمنتهى
وحد وفرد ينتهي اليه سير الاولياء وهو الاستقامة
التي طلبها من تقدم من الاولياء والابدال الى ان يفنوا
عن ارادتهم وتبدل بارادة الحق عز وجل فيريدون
بارادة الحق عز وجل ابدا الى الوفاة فلهذا
سموا ابدالا رضي الله تعالى عنهم فذنوب هؤلاء السادات
ان يشركوا ارادة الحق بارادتهم على وجه السهو

السهو والنسيان وغلبة الحال والدهشة فيدركهم
الله تعالى برحمته بالتذكرة واليقظة فيرجعون
عن ذلك ويستغفرون ربهم اذ لا معصوم
عن الارادة الا الملائكة عصموا عن الارادة والانبياء
عصموا عن الهوى وبقية الخلق من الجن
والانس المكلفين لم يعصموا منهما غير ان الاولياء
يحفظون عن الهوى والابدال عن الارادة
ولا يعصمون منهما على معنى انه يجوز في حقهم الميل
اليهما في الاحيان ثم يتداركهم الله عز وجل
باليقظة برحمته قال رضي الله عنه وارضاه اخرج
من نفسك وتنح عنها وانعزل من ملكك وسلم

مقال سابع

الكل الى الله عز وجل فكن بوابا على باب قلبك و
امتثل امره في ادخال من يامرك بادخاله وانته بنهيه
في صد من يامرك بصده فلا تدخل الهوى قلبك
بعد ان خرج منه فاخراج الهوى من القلب بمخالفته
وترك متابعته في الاحوال كلها وادخاله في القلب
بمتابعته وموافقته فلا ترد ارادة غير ارادته عز و
جل وغير ذلك منك تمني وهو وادي الحمقى وفيه حتفك
وهلاكك وسقوطك من عينه وحجابك عنه احفظ
ابدا امره وانته ابدا نهيه وسلم اليه ابدا مقدوره
ولا تشركه بشيء من خلقه فارادتك وهواك وشهواتك
كلها خلقه فلا ترد ولا تهو ولا تشته لئلا تكون

مشركا كما قال الله عز وجل فمن كان يرجو لقاء
ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا
ليس الشرك عبادة الاصنام فحسب بل هو متابعتك
لهواك وان تختار مع ربك عز وجل شيئا سواه
من الدنيا وما فيها والآخرة وما فيها فما سواه
عز وجل غيره فاذا ركنت الى غيره فقد اشركت به
عز وجل غيره فاحذر ولا تركن وخف ولا تامن
وفتش ولا تغفل فتطمئن ولا تضف الى نفسك
حالا ولا مقاما ولا تدع شيئا من ذلك فان اعطيت
حالا او اقمت في مقام فلا تخبر احدا شيئا من ذلك
فان الله عز وجل كل يوم في شان في تغيير وتبديل

وانه يحول بين المرء وقلبه فيذهلك عما اخبرت به وتغيرك
عما تخيلت ثباته وبقاءه فتخجل عند من اخبرته بذ
لك بل احفظ ذلك فيك ولا تعده الى غيرك فاذا كان
الثبات والبقاء فتعلم انه موهبة وتسال التوفيق
للشكر واستزادة ان كان غير ذلك كان فيه زيادة
علم ومعرفة ونور وتيقظ وتاديب قال الله عز وجل
ما ننسخ من آية او ننسها نات بخير منها او مثلها الم تعلم
ان الله على كل شيء قدير فلا تتهم الله في قدره ولا تتهمه
في تقديره وتدبيره ولا تشك في وعده فليكن في رسول
الله صلى الله عليه وسلم اسوة حسنة نسخت الايات والسور النا
زلة عليه للعمولة بها المرفوعة في المحاريب المكتوبة في المصاحف

المصحف ورفعت وبدلت واثبتت غيرها مكانها
ونقل الى غيرها هذا في ظاهر الشرع واما في
الباطن والعلم والحال فيما بينه وبين الله عز وجل
فكان يقول انه ليغان على قلبي فاستغفر الله في
كل يوم سبعين مرة ويروى مائة مرة كان صلى
الله عليه وسلم ينتقل من حالة الى حالة اخرى فيسلك
ويسير به في منازل القرب وميادين الغيب وتغير
عليه خلع الانوار فتبين الحالة الاولى عند ما يليها
ظلمة ونقصانا وانه تقصير في حفظ الحدود فيلقن
الاستغفار لانه احسن حال العبد والتوبة في سائر
الاحوال لان فيها اعترافا بذنبه وتقصيره وهما صفة

استغفار والتوبة م

العبد في سائر الاحوال فيها وراثة من ابي البشر آدم
المصطفى عليه الصلوة والسلام حين اعتورت صفاء
حاله ظلمة النسيان للعهد والميثاق وارادته الخلود
في دار السلام ومجاورة الحبيب الرحمن المنان ودخول
الملئكة الكرام عليه التحية والسلام فوجدت هواك
نفسه ومشاركة ارادته لارادة الحق عز وجل فانكسرت
لذلك تلك الارادة وزالت تلك الحالة وانعزلت تلك
الولاية فانهبطت تلك المنزلة واظلمت تلك الانوار
وتكدر ذلك الصفاء ثم تنبه وذكر صفي الرحمن فعرف الا
عتراف بالذنب والنسيان ولقن الاقرار بالعصيان
والنسيان فقال عليه الصلوة والسلام ربنا ظلمنا انفسنا

انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين
فجاءت انوار الهداية وعلوم التوبة ومعارفها و
المصالح المدفونة فيها ما كان غائبا من قبل فلم تظهر
الا بها فبدلت تلك الارادة بغيرها وتلك الحالة الاولى با
خرى وجاءته الولاية الكبرى والسكون في الدنيا
ثم في العقبى فصارت الدنيا له والذرية منه لاولا
لهم موئلا ومرجعا وخلا فلك برسول الله صلى الله
عليه وسلم محمد حبيبه المصطفى وابيه آدم صفي الله
عند الاجتباء والاخلاء اسوة في الاعتراف بالعصيان
والاستغفار في الاحوال كلها والزلات والافتقار
فيها قال رضي الله عنه وارضاه اذا كنت في حالة لا تخرج

غيرك اعطاها والادنى فاذا كنت على باب دار الملك لا تحترز
الدخول الى الدار حتى تدخل اليها جبراً لا اختياراً او عنى
بالجبر مراعيفا فشكر اشكراً ولا تقنع بمجرد الاذن في الد
خول الجواز اذ يكون ذلك مكراً وحتى يقدم الملك لكن
اصبر حتى تجبر على الدخول فتدخل الدار جبراً محضاً وفعلاً
من الملك ثم لا يعاقبك الملك على فعله وانما تتعرض
العقوبة نحوك لشوم تخيرك وشهوتك وقلة صبرك
وسوء ادبك وترك الرضا بما لك التي اقمت فيها
فاذا حصلت في الدار على هذا الوصف فكن مطرقاً غاضاً
بصرك محافظاً لما امرت به من الشغل والخدمة فيها غير
طالب الترقي الى المنزلة العليا قال الله عز وجل لنبيه

لنبيه المصطفى صلى الله عليه وسلم ولا تمدن عينيك الى ما
متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحيوة الدنيا لنفتنهم
فيه ورزق ربك خير وابقى فهذا تأديب منه لنبيه
المختار في حفظ الحال والرضا بالعطاء بقوله ورزق
ربك خير وابقى اي ما اعطيتك من الخير اولى مما اعطيت
غيرك دنيا واخرى فالخير كله في حفظ الحال والرضا
بها وترك التفات الى ما سواها لانه لا يخلو اما ان
يكون قسمك او قسم غيرك او انه لا قسم لاحد بل
اوجده الله فتنة فان كان قسمك فهو واصل اليك
شئت ام ابيت فلا ينبغي ان يظهر منك سوء الادب
والشره في طلبه فان ذلك غير محمود في قضية العلم و

العقل وان كان قسم غيرك فلا تتعب فيما لا تناله و
لا يصل اليك ابدا وان كان ليس بقسم لاحد بل هو
فتنة فكيف يرضى العاقل ويستحسن ان يطلب لنفسه
فتنة ويستجلبها له فقد ثبت ان الخير كله والسلامة
في حفظ الحال فاذا رقيت الى الغرفة ثم الى السطح
فكن كما ذكرنا من الحفظ والاطراق والادب مما تتضمنه
من ذلك بل انك اقرب الى الملك وادنى الى الخطر
فلا تتمن الانتقال منها الى اعلى منها ولا الى ادناه
لا ثباتها وبقاءها ولا تغير وصفها وانت فيها و
لا يكون لك في ذلك اختيار البتة فان ذلك كفر في نعمة
الحال والكفر يحل بصاحبه الهوان في الدنيا والاخرة

والاخرة فاعمل على ما ذكرنا ابدا حتى ترقى الى حالة
تصير لك مقام تقام فيه ولا تزال عنه فتعلم انه
موهبة لعلامات وآيات تظهر فتتمسك ولا تزال فالا
حوال للاولياء والمقامات للابدال قال رضي الله عنه
وارضاه في الكشف والمشاهدات في الافعال يكشف
الاولياء والابدال من افعال الله عز وجل ما يبهر
العقول ويخرق العادة والرسوم فهي على قسمين
جلال وجمال فالجلال والعظمة يورثان الخوف
القلق والوجل المزعج والغلبة العظمى على القلب
بان يظهر على الجوارح كما روي عن النبي صلى الله عليه
وسلم كان يسمع من صدره كازيز المرجل في الصلوة

مقالة ١٥

أزيز

من تشدة الخوف لما يرى من جلال الله عز وجل و
ينكشف له من عظمته ونقل مثل ذلك عن ابراهيم
خليل الرحمن عليه السلام واما مشاهدات الجمال فهو
التجلي للقلب بالانوار والسرور والالطاف والكلام
اللذيذ والحديث الانيس والبشارة بالمواهب الجسام
والمنازل العالية والقرب منه عز وجل مما يستول
امرهم الله وخص به القلم من اقسامهم في سابق الد
هور فضلا منه ورحمة واثباتا منه لهم في الدنيا الى
بلوغ الاجل وهو الوقت المقدر لئلا يفرط بهم المحبة
من شدة الشوق اليه عز وجل فينظر مراثيهم فيهلكوا
او يضعفوا عن القيام بالعبودية الى ان ياتيهم

اليقين الذي هو الموت فيفعل ذلك بهم لطفا منه
ورحمة ومداواة وتربيت لقلوبهم ومداراة لها
انه حكيم عليم لطيف بهم رؤف رحيم ولذا روي
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يقول لبلال
المؤذن ارحنا يا بلال يعني بالاقامة ليدخل في
الصلوة المشاهدات لما ذكرنا من الجمال ولهذا قال
صلى الله عليه وسلم وجعلت قرة عيني في الصلوت
قال رضي الله عنه واعلم انما هو الله ونفسك وانت
المخاطب والنفس ضد الله تعالى وعدوته والاشياء
كلها تابعة الله والنفس لله خلقا وملكا حقيقة
وللنفس ادعاء وتمني وشهوة ولذة بملابستها فاذا

مقالة ثم

وافقة الحق عز وجل في مخالفة النفس وعداوتها
فكن لله خصما على نفسك كما قال الله عز وجل لدا
ود عليه السلام انا بدك اللازم فالزم بدك
العبودية ان تكون خصما على نفسك فتحققت ح
موالاتك لله وعبوديتك له عز وجل واتتك الا
قسام هنيئا مريئا مطيبا وانت عزيز مكرم وخدمتك
الاشياء وعظمتك وفخمتك لانها باجمعها تابعة لربها
بما موافقة له اذ هو خالقها ومنشئها وهي مقرة
له بالعبودية قال الله عز وجل وان من شيء الا يسبح
بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم اي تذكره وتعبده
وقال الله تعالى فقال لها وللارض ائتيا طوعا او كرها

او كرها قالتا اتينا طائعين فالعبادة كل
العبادة في مخالفة نفسك وهواك وقال تعالى
فلا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله وقال
لداود عليه الصلوة والسلام اهجر هواك فانه لا منا
زع ينازعني في ملكي غير الهوى والحكاية المشهو
رة عن ابي يزيد البسطامي لما راى رب العزة
في المنام فقال له كيف الطريق اليك يا رب خذ ايا قال
اترك نفسك وتعال فقال ابو يزيد فانسلخت من نفسي
كما تنسلخ الحية من جلدها فاذن الخير كله في معاداتها
في الجملة في الاحوال كلها فان كنت في حال التقوى
فخالف النفس بان تخرج من حرام الخلق وشبههم و منتهم

ولا تكال عليهم والثقت بهم والخوف منهم والرجا لهم و
الطمع فيما عندهم من حطام الدنيا فلا ترج عطاءهم
على طريق الهدية او الزكوة او الصدقة او الكفارة او
النذر فاقطع همك منهم من سائر الوجوه والاسباب
حتى ان كان لك نسيب ذو مال لا تتمنى موته لترث ماله
فاخرج من الخلق جدا واجعلهم كالباب يرد ويفتح
وشجرة توجد فيها ثمرة تارة وتحتل اخرى وكل ذلك
بفعل فاعل وتدبير مدبر جل وعلا هو الله عز وجل
لتكون موحد الرب عز وجل ولا تنس مع ذلك كسبهم لتخلص
من مذهب الجبرية واعتقد ان الافعال لا تتم بهم دون الله
تعالى كيلا تعبدهم ولا تنسى الله ولا تقل فعلهم دون الله فيكفر

فيكفر فتكون قدريا لكن قل هي لله خلقا وللعباد
كسبا كما جاءت به الاثار لبيان موضع الجزاء من الثواب
والعقاب وامتثل امر الله فيهم وخلص قسمك منهم بامره
ولا تجاوز حكم الله فانه يحكم عليك وعليهم فلا تكن انت
الحاكم وكونك معهم وقدره والقدر ظلمة فادخل في الظلمة
بالمصباح وهو الحاكم كتاب الله وسنة رسوله صلى الله
عليه وسلم لا تخرج عنهما وان خطر خاطر او وجد الهام
فاعرضهما على الكتاب والسنة فان وجدت فيهما تحريم
ذلك مثل ان تلهم بالزنا او الربا او مخالطة اهل الفسق
والفجور وغير ذلك من المعاصي فادفعه عنك واهجره
ولا تقبله ولا تعمل به واقطع بانه من الشيطان اللعين

وانه وجدت فيها اباحة كالشهوات المباحة من الاكل
والشرب واللبس والنكاح فلا يحرم الغنا ولا يتقيد و
اعلم انه من الهام النفس وشهواتها وقد امرنا بمجا
هدتها وان لم يجد في الكتاب والسنة تحريمه ولا اباحة بل
هو امر لا تعقله مثل ان يقال لك ائت موضع كذا او كذا
الق فلانا صالحا ولا حاجة لك هناك ولا في الصالح لاستغنا
ئك عنه بما اولاك الله من نعمه من العلم والمعرفة فتوقف
في ذلك ولا تبادر اليه فتقول هل هذا الهام من الحق عز وجل
فاعمل به بل انتظر الخير في ذلك وفعل الحق عز وجل بان
يتكرر ذلك الالهام وتؤمر بالسعي او علامة تظهر لاهل
العلم بالله عز وجل يعقلها العقلا من الاولياء والموفقين

والمؤيدون من الابدال وانما لا تبادر الى ذلك لانك
لا تعلم عاقبته وما يؤول الامر اليه وما كان فيه فتنة
وهلاكا ومكرا من الله عز وجل وامتحانا فاصبر حتى يكون
هو عز وجل الفاعل فيك فاذا تجرد الفعل وحملت
اليه هناك واستعملتك فتنة كنت محمولا محفوظا
فيها لان الله لا يعاقبك على فعله وانما تتطرق
العقوبة نحوك لكونك في الشي وان كنت حالة
الحقيقة وهي حالة الولاية فخالف هواك واتبع
الامر في الجملة واتباع الامر على قسمين احدهما ان
تاخذ من الدنيا القوت الذي هو حق النفس وترك
الحظوظ وتؤدي الفرض وتشتغل بترك الذنوب ما ظهر

وعدا وتهام

منها وما بطن والقسم الثاني ما كان بامر باطن وهو امر الحق
عز وجل يامر عبده وينهاه وانما يتحقق هذا الامر في
المباح الذي ليس له حكم في الشرع على معنى انه ليس من
قبيل النهي ولا من قبيل الامر الواجب بل هو مهمل ترك
العبد يتصرف فيه باختياره فسمي مباحا فلا يحدث
العبد فيه شيئا من عنده بل ينتظر الامر فيه فاذا امر
امتثل فيصير حركاته وسكناته بالله عز وجل ما في
الشرع حكمه فبالشرع وما ليس له حكم في الشرع فبالامر
الباطن فحينئذ يصير محققا من اهل الحقيقة وما ليس فيه امر
باطن فهو مجرد الفعل حالة التسليم وان كنت في حالة
حق الحق فهي حالة المحو والفناء وهي حالة الابدال المنكسري

القلوب لاجله عز وجل الموحدين العارفين
ارباب العلوم والعقل السادة الامراء الشحن
وخفراء الخلق خلفاء الرحمن واخلائه واعيانه واحبائه
عليهم عليه السلام فاتباع الامر فيها بمخالفتك اياك
بالتبري من الحول والقوة وان لا يكون لك ارادة و
همة في شيء البتة دنيا وعقبى فتكون عبد الملك
لا عبد الملك لا عبد الامر ولا عبد الهوى كالطفل مع
الظير والميت الغسيل مع الغاسل والمريض المغلوب على
حسه بين يدي الطبيب فيما سوى الامر والنهي قال
رضي الله عنه اذا الحت عليك شهوة النكاح في حالة الفقر
وعجزت عن مؤنته فصبرت عنه منتظرا للفرج من الباري عز

وجل اما بزوالها وانقلاعها عنك بفقرك التي القاها عليك
واوجدها فيك فيغنيك ويصونك عن حمل مؤونتها
او بايصالها اليك موهبة من الله مكفيا من غير ثقل في
الدنيا ولا تبعة في العقبى سماك الله عز وجل صابراً
شاكراً لصبرك عنها وراضيا بقسمه فزادك عصمة وقوة
وان كان قسما ساقها الله اليك مكفا مهنا فينقلب الصبر
شكرا وهو عز وجل وعد الشاكرين بالزيادة في نعمه
قال عز وجل لئن شكرتم لأزيدنكم وان لم تكن قسما لك
فالغناء عنها بقلعها من القلب لسآمة النفس وابائها
ثم الصبر وخالف الهوى وعانق الامر وارض بالقضاء
وارج بذلك الفضل والعطاء وقد قال الله تعالى انما يوفى الصا

الصابرون اجرهم بغير حساب قال رضي الله عنه وارضاه
اذا اعطاك الله عز وجل مالاً فاشتغلت به عن طاعته
حجبك به عنه دنيا واخرى وربما سلبك اياه وغيرك
وافقرك عقوبة لك لاشتغالك بالنعمة عن المنعم وان
اشتغلت بطاعته عن المال جعله لك موهبة ولم ينقص
منه حبة واحدة كان المال خادمك وانت خادم
المولى فتعيش في الدنيا مدللا وفي العقبى مكرما مطيبا
في جنة المأوى مع الصديقين والشهداء والصا
لحين قال رضي الله تعالى عنه وارضاه لا تختر جلب النعماء
ولا دفع البلوى فالنعماء واصلة اليك ان كانت قسمك
استجلبتها او كرهتها والبلوى حالة بك ان كانت

قسمك مقضية عليك سواء كرهتها او وفعتها باللذة
او صبرت وتجلدت الرضا المولى بل سلمه الكل فيفعل
الفعل فيك فان كانت النعماء فاشتغل بالشكر و
ان كانت البلوى فاشتغل بالتصبر او الصبر او الموافقة
والرضاء او التنعم بها او العدم والفناء فيها على قدر
ما نعطى من الحالات وتنقل فيها والتسير في المنازل في
طريق المولى الذي امرت بطاعته والموالاة لتصل الى
الرفيق الاعلى فتقام حينئذ في مقام من تقدم ومضى من الصد
يقين والشهداء والصالحين اعني به قرب العلى الا
لتغائي مقام من سبقك الى المليك جل جلاله وعز سلطانه
فعندئذ ووجد وعنده كل طريقة وحزنا وسرورا

وسرورا او امنا وكرامة وتخادع البلية تمر وترك
خل عن سبيلها ولا تقف بدعائك في وجهها
ولا تجزع من مجيئها وقربها فليس نارها اعظم من
نار جهنم ولظى وقد ثبت في الخبر المروي عن خير البرية
وخير من اقلته الارض واظلته السماء محمد المصطفى
صلى الله عليه وسلم انه قال ان نار جهنم تقول للمؤمن
جز يا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبي فهل كان
نور المؤمن الذي اطفأ لهب النار في لظى الا الذي
يحبه في الدنيا الذي تميز به من الطائع والعاصي فليطفئ
بهذا النور لهب البلوى وليخمد به وصبرك و
موافقتك للمولى وهيج ما حل بك من ذلك ونكد في

فالبلية لم تأتك لتهلكك ولكنها تأتيك لتختبرك
وتحقق صحة ايمانك وتؤيد قواعد يقينك
ويبشرك باطنها من مولاك بمباهاته بك قال الله
تعالى ولنبلونكم حتى نعلم المجاهدين منكم والصابرين
ونبلوا اخباركم فاذا ثبت مع الحق ايمانك ووافقته
في فعله بيقينك كل ذلك بتوفيقه ومنته فكن
ابدا صابرا موافقا مسلما ولا تحدث فيك وفي غيرك
حادثة ما خرج عن الامر والنهي فاذا كان امره عز وجل
فتسامع ولتسارع وتحلل وتقاعد تحركك ولا تسكن
ولا تسلم للقدر والفعل بل ابذل طوقتك وجهودك
لتؤدي الامر فان عجزت فلاذ بك الالتجاء الى مولاك

مولاك عز وجل فالتجئ اليه وتضرع واعتذر وفتش
عن سبب عجزك من اداء امره عز وجل وصدك عن
التشرف بطاعته لعل ذلك بشؤم دعاويك وسوء
ادبك في طاعته ورعونتك واتكالك على حولك و
قوتك واعجابك بعملك وشركك اياه بنفسك و
بخلقه فصدك عن بابه وعزلك عن طاعته وخدمته
وقطع عنك مدد توفيقه وولى عنك وجهه
الكريم ومقتك وقلاك وشغلك ببلائك ودنياك
وهواك وارادتك ومناك اما تعلم ان كل ذلك
شغل عن مولاك ومسقطك عن عين الذي خلقك
ورباك وخولك واعطاك وحباك احذر لا يلهينك

عن مولاك غير مولاك كل من سوى مولاك غيره فلا تؤثر
عليه غيره فانه خلقك له فلا تظلم نفسك فتشتغل بغيره
عن امره فيدخلك النار التي وقودها الناس والحجا
رة فتندم فلا ينفعك الندم وتعتذر فلا تعذر
وتستغيث فلا تغاث وتستعتب فلا تعتب وتستر
جع الى الدنيا لتستدرك وتصلح فلا ترجع ارحم نفسك
واشفق عليها واستعمل الالات والادوات التي اعطيتها
في طاعة مولاك من العقل والايمان والمعرفة والعلم
استضئ بانوارها في ظلمات الاقدار وتمسك بالامر و
النهي وسر بهما في طريق مولاك وسلم ما سويهما الى الذي
خلقك وانشاءك فلا تكفر بالذي خلقك من تراب ثم

من نطفة ثم سواك رجلا ولا ترد غير امره
ولا تكره غير نهيه اقتنع من الدنيا والاخرى بهذا
المراد واكره منهما هذا المكروه فكل مراد تبع لهذا
المراد وكل مكروه تبع لهذا المكروه اذا كنت مع امره
كانت الاكوان في امرك واذا كرهت نهيه فرت منك
المكاره اينما كنت وحللت **قال الله تعالى** عز وجل في بعض
كتبه يا ابن ادم انا الله لا اله الا انا اقول للشيء كن
فيكون **وقال عز وجل** يا دنيا من خدمني فاخدميه
ومن خدمك فاتعبيه فاذا جاء نهيه فكن كانك
مسترخي المفاصل ساكن الحواس منخزع الجنان مضيق
الذرع متماوت الجسد زائل الهوى منطمس الرسوم

معنى الموسوم منسي الاثر مظلم الفنا منهدم البنا
خاوي البيت ساقط العرش لا حس ولا اثر فليكن
سمعك كانه اصم وعن ذلك مخلوق وبصرك كانه مصعب
مرمود اكمه مطموس وشفتاك كان بها قرحة وبثورا
ولسانك كان بها خرسا وكلولا واسنانك كان بها
ضرسا والاماد بثورا ويداك كان بها شللا وعن
البطش قصورا ورجلاك كان بهما رعدة وارتعاش
وجرحا وفرجك كان عنه وبغير ذلك الشان مشغول
وبطنك كان به امتلاء وارتواء وعن الطعام غناء
وعقلك كانك مجنون وجسدك كانك ميت والى القبر
محمول فالتسامع والتسارع في الامر والتقاعد و

والتقاعد والتباعد والتقاصر في النهي والتمادي
والتقادم والتغاني في القدر فاشرب بعد الشرب تشفي
وتبدا وبعد الدواء وتغذ بعد الغذاء بجمع و
وتعافى من امراض الذنوب وعلل الاهواء باذن
الله انشاء الله تعالى قال رضي الله تعالى عنه وارضاه
لا تدع حالة القوم يا صاحب الهوى انت تعبد
الهوى وهم عبيد المولى انت رغبتك في الدنيا و
رغبة القوم في العقبى انت ترى الدنيا وهم يرون
الارض والسما وانت انسك بالخلق وانس القوم
بالحق انت قلبك متعلق بمن في الارض وقلوب القوم
برب العرش انت يصطادك من ترى وهم لا يرون



تری بل یرون خالق الاشیاء وما یری فاذا القوم وصلت
لهم النجاة وبقیت انت مرتهنا بما تشتهی من اللذات
وتهوی فان القوم قد فنوا عن الخلق والهوی والارادة
والمنی فوصلوا الی الملیک الاعلی فاوقفهم علی غایة
ما رام منهم من الطاعة والحمد والثناء ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء فلا تزهد فی ذلک وعلیک بتوفیق
منه وتیسیر بالغناء فصارت الطاعة لهم روحا وغذاء
وصارت الدنیا اذ ذاک فی حقهم نعمة وجزاء کانها
لهم جنة المأوی اذ ما یرون شیئا من الاشیاء حتی
یرون قبله فعل الذی خلق وانشأ فبهم ثبات الارض
والسماء وقرار الموتی والاحیاء اذ جعلهم ملیکهم اوتاد

اوتاد الارض التی دحی فکل کالجبل الذی رسا فتنح
عن طریقهم ولا تزاحم من لم یقیده عن قصده
الآباء والابناء فهم خیر من خلق ربی وبث فی الارض
وذراه فعلیهم سلام الله وتحیاته وبرکاته مادامت
الارض والسماء قال رضی الله تعالی عنه وارضاه رایت فی
المنام کانی فی موضع شبه مسجد وفیه قوم منقطعون
فقلت لو کان لهؤلاء قوم یسوسهم ویرشدهم اشرت
الی رجل من الصالحین فاجتمع القوم حولی فقال
واحد منهم فانت ایش لم لا تتکلم فقلت ان رضیتمونی
لذلک ثم قلت اذا انقطعتم عن الخلق الی الحق عز وجل
فلا تسالوا الناس شیئا بالسنتکم فاذا ترکتم ذلک فلا

لشغلوهم بقلوبكم فان السوال بالقلب كالسوال باللسان

ثم اعلموا ان الله كل يوم هو في شانه في تغير وتبديل

ورفع وخفض فقوم يرفعهم الى العليين وقوم يحطهم

الى اسفل السافلين ورجاهم ان يبقيهم ويحفظهم

على ما هم عليه من الرفع وخوف الذين حطهم الى

اسفل السافلين ان يبقيهم ويخلدهم على ما هم فيه

من الحطوط ورجاهم ان يرفعهم الى العليين ثم انه شتبهت

قال رضي الله عنه وارضى انما تحجبت عن فضل الله

والبداءة بنعمه لاتكالك على الخلق والاسباب والصنائع

والاكساب فالخلق حجابك عن الاكل بالسنة وهو الكسب

فما دمت قائما مع الخلق راجيا لعطائهم وفضلهم سائلا

سائلا لهم مترددا الى ابوابهم فانت مشرك بالله خلقه

فيعاقبك بحرمان الاكل بالسنة الذي هو الكسب من

حلال الدنيا ثم اذا تبت عن القيام مع الخلق و

شركك ربك بهم ورجعت الى الكسب فتاكل بالكسب

وتتوكل على الكسب وتطمئن اليه وتنسى فضل الرب

فانت مشرك ايضا الا انه شرك خفي اخفى من الاول

فيعاقبك الله ويحجبك عن فضله والبداية به فاذا

تبت عن ذلك وازلت الشرك عن الوسط ورفعت

اتكالك على الكسب والحول والقوة ورايت الله هو الر

زاق وهو المسبب والمسهل والمقوي على الكسب والموفق

لكل خير والرزق بيده تارة يوصلك بطريق الخلق



على وجه المبالغة لهم في حالة الابتلاء او الرياضة او عمل
سوى الله تعالى واخرى كطريق الكسب معا وصيره وجهي
من فضله مباداة من غير اثر الواسطة والسبب
جعت اليه واستطرحت بين يديه رفع الحجاب
بينك وبين فضله ويا داك وغذاك بفضله عند
حاجة على قدرها يوافق حالك كفعل الطبيب الشفيق
الرفيق الحبيب للمريض حماية منه عز وجل وتنزيها لك
عن الميل الى ما سواه ويرضيك بفضله فاذا انقطع
عن قلبك كل ارادة وكل شهوة ولذة ومطلب ومحبوب
فلا يبقى في قلبك سوى ارادته عز وجل فاذا اراد ان
يسوق اليك قسمك الذي لابد لك من تناوله وليس هو

وليس هو رزقا لاحد من خلقه عز وجل سواك اوجد
عندك شهوة ذلك القسم وساقه اليك فيوافيك به
عند الحاجة ثم يوفقك لشكره ويعرفك انه منه و
هو سائقه اليك ورازقه لك فتشكره حينئذ وتعرف
وتعلم فيزيدك خروجا من الخلق وبعدا من الا
نام وخلو الباطن مما سواه عز وجل ثم اذا قوي
علمك ويقينك وشرح صدرك ونور قلبك وزاد
قربك من مولاك ومكانتك لديه وامانتك عنده
واهليتك لحفظ الاسرار علمت متى ياتيك قسمك
قبل حينه كرامة لك واجلالا لحرمتك وفضلا منه و
هداية قال الله تعالى عز وجل وجعلنا منهم ايمة يهدون



بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون وقال والذين
جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وقال الله عز وجل
اتقوا الله ويعلمكم الله ثم يرد عليك التكوين فتكون
بالإذن الصريح الذي لا غبار عليه والدلالات اللائحة
كالشمس المنيرة وبكلام لذيذ ألذ من كل لذيذ
وإلهام صدق من غير تلبيس مصفى من هواجس النفس
ووساوس الشيطان اللعين قال الله تعالى في بعض كتبه
يا ابن آدم أنا الله الذي لا إله إلا أنا أقول للشيء كن
فيكون أطعني أجعلك تقول للشيء كن فيكون وقد فعل
ذلك بكثير من أنبيائه وأوليائه وخواصه من بني آدم قال
رضي الله عنه وأرضاه إذا وصلت إلى الله عز وجل فقربت

فقربت منه بتقريبه وتوفيقه ومعنى الوصول إلى
الله عز وجل خروجك عن الخلق والهوى والإ
رادة والمنى والثبوت مع فعله عز وجل وإرادته
من غير أن يكون منك حركة فيك ولا في خلقه بك
بل بحكمه وأمره وفعله فهي حالة الفناء يعبر عنها
بالوصول فالوصول إلى الله عز وجل ليس كالوصول
إلى أحد من خلقه المعقول المعهود ليس كمثله شيء وهو
السميع البصير جل الخالق أن يشبه بمخلوقاته
أو يقاس على مصنوعاته فالوصول إليه معروف عند
أهل الوصول بتعريفه لهم عز وجل كل واحد على حدة
لا يشاركه فيه غيره وله عز وجل مع كل واحد من رسله

وانسائه واوليائه سر من حيث لا يطلع على ذلك احد غيره حتى
انه قد يكون للمريد سر لا يطلع عليه شيخه وللشيخ سر لا يطلع
عليه مريده الذي قد دنا سيره الى عتبة باب شيخه حالة
فاذا بلغ المريد حالة شيخه افرد عن الشيخ وقطع عنه فيتو
لاه الحق فينقطع عن الخلق جملة فيكون الشيخ كالظئر و
الداية لا رضاع بعد الحولين لا خلق بعد زوال الهوى
والارادة الشيخ يحتاج اليه ما دام ثمة هوى وارادة
لكسرها واما بعد زوالها فلا لانه لا كدر ولا نقصان فاذا
وصلت الى الحق على ما بينا فكن آمنا ابدا ممن سواه عز وجل
فلا ترى لغيره وجودا البتة لا في الضر ولا في النفع ولا في
العطاء ولا في المنع ولا في خوف ولا في رجاء بل هو عز وجل اهل

اهل التقوى واهل المغفرة فكن ابدا ناظرا الى فعله
مترقبا لامره مشتغلا بطاعته مباينا من جميع خلقه دنيا
واخرى لا تعلق قلبك بشيء من خليقته جعل الخليقة
اجمع كرجل كتفه سلطان عظيم ملكه شديد امره
مهولة صولته وسطوته ثم جعل الغل في رقبته مع
رجليه ثم صلبه على شجرة الارز على شاطئ نهر عظيم
موجه فسيح عرضه عميق غوره شديد جريه ثم جلس
السلطان على كرسي عظيم قدره عالي سمائه بعيد مرامه
ووصوله وترك الى جنبه احمالا من السهام والرماح
والنبل وانواع السلاح والقسي مما لا يبلغ قدرها غيره
فجعل يرمي الى المصلوب بما شاء من ذلك السلاح فهل يحسن

قبيح

لمن رأى ذلك ان يترك النظر الى السلطان ويترك الخوف منه
والرجاء ويخاف من المصلي ويرجو منه اليس من فعل
ذلك يسمى في قضية العقل عليم العقل والحس مجنونا
بهيمة غير انسان فنعوذ بالله من العمى بعد البصر
والقطيعة بعد الوصول والصد بعد الدنو والقرب
والضلالة بعد الهداية والكفر بعد الايمان فالدنيا كالنهر
النهر العظيم الجاري الذي ذكرناه كل يوم في زيادة
مائها وهي شهوة بني آدم ولذاتهم فيها اللتي تصيبهم منها
واما السهام وانواع السلاح فالبلايا الذي يجري بها
القدر اليهم فالغالب على بني آدم في الدنيا البلايا و
النغص والآلام والمحن وما يجدون من النعم واللذات

واللذات فمشوبة بالآفات اذا اعتبرها كل عاقل اذ
ركن ان لا حيوة لذ الله في الآخرة ان كان موقنا كما قال النبي
صلى الله عليه وسلم لا عيش الا عيش الآخرة خصوصا
ذلك في حق المؤمن كما قال عليه الصلوة والسلام الدنيا
سجن المؤمن وجنة الكافر وقال النبي عليه الصلوة والسلام
التقي ملجم ومع هذه الاخبار والاعيان كيف يدعى طيب
عيش في الدنيا فالراحة كل الراحة في الانقطاع الى
الله عز وجل وموافقته والاستطراح بين يديه
فتكون بذلك خارجا من الدنيا فحيكون الله لك
رأفة ورحمة ولطفا وصدقة وفضلا قال رضي الله عنه
وارضى الوصية لا تشكون الى احد بما نزل بك من ضر

كلما اتيتك شكاك صديقا وعدوا ولا تتهم الرب عز وجل
فيما فعل فيك وانزل بك من البلاء بل اظهر الخير و
الشكر فكذبك باظهارك الشكر من غير نعمة عندك
خير من صدقك في اخبارك جلية الحال من الله
خلا من نعمة الله عز وجل قال الله تعالى وان تعدوا نعمة
الله لا تحصوها فكم من نعمة عندك وانت لا تعرفها
لا تشكو الى احد من الخلق ولا تستانس به ولا تطلع
احدا على ما انت فيه بل يكون انسك بالله عز وجل
وسكونك اليه وشكواك منه اليه لا ترا الثاني فانه
ليس الى احد ضر ولا نفع ولا جلب ولا دفع ولا عز ولا
ذل ولا رفع ولا خفض ولا فقر ولا غناء ولا تحريك

ولا تحريك ولا تسكين الاشياء كلها خلق الله بيد
الله بامره واذنه جريانها كل يجري لاجل مسمى عنده
وكل شيء عنده بمقدار لا مقدم لما اخر ولا مؤخر
لما قدم ان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو و
ان يردك بخير فلا راد لفضله فان شكوت عنه عز
وجل وانت معافا وعندك نعمة ما طلبا للزيادات
وتعاميا عما لديك من النعمة والعافية استزرا
بها غضب عليك وازالها عنك وحقق شكواك
وضاعف بلاك وشدد عقوبتك ومقتك وقلاك
واسقطك من عينه واحذر الشكوى جدا ولو قطعت
وقرض لحمك بمقاريض اياك واياك ثم اياك الله

تميسک

الله ثم اليك النجاء والنجاء الحذر الحذر فان كثر
ما ينزل بابن آدم من انواع البلاء لشكواه من ربه
عز وجل كيف يشكو منه عز وجل وهو ارحم الراحمين
وخير الحاكمين حليم خبير رؤوف رحيم لطيف بعبا
ده ليس بظلام للعبيد كطبيب حليم حبيب شفيق
لطيف قريب هل يتهم الوالد الشفيق والوالدة
الشفيقة الرحيمة قال النبي صلى الله عليه وسلم
ارحم بعباده من الوالدة على ولدها احسن الا
دب يا مسكين تصبر عند البلاء ان ضعفت عن الصبر
ثم اصبر ان ضعفت عن الرضا والموافقة ثم
ارض ووافق ان وجدت ثم افن اذا فقدت

اذا فقدت ايها الكبريت الاحمر اين انت اين توجد
وترى اما تسمع الى قوله تعالى كتب عليكم القتال
وهو كره لكم وعسى ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم
وعسى ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم و
انتم لا تعلمون طوي عنك علم حقيقة الاشياء
وحجبك عنه فلا تسئ الادب فتكره بلاه و تحب
بك بل اتبع الشرع في جميع ما ينزل بك ان كنت
في حالة التقوى التي هي القدم الاولى واتبع
الامر في حالة البداية والغوثية والصديقية
وهي المنتهى تنح عن طريق القدر خل عن سبيله
رد نفسك وهواك وكف لسانك عن الشكوى فا

فعلت ذلك ان كان خيرا زادك المولى حيوة طيبة و
لذة وسرورا وان كان شرا حفظك في طاعته فيه
وازال عنك اللائمة وافقدك فيه حتى يتجاوز
عنك ويرحل عند انقضاء اجله كما ينقضي الليل فيسفر
عن النهار والبرد في الشتاء فيسفر عن الصيف
ذاك انموذج عندك فاعتبر به ثم ذنوب واثام
واجرام وتلويث بانواع المعاصي والخطيئات ولا يصلح
لمجالسة الكريم عز وجل الا الطاهر عن انجاس الذنوب
والزلات ولا يقبل سدته الا الطيب من درن الدعاوي
كما لا يصلح لمجالسة الملوك الا الطاهر من الانجاس وانواع
النتن والاوساخ فالبلايا مكفرات مطهرات قال النبي صلى الله

عليه وسلم حمى يوم كفارة سنة قال رضي الله
عنه وارضاه اذا كنت ضعيف الايمان واليقين و
وعدت بوعد وفي بوعدك ولا يخلف لئلا يزول ايما
نك ويذهب يقينك واذا قوي ذلك في قلبك وتمكنت
وخوطبت بقوله عز وجل انك اليوم لدينا مكين امين
وتكرر هذا الخطاب حالا بعد حال فكنت من الخواص
بل من خاص الخاص ولم تبق لك ارادة ولا مطلب
ولا عمل تعجب به ولا قربة تراها ولا منزلة تلحظها
فتسمو بهمتك اليها فصرت كالاناء المنثلم الذي لا يثبت
فيه مائع فلا يثبت فيك ارادة ولا خلق ولا همة
الى شيء من اشياء دنيا واخرى وطهرت مما سوى الله

عز وجل واعطيت رضاك عن الله او عدت برضوان
الله عنك ولذذت وتنعمت بافعال الله اجمع فحي
نوعك بوعد فاذا اطمانت اليه ووجدت فيك اباء
ارادة ما نقلت عن ذلك الوعد الى ما هو اعلى منه وما صرفت
الى اشرف منه وعوضت عن الاول بالعطاء عنده فتحت
لك ابواب المعارف والعلوم واطلعت على غوامض
الامور وحقائق الحكمة والمصالح المدفونة في الا
نتقال من الاول الى ما يليه ونزاوح في مكانتك حفظ
الحال ثم المقام وقدامانتك فحفظ الاسرار وشرح الصدر
وتنوير القلب وفصاحة اللسان والحكمة البالغة وفي
القاء المحبة عليك فجعلت محبوب الخليقة اجمع الثقلين

الثقلين وما سواهما دنيا واخرى اذا صرت محبوب
الحق والخلق وتابع للحق جل وعلى محبتهم مثل
رحمة في محبته كما ان تبغضهم مثل رحمة في تبغضه
وكذلك اذا بلغت هذا المقام الذي ليس لك فيه
ارادة شيء البتة جعلت لك ارادة تغيير من الا شياء
فاذا تحققت ارادتك لذلك الشيء ازيل الشيء و
اعلم وصرفت عنه فلم تعطه في الدنيا وعوضت عنه
في الاخرى بما يزيدك قربة وزلفى الى العلي الاعلى
وما تقربه عينك في الفردوس الاعلى وجنة الما
وى ولكن كنت لم تطلب ذلك وتامله وترجوه وانت
في دار الدنيا التي هي دار الفناء والتكاليف بل رجاء

وانت فيها وحد الذي خلق وبرا ومنع واعطى وبسط
الارض ورفع السماء اذ ذلك هو المراد والمطلوب
والمنا بما عوضت عن ذلك بما هو ادنى من ذلك
او شدة في الدنيا بعد انكسار قلبك لبعدك عن ذلك
المطلوب والمراد والمنا بتحقق العوض في الاخرى
على ما ذكرناه وبينا قال رضي الله عنه وارضاه في قوله
صلى الله عليه وسلم دع ما يريبك الى ما لا يريبك دع ما يريبك
اذا اجتمع مع ما لا يريبك فخذ بالعزيمة التي لا تشوبها
ريبة ولا شك ودع ما يريبك واما اذا تجرد المريب المشوب
الذي لم يصف عن عز القلب وحكه كما جاء في الخبر الاثم
حزاز القلوب فتوقف فيه وانتظر الامر فيه فان امرت

[illegible]

امرت تبنا ولم تفعل ذلك وان منعت فكف فليكن ذلك
عنك كان لم يكن بوجه وارجع الى الباب واتبع عتبة
ربك بالرزق ان ضعفت عن الصبر والموافقة و
الرضاء والفناء فهو عز وجل لا يحتاج ان يذكر فليس
بغافل عنك وعن عجزك وهو عز وجل يطعم الكفار
والمنافقين والمدبرين عنه فكيف ينساك ايها المؤمن
الموحد المقبل على طاعته القائم بامره في اناء الليل
واطراف النهار وفيه وجه اخر دع ما يريبك الى ما لا يريبك
دع ما في يد الخلق فلا تطلبه ولا تعلق قلبك ولا ترجو
الخلق ولا تخافهم وخذ من فضل الله وهو ما لا يريبك
فيكن لك مسئول واحد ومعطي واحد وجهة واحدة

وهو ربك عز وجل الذى نواصي الملوك بيده وقلوب
الخلق بيده التي هي امراء الاجساد واموال الخلق
له عز وجل والخلق وكلائه وامنائه وحركتهم واليد
لهم با العطاء لك باذنه عز وجل وامره وتحريكه
وكفها عن عطائك كذلك قال عز من قائل واسئلو
الله من فضله وقال عز وجل ان الذين تدعون من
دون الله لا يملكون لكم رزقا فابتغوا عند الله
الرزق واعبدوه واشكروا له وقال واذا سئلك
عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان
وقال وقال ادعوني استجب لكم وقال ان الله هو
الرزاق ذو القوة المتين وقال ان الله يرزق من يشاء

يشاء بغير حساب قال رضي الله عنه وارضاه رايت ابليس
اللعين في المنام وانا في جمع كثير فاردت قتله فقال
لي لم تقتلني وما ذنبي ان اجرى القدر بالشر فلا
اقدر ان اغيره الى الخير وانقله اليه وان اجرى بالخير
فلا اقدر ان اغيره وانقله الى الشر واي شيء بيدي وارايت
صورته على صورة الخناثى لين الكلام سنون الوجه
نبذ طاقات شعر في ذقنه حقير الصورة ردي الوجه
وكان يتبسم في وجهي تبسم خجل وجل وذلك في ليلة
الاحد ثاني عشر ذي الحجة سنة احدى وتسعين و
اربعمائة قال رضي الله عنه وارضاه لا يزال الله يبتلي
عبده المؤمن على قدر ايمانه فمن عظم ايمانه وكثر و

فهمت تقبله

تنزلهم عظم بلائه الرسول بلائه اعظم من بلاء النبي لان
ايمانه اعظم والنبي بلائه اعظم من بلاء الابدال
وبلاء البدل اعظم من بلاء الولي كل واحد على
قدر ايمانه ويقينه واصل ذلك قول النبي صلى الله
عليه وسلم انا معاشر الانبياء اشد الناس بلاء ثم الا
مثل فالامثل فيديم الله البلاء لهولاء السادة
الكرام حتى يكونوا ابدا في الحضرة ولا يغفلوا عن اليقظة
لانه يحبهم فهم اهل المحبة ومحبوب الحق عز وجل و
المحب ابدا الاختيار بعد محبوبه فالبلاء خطاف
لقلوبهم وقيد نفوسهم يمنعهم عن الميل الى غير مطلوبهم
والسكون والاركان الى غير خالقهم واذا دام ذلك

ذلك في حقهم ذابت اهويتهم وانكسرت نفوسهم وتميز
الحق من الباطل فتنزوى الشهوات والارادات والميل
الى اللذات والراحات باجمعها دينا واخرى الحياة
النفس ويصير السكون الى وعد الحق عز وجل والرضا
بقضائه والقناعة بعطائه والصبر على بلائه والامن
من شر خلقه الى ما يلي القلب فتقوى شوكة القلب
فتصير الولاية على الجوارح اليد لان البلاء يقوي القلب
واليقين ويحقق الايمان والصبر ويضعف النفس و
الهوى فلانه كلما وصل الالم ووجد من المؤمن
الصبر والرضاء والتسليم لفعل الرب رضي الله عنه
ويشكره فجاءه الله والزيادة والتوفيق قال الله

فتقوى

عز وجل لئن شكرتم لازيدنكم واذا تحركت النفس
لطلب شهوة من شهواتها ولذة من لذاتها ا لقلب
فاجابها القلب الى مطلوبها وذلك من غير امر الله وا ذن
منه حصلت بذلك غفلة عن الحق وشرك ومعصية
فعمهما الله بالخذلان والبلايا وتسليط الخلق و الا
وجاع والامراض فينال كل واحد من القلب والنفس حظهم
من ذلك فان لم يجب القلب النفس الى مطلوبها حتى ياتيه الا
ذن قبل الحق بالهام في حق الاولياء ووحي صريح في حق
المرسلين والانبياء ويعمل على ذلك عطاء ومنعا عمهما
الله بالرحمة والبركة والعافية والرضا والنور و
المعرفة والقرب والغنا والسلامة من الآفات والنصر على

والنصر على الاعداء فاعلم ذلك واحفظ واحذر البلا
جدا في المسارعة الى اجابة النفس والهوى بل توقف
وترقب في ذلك اذن المولى تسلم في الدنيا والعقبى انشاء
الله تعالى قال رضي الله تعالى عنه وارضاه ارض بالدون
والزهد جدا حتى يبلغ الكتاب اجله فتنقل الى الاعلى
والانفس وبدنهناء وفيه تبقى وتحفظ بلا عناء
دنيا واخرى ولا تبعة ولا عدوى ثم ترقى من ذا
الى ما هو اقر عينا منه واهناء واعلم ان القسم لا يفوتك
بتركك الطلب وما ليس بقسم لا تناله بحرصك في الطلب
والجد والاجتهاد فاصبر والزم الحال وارض به لا
تاخذ بك ولا تعط بك حتى تؤمر ولا تتحرك بك ولا تسكن

بك فتبتلى بك وبمن هو شر منك من الخلق لانك بذلك
تظلم والظالم لا نغفل عنه قال الله تعالى وكذلك نولي بعض
الظالمين بعضا لانك في دار ملك عظيم امره شديد
شوكته كثير جنده نافذ مشيته قاهر حكمه باق ملكه
دائم سلطانه دقيق علمه بالغ حكمته عدل قضائه
لا يعزب عنه مثقال ذرة في الارض ولا في السماء لا يجاوز
وزر ظلم ظالم فانت اعظم الظلمة واكبرهم جريمة فانك اسرت
بتصرفك فيك وفي خلقه عز وجل بهواك قال الله تعالى
ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء
اتق الشرك جدا ولا تقرب به واجتنب في حركاتك وسكنا
تك وليلك ونهارك في خلوتك وفي جلوتك واحذر المعصية

المعصية في الجلة في الجوارح والقلب واترك الاثم
ما ظهر منه وما بطن ولا تهرب عنه فيدركك ولا تنا
زعه في قضائه فيقصمك ولا تتهمه في حكمه فيخذلك و
لا تغفل عنه فينسيك فيبتليك ولا تحدث في داره
حادثة فيهلكك ولا تقل في دينه بهواك غير دينه و يظلم
قلبك ويسلب ايمانك ومعرفتك ويسلط عليك
شيطانك ونفسك وهواك وشهواتك واهلك
وجيرانك واصحابك واخلائك وجميع خلقه حتى عقا
رب دارك وحياتها وجنها وبقية هوامها فينغص
عيشك في الدنيا ويطيل عذابك في الاخرى قال رضي الله
عنه وارضاه احذر معصية الله عز وجل جدا والزم

بابد حقا وابذل طوقك وجهدك في طاعته معتذرا
متفرعا مفتقرا خاضعا متخشعا مطرقا غير ناظر
ظر الى خلقه ولا تابعا لهواك ولا طالبا للاعواض
دنيا واخرى والارتقاء الى المنازل العالية والمقا
مات الشريفة واقطع بانك عبده والعبد وما ملكه
لمولاه لا يستحق عليه شيئا من الاشياء احسن الادب
ولا تتهم مولاك وكل شيء عنده بمقدار لا تقدم لما
اخر ولا تؤخر لما قدم ياتيك ما قدر لك عند وقته
واجله ان شئت او ابيت لا تشره على ما سيكون لك
ولا تطلب ولا تليف على ما هو لغيرك فاليس هو عندك
لا يخلو اما ان يكون لك او لغيرك فان كان لك فاليك

صائر وانت اليه مقاد ومسير فالتلاقي عن قريب حاصل
وما ليس لك فانت عنه مصروف وهو عنك مولي
فانى لك التلاقي فاشتغل باحسان الادب فيما انت
بصدده من طاعة مولاك في وقتك الحاضر ولا ترفع
فع راسك ولا تمد عنقك الى ما سواه قال الله تعالى
لا تمدن عينيك الى ما متعنا به ازواجا منهم
زهرة الحيوة الدنيا لنفتنهم فيه ورزق ربك خير وابقى
فقد نهاك الله عز وجل عن الالتفات الى غير ما اقامك
فيه من رزقك من طاعته واعطاك قسمه ورزقه وفضله
ونبهك ان ما سوى ذلك فتنة افتتنهم به ورضاك
بقسمك خير لك وابقى واحرى واولى فليكن هذا

ومتقلبك ومثواك وشعارك ودثارك ومرادك و
مرامك وشهوتك ومناك تنال به كل المرام وتصل
الى كل المقام وترفع به الى كل خير ونعيم وطرف وسرور
ونفيس قال الله عز وجل فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة
اعين جزاء بما كانوا يعملون فلا عمل بعد العبادات
الخمس وترك الذنوب اجمع واعظم ولا اشرف ولا احب
الى الله عز وجل ولا ارضى عنده بما ذكرت لك وفقنا
الله واياك لما يحب ويرضى عنه قال رضي الله عنه
وارضاه لا تقولن يا فقير البلد يا مولى عنه الدنيا وارباب
يا خامل الذكر يا جائع يا ظامئ يا عاري الجسد يا
ظمآن الكبد يا مشتتا في كل زاوية من الارض من مسجد

مسجد وبقاع خراب ومردودا من كل باب ومدفوعا عن
كل مراد ومنكسرا ومزدحما في قلبه كل حاجة ومرام ان الله
افقرني وزوى عني الدنيا وعسرني وتركني وقلاني ومزقني
ولم يجمعني واهانني ولم يعطني من الدنيا كفايتي واخملني ولم
يرفع ذكري بين الخليقة واخواني واسبل على غيري نعمة
سابغة يتقلب فيها ليله ونهاره وفضله علي وعلى
اهل داري وكلانا مسلمان مؤمنان ويجمعنا امنا حواء
وابونا ادم خير الانام اما انت فقد فعل بك ذلك لان طينتك
حرة وندى رحمة الله استدراكه عليك من الصبر والرضا
واليقين والموافقة والعلم وانوار الايمان والتوحيد متراكم
لديك فشجرة ايمانك وغرسها وبذرها ثابتة مكينة مورقة

مثمرة مستلذة بل تشعبت ظلالها متفرعة في كل يوم في
زيادة ونمو فلا حاجة بها الى بساط وعلف لتنمى وتربى
وقد فرغ الله من امركم اذ لكم واعطاكم في الآخرة
دار البقاء وخولكم فيها واجزل عطاياكم في العقبى ما لا
عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر قال الله
تعالى فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين جزاء بما
كانوا يعملون اي بما عملوا في الدنيا من اداء الاوامر والصبر على
ترك المناهي والتوكل على الله والتسليم اليه والتفويض
له في المقدور والموافقة له في جميع الامور واما الغني
الذي اعطاه الله من الدنيا وخوله ونعمه فيها واسبغ
عليه فضله ففعل به ذلك لان محل ايمانه ارض سبخة وحجر

وصخر لا يكاد يثبت فيه الماء وينبت فيها الاشجار
ويسر فيه الزرع والثمار فصب عليها انواع سحائب
وغيرها مما يربى بها النبات والاشجار وهي الدنيا وحطامها
ليتحفظ بذلك وما انبت فيها من شجرة الايمان وعروش الا
عمال فلو قطع ذلك عنها لجفت النبات والاشجار وانقطعت
الثمار فخربت الديار وتهوع وجل يريد عمارتها فشجرة
ايمان الغني ضعيفة المنبت وخال عما هو مشحون به شجرة
ايمانك يا فقير فقوتها وبقاؤها بما زوي عنه من الدنيا
وانواع النعيم فلو قطعها مع ضعف الشجرة جفت
فكان كفرا وجحودا ولحاقا بالمنافقين والمرتدين و
الكفار اللهم الا ان يبعث الله الى الغني عساكر من الصبر

والرضا واليقين والعلم وانواع المعارف فيقوى الايمان بها
ثم لا يبالي بانقطاع الغنا والنعم قال رضي الله عنه
وارضا لا تكشف البرقع والقناع عن وجهك حتى تخرج
من الخلق وتوليهم ظهر قلبك في جميع الاحوال وتزول هواك
ثم تزول ارادتك ومناك وتفنى عن الاكوان دنيا واخرى
فتصير كاناء منثلم لا يستقر فيك ارادة غير ارادة ربك فتمتلئ
بربك فلا يكون لغير ربك في قلبك مكان ولا مدخل
واجعلت بواب قلبك واعطيت سيف التوحيد وا
لعظمة والجبروت فكل من رايته دنى من ساحة صدرك
لاباب قلبك اندر راسه عن كاهله فلا يكون نفسك
وهواك وارادتك ومناك ودنياك واخرتك عندك

راس منثال ولا كلمة تسموع ولا راي متبع الا اتباع
امره عز وجل والوقوف معه والرضا بقضائه بل
الفناء في قضائه وقدره فتكون عبد الرب وامره لا
عبد الخلق وارائهم فاذا استمر الامر بك كذلك ضربت
ضربت حول قلبك سرادقات العزة وخنادق ا
لعظمة وسلطان الجبروت وحف بجنود الحقيقة و
التوحيد ويقام دون ذلك حراس من الحق عز وجل
كيلا يخلص الى القلب في الخلق وهو الشيطان والنفس
والهوى والارادة والاماني الباطلة والدعاوي الكا
ذبة الناشئة من الطباع والنفوس الامارة بالسوء
والضلالات الناشئة من الاهوية فح ان كان في الخلق

مجيء الخلق بحوائجهم اليك وتتابعهم وتطايرهم عليك
ليقتبسوا من الانوار اللائحة والعلامات المنيرة والحكم البا
لغة ويروا الكرامات الظاهرة وخوارق العادات المستمرة
ويزدادوا بذلك من القربات والطاعات والمجاهدات
والمكابدات في عبادات ربهم خففت عنها اجمعين و
عن ميل النفس الى هواها وعجبها ومباهاتها وتعا
ظمها بالكثرتهم وتقربهم بكثرة اقبال وجوههم اليك
وكذلك ان قدر مجيء زوج حسناء جميلة كفتها
وسائر مؤنتها خففت من شرها وحمل اثقالها وتبعا
تها واهلها وصارت عندك موهبة بكفاية مهنات
مصفاة منقاة من الغش والخبث والدغل والحقد

والحقد والغضب والخيانة في الغيب فتكون
مسخرة لك هي واهلها محمولة عنك مؤنتها
طوعا عندك اذيتها وان قدر منها ولد كان صالحا
ذرية طيبة قرة عين قال الله تعالى واصلحنا له زوجه
وقال تعالى هب لنا من ازواجنا وذرياتنا قرة اعين
واجعلنا للمتقين اماما وقوله تعالى واجعله رب رضيا
فتكون هذه الدعوات التي في هذه الآيات معمولا بها
مستجابة في حقك ان دعوت بها او لم تدع اذ انت
في محلها واهلها واولى من يعامل بهذه النعمة وبقا
بل انك تكون اهلا لهذه المنزلة واقيم في هذا المقام
ويتم لك من الفضل والقرب وكذلك ان قدر مجيء الشيء

من الدنيا الا اليسير اذ ذاك فانه قسمك منها لا بد من تناوله و

وتصفيته لك بفعل الله وارادته وورود الامر بتناوله

فتناوله وانت ممتثل الامر مثاب عليه كما تثاب على

فعل الصلوة الفرض والصيام الفرض وتؤمر فيما ليس بقسمك

منها ان تؤثر فيها اليها باهلها من الاصحاب والجيران والاخوان

المستحقين الفقراء منهم واصحاب الاقسام على ما تقتضى

الاحوال تكشفها وتميزها وليس الخبر كالمعاينة فحينئذ تكون

امرك على بيضا نقية لا غبار عليها ولا لبس ولا غلط

ولا شك ولا ارتياب فالصبر الصبر الرضا الرضا حفظ

حفظ الحال الخمول الخمول الخمود الخمود السكون السكوت

الصموت الصموت الحذر الحذر النجا النجا الوحا الوحا الله الله

الله ثم الله الاطراق الاطراق الاغماض الاغماض الحيا

الحيا حتى يبلغ الكتاب اجله فيؤخذ بيدك فتقدم و

ينزع عنك ما عليك ثم تغوص في بحار الفضائل و

المنن والرحمة فيخلع عليك خلع الانوار والاسرار

والعلوم الغرائب اللدنية فتقرب وتحدث وتكلم و

تعطى وتغنى وتشجع وترفع وتخاطب بانك اليوم

لدينا مكين امين فحينئذ اعتبر حال يوسف الصديق عليه السلام

حين خوطب بهذا الخطاب على لسان ملك مصر وعظيمها

وفرعونها كان لسان الملك قائلا ومعبرا بهذا الخطاب

والمخاطب هو الله عز وجل على لسان المعرفة اسلم اليه

ملك الظاهر وهو ملك الملك وملك النفس وملك المعرفة

والعلم والقربة والمخصوصية وعلو المنزلة عنده عز وجل
قال تعالى وكذلك مكنا ليوسف في الارض اي ارض مصر يتبوأ
منها حيث يشاء وقال في ملك النفس وكذلك لنصرف عنه السوء
والفحشاء انه من عبادنا المخلصين وقال في ملك العلم ذلكما
علمني ربي اني تركت ملة قوم لا يؤمنون بالله فادخل وهب
بهذا الخطاب يا ايها الصديق الاكبر اعطيت الجزاء الاوفر من
العلم الاعظم وهنئت بالتوفيق والملك والقدرة
والولاية العامة والامر النافذ على النفس وغيرها من
الاشياء والتكوين باذن الله الاشياء جل وعز في الدنيا
قبل الاخرى واما في الاخرى في دار السلام والجنة العليا
فالنظر الى وجه المولى الكريم زيادة ومنة وهو المنى الذي

الذي لا غاية له ولا منتهى قال رضي الله عنه وارضاه جعل
الخير والشر ثمرتين من غصنين من شجرة واحدة
احد الغصنين يثمر حلوا والاخر مرا فاترك البلاد
والاقاليم ونواحي الارض التي يحمل اليها هذه الثمار
الماخوذة من هذه الشجرة والبعد منها ومن اهلها وادن
قرب من الشجرة وكن سائسها وخادمها القائم
عندها واعرف الغصنين والثمرتين والجانبين من
ثم كن الى جانب الغصن المثمر حلوا فيكون غذاءك
وقوتك منها واحذر ان تقدم الى جانب الغصن الاخر
فتاكل من ثمرته فتهلكك مرارتها فاذا ادمت على هذا
كنت في دعة وامن وسلامة من الآفات كلها اذ الآفات

وانواع البلايا متولد من تلك الثمرة المرة واذا اغنت
عن الشجرة وبعدت في الآفاق وقدم بين يديك من
تلك الثمار وهي تحت الجذع متميزة للحلو من المر فتنا
ولت منها فربما وقعت يدك على المر فاذا تناولتها من فيك
فاكلت منها اجزاء ومضغت فسرت المرارة الى اعماق
لهواتك وباطن حلقك ودماغك وخياشيمك فعملت
فيك وسرت في عروقك واجزاء جسدك فهلكت بها
ولفظك الباقي من فيك وغسل اثر لا يدفع عنك ما قد
سرى في جسدك ولا ينفعك وان اكلت ابتداء من
الثمرة الحلوة وسرت حلاوتها في اجزاء جسدك وانتفعت
بها وسررت فلا يكفيك ذلك فلا بد ان تتناول غيرها

غيرها ثانيا فلا تأمن ان يكون الثانية من المرة فيحل
بك ما ذكرته لك فلا خير في البعد عن الشجرة والجهل
بثمرها والسلامة في قربها والقيام معها فالخير
والشر فعل الله عز وجل والكل بهوفنا علما ومجربها
قال الله تعالى والله خلقكم وما تعملون قال النبي صلى الله عليه وسلم
والله خلق الجازر وجزوره واعمال العباد خلق
الله عز وجل وكسبهم قال الله عز وجل ادخلوا الجنة بما
كنتم تعملون سبحانه ما اكرمه وارحمه اضاف العمل اليهم
وانهم استحقوا الدخول الى الجنة بعملهم وهو شيء فبفضله
ورحمته قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يدخل الجنة احد بعمله
فقيل له ولا انت قال ولا انا الا ان يتغمدني الله

برحمته فوضع يده على راسه مريضا ذلك في حديث عائشة
رضي الله تعالى عنها فاذا كنت طايعا لله متمثلا لامره منتهيا
لنهيه سلمك الله في قدره حماك عن شره وتفضل عليك
بخيره حماك عن الاسوا جميعها دنيا واخرى اما دنيا
فبقوله عز وجل كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبا
دنا المخلصين واما دينا فبقوله عز وجل ما يفعل الله بعذابكم
ان شكرتم وامنتم ومومن شاكر لا يفعل البلا عنده في
الى العافية اقرب من البلا لانه في محل الذي يلي لانه تعالى كما
قال تعالى لان شكرتم لازيدنكم فايمانك يطفي لهب النار
في الاخرة التي هي عقوبة كل عاص فكيف لا يطفي نار
البلا في الدنيا اللهم الا ان يكون العبد من المجذوبين

المجذوبين المختارين للولاية والاصطفاء والاجتباء فلا بد
من البلا ليصفي به من خبث الاهواء والميل الى الطباع و
الركون الى شهوات النفس ولذاتها والطمانينة الى الخلق والى رضاء
بقربهم والسكون اليهم والثبوت معهم والفرح بهم فيبتلا
حتى يذوب جميع ذلك فيتنظف القلب بخروج الكل فيبقى
توحيد الرب ومعرفة الحق وموارد الغيب من انواع الاسرار
والعلوم وانواع القرب لانه بيت لا يسع اثنان ما جعل
الله لرجل من قلبين في جوفه ان الملوك اذا دخلوا قرية
افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة فاخرجوا النعمة عن
طيب المنازل ونعيم العيش كانت الولاية على القلب للشيطان في
والهوى والنفس والجوارح متحركة بارهم من انواع المعاصي

فالاباطيل والترهات وباطلها وضلالتها فذلك تلك
الولاية فسكنت الجوارح وفرغت دار الملك التي هي
القلب وتنظفت الساحة التي هي الصدر فاما القلب فصار
مسكنا للتوحيد وللمعرفة والعلم واما الساحة فمحط الموارد
والعجائب من الغيب كل ذلك نتيجة البلاء وثمرتها وقال
صلى الله عليه وسلم انا معاشر الانبياء اشد الناس بلاء ثم الامثل
فالامثل قال النبي صلى الله عليه وسلم انا اعرفكم بالله واشدكم له
خوفا فكل من قرب من الملك اشتد خطره وحذره
لانه بمرئ من الملك لا يخفى عليه نقصان جهده وحركاته
ولحظاته فان قلت ان الخليقة عند الله كرجل واحد
لا يخفى عليه منهم شيء فاي فائدة لهذا الكلام قيل لك لما علت

لما علت منزلته وشرفت رتبته عظم خطره لانه وجب
عليه شكر ما اولاه من جسيم نعمه وفضله فادنى الا
لتفات عن خدمته تقصيره في شكره تعالى وذلك نقصان
في طاعته قال الله عز وجل يا نساء النبي من يات منكن
بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين فكل
ذلك لهن لتمام نعمته عز وجل عليهن باتصالهن بالنبي
صلى الله عليه وسلم فلذلك من كان متواصلا بالله وقربه تعالى الله
علوا كبيرا عن التشبيه بخلقه ليس كمثله شيء وهو السميع
البصير قال رضي الله عنه وارضاه اترك الراحة والسرور
والدعة والحبور والامن والسكون والنعيم والالتذاذ
وانت تعبا لغير السكون والذنوب وتعوب النفس و

ومجاهدة الهوى وازالة المرادات والاعواض دنيا واخرى وقد
بقي فيك بقية من ذلك ظاهرة لا تحترز على رسلك يا مستعجل
مهلا مهلا يا مترهب الباب مسدود دونك وقد بقيت عليك
بقية وفيك ذرة مثل المكاتب عبد ما بقي عليه درهم
انت مسدود عن ذلك ما بقي عليك من الدنيا مقدار مصة
الدنيا هواك ومرادك ومناك ورؤيتك لشيء من الاشياء
وطلبك لشيء من الاشيا وتشوق نفسك الى شيء من الاعواض
دنيا واخرى فما دام فيك شيء من ذلك فانت في باب الفناء
فاسكن حتى يحصل الفنا على التمام والكمال فتخرج من
الكير وتكمل صياغتك وتحلى وتكسى وتطيب وتبخر ثم ترفع الى الملك
الاكبر فيخاطب انك اليوم لدينا مكين امين فتؤانس وتلاطف

وتلاطف وتطعم من الفضل وتسقى وتقرب وتدنى
وتطلع على الاسرار فهي عندك لا تخفى فتغنى بما تعطى
من ذلك عن الاشياء الاخرى الى قراضة الذهب متفرقة
متبذلة غادية رائحة في ايدي العطارين والبقا
لين والقصابين والدباغين والنفاطين والكنا
سين اصحاب الصنائع الخسيسة والدنية الرذيلة الخبيثة
تجمع فتجعل في كير الصائغ فتذوب هناك باشعال
النار عليها ثم تطرق وترقق وتطبع فتصاغ فتجعل
حليا ثم تجلى وتطيب فتترك في خير المواضع والامكنة
من وراء الاغلاق في الخزائن والصناديق والاحقاق
او تحلى بها العروس عند الملك الاعظم فتنقل القراضة من



ايدى الا باغين الى قرب الملك ومجلسه بعد السبك في الحرق
فهكذا انت يا مؤمن اذا صبرت على مجاري الاقدار ورضيت
بالقضاء في جميع الاحوال قربت الى مولاك في الدنيا
فتنعم بالمعرفة والعلوم والاسرار وتسكن في الآخرة
دار السلام مع الانبياء والصديقين والشهداء و
الصالحين في جوار الله وداره وقربه والانس به عز وجل
فاصبر ولا تستعجل وارض بالقضاء ولا تتهم فينالك
برد عفوه وحلاوة معرفته ولطفه وكرمه ومنته قال رضي
الله عنه وارضاه في قول النبي صلى الله عليه وسلم كاد الفقر
ان يكون كفرا يؤمن العبد بالله ويسلم الامر كله الى الله
عز وجل ويعتقد تسهيل الرزق منه وان ما اصابه لم يكن

ليخطئه وما اخطأه لم يكن ليصيبه ومن يتق الله
يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب ومن يتوكل
على الله فهو حسبه ويقول ذلك وهو في حالة العافية
ثم يبتليه الله عز وجل بالبلاء والفقر فياخذ في السؤال
والتضرع فلا يكشفها عنه فيتحقق قوله كاد الفقر ان يكون
كفرا فمن يلطف الله كشف عنه ما به فادركه بالعافية
والغناء ووفقه للشكر والحمد والثناء فيديمه لذلك الى اللقاء
ومن يريد الله فتنته ادام بلاءه وفقره فينقطع عنه مدد
ايمانه فيكفر بالاعتراض والتهمة للحق عز وجل ولوما
في وعده فيموت كافرا بالله وجاحدا لآياته متسخطا
على ربه والى ذلك اشار رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اشد الناس
عذابا يوم القيامة رجل جمع الله له بين فقر الدنيا و

عذاب الآخرة نعوذ بالله من ذلك وهو الفقر المنسي الذي
استعاذ منه النبي صلى الله عليه وسلم والرجل الثالث الذي
اراد الله عز وجل اصطفائه واجتبائه وجعله من
خواصه واحبائه واخلائه ووارث انبيائه وسيلة او
ليائه من عظيم عباده وعلمائهم وحكمائهم وشفا
عهم وشيخهم ومتبوعهم ومعلمهم وهاديهم الى الحق
ومرشدهم الى سنن الهدى واجتناب سبيل الردى
ارسل الله اليه جبال الصبر وبحار الرضى والموافقة
والفناء في فعله ثم يدركه بجزيل العطاء ويل للذي انا
الليل واطراف النهار في الخلوة والجلوة في ظاهره وفي الباطن
اخرى بانواع اللطف وفنون الخزايا فيتصل لم ذلك الى حين اللقاء

اللقاء قال رضي الله عنه وارضاه ما اكثر ما نقول الشي
اعمل وما الحيلة فيقال الكف عنك ولا تجاوز
حالك حتى ياتيك الفرج فمن امرك بالقيام فيما انت
قال الله عز وجل اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله
امرك بالصبر يا مؤمن ثم المصابرة والمرابطة والمحافظة
والملازمة ثم حذرك بتركه فقال واتقوا الله في
تركه ذلك اي لا تتركوا الصبر فان الخير والسلامة في الصبر
وقال النبي صلى الله عليه وسلم الصبر من الايمان كالراس من
الجسد وقيل لكل شيء ثواب بعقد الا ثواب الصبر
فانه جزاف غير مقدر كما قال الله تعالى يوفى الصابرون
اجرهم بغير حساب فاذا اتقيته وجلي للصبر ومحافظة حفظك عنه الحدود

انجز لك ما وعد لك في كتابه وهو قوله عز وجل ومن يتق
الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب وكنت
بصبرك حتى يأتيك الفرج من المتوكلين وقد وعدك الله
عز وجل بالكفاية فقال ومن يتوكل على الله فهو حسبه
وكنت مع صبرك وتوكلك من المحسنين وقد وعدك با
الجزاء عز وجل وكذلك نجزي المحسنين ويحبك الله
مع ذلك لانه قال ان الله يحب المحسنين فالصبر اس
كل خير وسلامة دنيا واخرى ومنه يترقى المؤمن الى حالة
الرضى والموافقة ثم الفناء في افعال الله وهي حالة البدلية
والغيبة فاحذر ان تتركه فتخذل في الدنيا والآخرة و
يفوتك خيرهما قال رضي الله عنه واذا وجدت في قلبك

في قلبك بغض شخص او حبه فاعرض اعماله على الكتاب والسنة
فان كانت فيهما مبغوضة فابشر بموافقتك لله ورسوله
وان كانت اعماله فيهما محبوبة وانت تبغضه فاعلم انك
صاحب هوى تبغضه بهواك ظالم له ببغضك اياه وعاص لله
عز وجل ولرسوله مخالف لهما فتب الى الله من بغضك واسأله
عز وجل محبة ذلك الشخص وغيره من احباب الله واوليائه
واصفيائه والصالحين من عباده لتكون موافقا له عز وجل
وكذلك افعل فيمن تحبه اعرض اعماله على الكتاب والسنة
فان كانت محبوبة فيهما فاحببه وان كانت مبغوضة فابغضه
كيلا تحبه بهواك وتبغضه بهواك وقد امرت بمخالفة هواك
قال الله عز وجل ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله قال رضي الله عنه

وارى يا فقير ما اكثر ما تقول كل من احببته لا تدوم محبتي فيحال بيننا

اما بالغيبة او بالموت او بالعداوة وانواع المال با

التلف والفوات من اليد فيقال اما تعلم يا محبوب الحق المعتنى

به المنظور اليه المغار له وعليه اما تعلم ان الله غيور خلقك

له وتروم ان تكون لغيره اما سمعت قوله عز وجل يحبهم و

يحبونه وقوله وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون

اما سمعت قول رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا احب الله عبدا ابتلاه فان صبر

اقتناه قيل يا رسول الله وما اقتناه قال لم يذر له مالا ولا

ولدا وذلك لانه اذا كان له مال وولد احبهما فتشعبت

محبته لربه عز وجل فتنقص وتتجزى فتصير مشتركة بين الله

وبين غيره والله لا يقبل الشريك وهو غيور قاهر فوق كل شيء

غالب لكل شيء فيهلك شريكه ويعدمه ليخلص قلب عبده له

من غير شريك فيتحقق ح قوله عز وجل يحبهم ويحبونه حتى اذا

تنظف القلب عن الشركاء والانداد من الاهل والمال والولد

واللذات والشهوات وطلب الولايات والرياسات والكرامات والاحوا

ل والمنازل والمقامات والجنات والدرجات والقربات

والزلفات فلا يبقى في القلب ارادة ولا امنية فصار كالاناء

المنثلم الذي لا يثبت فيه مايع لانه انكسر بفعل الله عز وجل

كلما نبتت فيه ارادة كسرها فعل الله عز وجل وغيرته فضربت حوله

سرادقات العظمة والجبروت والهيبة وحفرت من دونها

خنادق الكبرياء والسطوة فلم تخلص الى القلب ارادة شيء

من الاشياء فلا تضر القلب الاسباب من المال والولد والاهل

والاصحاب والكرامات والحكم والعبارات فان جميع ذلك يكون
خارج القلب فلا يغار الله بل يكون جميع ذلك كرامة من
الله لعبده ولطفاً به ونعمة ورزقاً ومنفعة للواردين
عليه فيكرمون ويرحمون ويحفظون لكرامته على الله عز وجل
فيكون خفيراً لهم وشحنة وكهفاً وحرزاً وشفيعاً دنيا واخرى

قال رضي الله عنه والناس اربعة رجل لا لسان له ولا قلب
وهو العاصي الغر الغبي سخيف لا يعبأ الله به لا خير فيه وهو
امثاله حثالة لا وزن لهم الا ان يعمهم الله برحمته فيهدي قلو
بهم للايمان به ويحرك جوارحهم بالطاعة له عز وجل فاحذر
ان تكون منهم ولا تبال بهم ولا تكترث بهم ولا تقم معهم
فانهم اهل العذاب والغضب والسخط سكان النار و

النار واهلها نعوذ بالله منهم الا ان تكون من العلماء
بالله عز وجل ومن معلمي الخير وقادة الدين وقوا
ده ودعاته فدونك فأتهم وادعهم الى طاعة الله عز وجل
وحذرهم عن معصية الله فكنت عند الله جهبذاً
فتعطى ثواب الرسل والانبياء قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي
رضي الله عنه لان يهدي الله بهداك رجلا خير لك
مما طلعت عليه الشمس والرجل الثاني له لسان بلا قلب
فينطق بالحكمة ولا يعمل بها يدعو الناس الى الله
وهو يفر منه عز وجل فيستقبح عيب غيره ويدوم هو على
مثله في نفسه يظهر للناس تنسكا ويبارز الله بالعظائم
من المعاصي اذا خلا كأنه ذئب عليه ثياب وهو الذي حذر منه

النبي صلى الله عليه وسلم يقول اخوف ما اخاف على امتي علماء السوء
نعوذ بالله من هذا فانا بعد منه وبهم ولئلا يختطفك
بلذيذ لسانه وتهتز تكبارها عاصيه وتهلكك نقش باطنه
وقلبه والرجل الثالث قلب بلا لسان وهو مؤمن ستره الله
عن خلقه واسبل عليه كنفه وبصره بعيوب نفسه ونور
قلبه وعرفه غوائل مخالطة الناس وشوم الكلام وا
لنطق وتيقن ان السلامة في الصمت والانزواء كما قال
النبي صلى الله عليه وسلم من صمت نجا وكما قال ان للعبادة عشرة
اجزاء تسعة منها في الصمت فهذا الرجل ولي الله عز وجل في
سر الله محفوظ ذو سلامة وافر جليس الرحمة نعم عليه فالخير
كل الخير عنده فدونك وصحبته ومخالطته وخدمته والتحبيب

والتحبيب اليه تقضا حوايج تسنح له ومرافق بها تحقق فيها
فيحبك الله ويصطفيك ويدخلك في زمرة احبابه و
عبدة الصالحين ببركته ان شاء الله والرجل الرابع المد
عو في الملكوت عظيما وهو العالم بالله وآياته استودع
قلبه غرائب علمه واطلعه الله على اسراره طواها عن غيره
واصطفاه واجتباه وجذبه اليه وهداه ورقاه اليه و
شرح صدره لقبول تلك الاسرار والعلوم وجعله جهبذا
وداعيا للعباد ونذيرا لهم وحجة فيهم هاديا مهديا
شافعا مشفعا صادقا مصدقا بدلا لرسله وانبيائه
عليهم صلوات الله وتحياته وبركاته فهذا هو الغاية وا
لمنتهى في بني آدم لا منزلة فوق منزلته الا النبوة فعليك به

بالعظمة كما جاء في الحديث من تعلم وعمل به وعلم دعي في الملكوت عظيما

احذر ان تنحا العدو وتنافره وتجانبه وتعاديه وتترك القبول

منه والرجوع الى قوله ونصيحته فان السلامة فيما يقول

وعنده هو الهلاك والضلال عند معزم الامن بوفقه

الله ويدله بالسداد والرحمة فقد قسمت لك الناس

فانظر لنفسك ان كنت ناظرا واحترز لها شفيقا لها

هدانا الله واياك لما يحبه ويرضاه دينا واخرى قال رضي الله عنه

وارضها ما اعظم سخطك على ربك وتهمتك له عز وجل

واعتراضك عليه وانتسابك له عز وجل بالظلم واستبطا

ئك له في الرزق والغنى وكشف الكروب والبلوى اما تعلم

ان لكل اجل كتابا ولكل بلية وكربة غاية ومنتهى ونفادا لا

يتقدم ذلك ولا يتاخر واوقات البلايا لا تنقلب فتصير عوا

مقالة الرابع وثلثون

فتصير عوافيا ووقت البوس لا ينقلب نعمة وحالة

الفقر تستحيل غناء احسن الادب والزم الصمت والصبر

والرضا والموافقة لربك عز وجل وتب عن سخطك عليه

وتهمتك له في فعله ليس هناك استيفاء وانتقام بغير

ذنب وعلى الطبع كما هو في حق العبيد بعضهم في بعض

هو عز وجل منفرد بالازل وسبق الاشياء وخلقها وخلق

مصالحها ومفاسدها فعلم ابتدائها وانتهائها وانقضا

ئها وعواقبها وهو عز وجل حكيم في فعله متقن في صنعه

لا تناقض في فعله لا يفعل عبثا ولا يخلق الا لعبا

لا يجوز عليه النقائص ولا اللوم في افعاله انتظرت

الفرج ان عجزت عن موافقته والفناء في فعله حتى

يبلغ الكتاب اجله فتسفر الحالة عن ضدها بمرور الزمان
وانقضاء الآجال كما ينقضي الشتاء فيسفر عن الصيف ينقضي
الليل فيسفر عن النهار فاذا طلبت ضوء النهار ونوره بين
العشائين لم تعط بل تزداد في ظلمة الليل حتى اذا بلغت
الظلمة غايتها وطلعت الفجر جاء النهار بضوئه طلبت ذلك او
وارادته او سكت عنه وكرهته فان طلبت اعادة الليل حينئذ
لم تجب دعوتك ولم تعط لانك طلبت الشيء في غير حينه ووقته
فتبقى حسيرا منقطعا متسخطا منخجلا فارخ هذه اكلها والزم
الموافقة وحسن الظن بربك والصبر فما كان لك لا تسلبه وما ليس
لك لا تعطاه لعمري انك تدعو وتبتهل الى ربك بالدعاء و
التضرع عبادة وطاعة وامتثالا لامره عز وجل في قوله ادعوني

ادعوني استجب لكم وقوله واسالوا الله من فضله وغير ذلك
من الآيات والاخبار وانت تدعو وهو يستجيب لك عند
حينه واجله واذا اراد وكان لك في ذلك مصلحة في دنياك
وآخرتك ويوافق ذلك قضاءه وانتهاء اجله لا تتهمه في
تاخير الاجابة ولا تسام من دعائك فانك ان لم تربح
لم تخسر ان لم يجبك عاجلا اثابك آجلا فقد جاء في الحديث
ان العبد يرى في صحايفه يوم القيمة حسنات لا يعرفها
فيقال انها بدل سؤالك في الدنيا لم يقدر قضاؤه فيها او
كما ورد ثم اقل احوالك انك تكون ذاكرا لربك موحدا له
حيث تساله ولم تسال غيره ولم تنزل حاجتك بغيره عز وجل
فانت بين الحالتين في زمانك كله ليلك ونهارك وصحتك

وستعمك بؤسك ونعمائك وشدتك ورخاءك اما ان تمسك
عن السؤال وترضى وتوافق وتسترسل لفعله عز وجل كالميت
بين يدي الغاسل والطفل الرضيع في يد الظئر والكرة بين
يدي الفارس يقلبها بالصولجان فيقلبك القدر كيف يشاء
ان كان النعماء فمنك الشكر والثناء ومنه عز وجل المزيد
في العطا كما قال لئن شكرتم لأزيدنكم وان كان البأساء
فالصبر والموافقة منك بتوفيقه والتثبيت والنصرة والصلوات
والرحمة منه عز وجل بفضله كما قال عز من قائل ان الله
مع الصابرين يعني بالنصر والتثبيت وكما قال ان تنصروا الله
ينصركم ويثبت اقدامكم اذا نصرت الله في مخالفة هواك
بترك الاعتراض عليه والتسخط لفعله فيك وكنت خصما لله على

لله على نفسك سيافا له عليها كلما تحركت بكفرها وشركها
جززت راسها بصبرك وموافقتك لربك والطمانينة الى
فعله ووعده والرضا بهما كان الله عز وجل لك معينا
ناصرا اما الصلوات والرحمة فلقوله عز وجل وبشر الصابرين
الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون او
لئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون
والحالة الاخرى انك تبتهل الى ربك عز وجل بالدعاء والتضرع
اعظاما له وامتثالا لامره وفيه وضع الشيء في موضعه
لانه ندبك الى سؤاله والرجوع اليه جعل ذلك لك مستراحا
ورسولا منك اليه ومواصلة ووسيلة لديه بشرط ترك
التهمة والتسخط عليه عند تاخر الاجابة الى حينها اعتبر ما بين

للهالكين ولا تجاوز حديها فانه ليس هناك عالم اخرى فا
حذر ان تكون من الظالمين المعتدين فيهلكك عز وجل و
لا يبالي كما اهلك من مضى من الامم السالفة في الدنيا بتشديد
بلائه وفي الآخرة بالبعد عنه سبحانه الله تعظيم يا عاملا بجال
عليك ان تكالى قال رضي الله عنه وارضاه عليك بالورع وال
فالهلاك في رقبتك لازم لك لا تنجو منه ابدا الا ان تشغلك
الله برحمته فقد ثبت في الحديث المروي ان ملاك الدين الورع
وهلاكه الطمع وان من حام حول الحمى يوشك ان يقع فيه كما ان
تم حول الزرع يوشك ان يمد فاه اليه الا ان يسلم الله
منه وقد قال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم كنا نترك تسعة
اعشار الحلال مخافة ان نقع في الحرام وقال رضي الله عنهم كنا

كنا نترك سبعين بابا من المباح مخافة ان نقع في الحرام
فعلوا ذلك تورعا من مقاربة الحرام اخذا بقول النبي
صلى الله عليه وسلم الا ان لكل ملك حمى وان حمى الله محارمه فمن
حام حول الحمى يوشك ان يقع فيه فمن دخل حصن الملك
فجاوز الباب الاول ثم الثاني والثالث حتى قرب من
سدته غير من وقف على الباب الاول الذي يلي البر
فلو انه اغلق منه الباب الثالث لم يضره وهو من وراء
بابين من ابواب القصر ومن دونه خزائن الملك وجنوده
واما اذا كان على الباب الاول فغلق عنده بقي في البر
وحده افترسته الذئاب والاعداء فكان من الهالكين
فهكذا من سلك العزيمة ولازمها ان سلب عنه مدد ما لم يوفق

والرعاية وانقطعت عنه حصل في المرض ولم يخرج
من الشرع فاما اذا ادركته المنية كان على الطاعة والعبادة
ليشهد له بخير العمل ومن وقف على الرخص ولم يتقدم الى
العزيمة ان سلب عنه التوفيق فقطعت عنه امداده فغلب
الهوى عليه وشهوات فتناول الحرام خرج من الشرع
فصار في زمرة الشياطين اعداء الله الضالين فان
ادركته المنية قبل التوبة كان من الهالكين الا ان يتغمده
الله برحمته وفضله فالخطر كل الخطر في القيام مع الرخص
والسلامة كل السلامة في القيام مع العزيمة فالله الله
واجعل اخرتك راس مالك ودنياك ربحها اصرف زمانك
اولا في تحصيل اخرتك ثم ان فضل من زمانك شيء اصرفه في

اصرفه في دنياك في طلب معاشك ولا تجعل دنياك راس
مالك واخرتك ربحها ثم ان فضل من الزمان فضل صرفتها
في اخرتك تقضي فيها الصلوات الخمس تشبكها سبكة واحدة
ساقطة الاركان مختلفة الواجبات من غير ركوع وسجود
وطمانينة بين الاركان ويلحقك التعب والاعياء تحتنام
عن القضاء جملة جيفة في الليل بطالا في النهار
تبعا لنفسك وهواك وشيطانك وبايعا اخرتك بدنياك
كعبد النفس ومطيتها ومركبها امرت بركوبها و
تهذيبها ورياضتها والسلوك بها في سبل السلامة
وهي طرق الاخرة وطاعة مولاها فطلبتها القيتها
منها وسلمت زمامها اليها وطبعتها في شهواتها ولذاتها

ووافقتها وشيطانها وهواها ففاتك خير الدنيا
والآخرة وخسرتها فاذا خلت القيمة افلس الناس
وآخرهم دينا وما وصلت بمتابعتها الى اكثر من قسمك
من دنياك ولو سلكت بها طريق الآخرة وجعلتها رأس
مالك ربحت الدنيا والآخرة ووصل اليك قسمك من الدنيا
هنيئا وانت مصان مكرم كما قال النبي صلى الله عليه وسلم
ان الله يعطي الدنيا على نية الآخرة ولا يعطي الآخرة
على نية الدنيا وكيف لا يكون كذلك وبنية الآخرة
طاعة الله لان النية روح العبادات وذاتها فاذا اطعت
الله بزهدك في الدنيا وطلبك دار الآخرة كنت من خواص
الله واهل طاعته ومحبته وحصلت لك الآخرة وهي الجنة

اطعت

الجنة وجوار الله وخدمتك الدنيا فيوفيك قسمك الذي
قدر لك منها اذ الكل تبع لخالقهما ومولّيهما وهو الله
عز وجل وان اشتغلت بالدنيا واعرضت عن الآخرة
غضب الرب عليك ففاتتك الآخرة وتعاصت الدنيا
عليك وتعسرت وان تعبت في ايصال قسمك اليك لغضب
الله عليك لانها مملوكة له تعالى تعصي عن عصاه وتكرم من اطاعه
فيتحقق قوله عليه الصلوة والسلام الدنيا والآخرة ضرتان
اذا رضيت احديهما اسخطت عليك الاخرى قال الله عز وجل
منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة يقال ابنا
الدنيا وابناء الآخرة فانظر من ابناء ايتهما انت ومن
اي القبيلتين تحب ان تكون انت وانت في الدنيا ثم اذا صرت

ابناء

الى الاخرة ففريق في الجنة وفريق في السعير فريق في المواقف
قيام في طول الحساب في يوم كان مقداره خمسين الف سنة
كما قال جل وعلا وفريق في ظل العرش عكوف على الموائد
عليها اطايب الطعام والفواكه والشهد ابيض من الثلج
كما جاء في الحديث ينظرون الى منازلهم في الجنة حتى اذا
فرغ من حساب الخلق ودخلوا الجنة يهتدون الى منازلهم
لهم كما يهتدي احد من الناس في الدنيا الى منزله فهل وصلوا
الى هذه الا بتركهم الدنيا واشتغالهم بطلب الاخرة والمولى
وهل وقع اولئك في الحساب وانواع الشدائد والذل
الا لاشتغالهم بالدنيا ورغبتهم فيها وزهدهم في الا
خرة وقلة المبالاة بامرها ونسيان يوم القيمة وما

يصيرو اليه غدا مما ذكره الكتاب والسنة فانظر لنفسك
واختر لها خير السبيلين وافرزها عن اقران السوء
من شياطين الجن والانس واجعل الكتاب والسنة
امامك وانظر فيها واعمل بها ولا تغتر بالقال والقيل
والهوس وقال الله تعالى وما اتيكم الرسول فخذوه وما
نهاكم عنه فانتهوا واتقوا الله ولا تتبعوا الهوى فتتركوا
العمل بما جاء به وتخترعوا لانفسكم عملا وعبادة كما قال
عز وجل في حق قوم ضلوا عن سواء السبيل ورهبانية
ابتدعوها ما كتبناها عليهم ثم انتقل الى كلام عز وجل
نبيه صلى الله عليه وسلم فنزهه من الباطل فقال وما ينطق
عن الهوى ان هو الا وحي يوحى انما اتيكم فهو من عند الله لكن

ان هو

هواه في نفسه فاتبعوه ثم قال قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني
يحببكم الله فتبين ان طريق المحبة اتباعه صلى الله عليه وسلم
قولا وفعلا قال النبي صلى الله عليه وسلم قال الاكتساب سنتي والتوكل
حالتي او كما قال فانت بين سنته وبين حالته ان
ضعف ايمانك فالتكسب الذي هو سنته وان قوي ايمانك
فحالته التي هي التوكل قال الله عز وجل فعلى الله توكلوا وقال
ومن يتوكل على الله فهو حسبه وقال ان الله يحب المتوكلين
فقد امرك بالتوكل ونبهك عليه كما امر نبيه صلى الله عليه وسلم
وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم من عمل عملا ليس عليه امرنا
فهو رد يعم الرزق والاعمال والاقوال ليس لنا نبي غيره نتبعه
ولا كتاب غير القرآن نعمل به فلا تخرج عنهما فتهلك فيضلك

فيضلك هواك والشيطان قال الله تعالى ولا تتبع الهوى فيضلك
عن سبيل الله والسلامة مع الكتاب والسنة والهلاك
مع غيرهما وبهما يترقى العبد الى حالة الولاية والبدلية
والغوثية قال رحمه الله عنه وارضاه مالي اراك يا مؤمن حاسدا
مولاه وقسمه الذي قسمه له اما تعلم ان هذا مما يضعف
ايمانك ويسقطك من عين مولاك عز وجل ويبغضك
اليه اما سمعت الحديث المروي عن النبي صلى الله عليه وسلم
ان الحسد ليأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب ثم على اي
شيء تحسده يا مسكين اعلى قسمه او على قسمك
فان تحسد على قسمة الله لربه في قوله نحن قسمنا بينهم
معيشتهم في الحيوة الدنيا الآية فقد ظلمته وهو يتقلب في

نعمة مولاه التي تفضل بها عليه وقدرها له فلم يجعل
لاحد فيها حظاً ولا نصيباً فمن يكون اظلم منك وابخل وأرعن
وانقص عقلاً منك وانت تحسد غيرك على قسمك فقد جهلت غاية
الجهل فان قسمك لا يعطى غيرك ولا ينتقل منك اليه حاشا لله
قال الله سبحانه وتعالى ما يبدل القول لدي وما انا بظلام للعبيد
ان الله لا يظلمك فيأخذ ما قسمه وقدره لك فيعطي غيرك
فهذا جهلاً منك وظلم لاخيك ثم حسدك للارض التي هي معدن
الكنوز والذخائر من انواع الذهب والفضة والجواهر مما
جمعت للملوك المتقدمة من عاد وثمود وكسرى وقيصر اذ في
حسدك لاخيك وما مثلك الا كمثل رجل رأى ملكاً مع سلطانه
وجنوده وحشمته وملكه على الارض وجبايته خراجها اليه

البيداء وارتفاعها الا بيد له وتنعم بانواع النعيم واللذات
والشهوات فلم يحسده على ذلك ثم رأى كلباً بربا بخدم
كلباً من كلاب ذلك الملك يقوم معه ويبيت ويصبح معه
فيعطى من مطبخ الملك بقاية طعام وزادته فيقوت به
فاخذ يحسده ويعاديه ويتمنى موته وهلاكه وكونه مكانه
وان يخلفه في ذلك خسته ودناءته لا زاهداً او دنياً فتباعد
فهل يكون في الزمان رجل احمق منه وازعن واجهل ثم لو علمت
يا مسكين ما سيلقى جارك غداً من طول الحساب يوم القيمة
ان لم يكن اطاع الله فيما خوله من نعمته وادى حقه فيها
وامتثل امره وانتهى لنهيه فيها واستعان بها على عبادته
وطاعته ما تمنيت انه لم يعط من ذلك ذرة ولا رأى نعيمها بعينها



قطالما سمعت ما قد ورد في الحديث انه يتمنين اقوام يوم
القيمة ان لو قرضت لحومهم بمقاريض بما يرون لاصحاب البلاء
من الصواب فتتمنى جابر كه عند امكانك في الدنيا لما ترى من
طول حساب ونقاش شدة وقيامه خمسين الف سنة في حر
الشمس في القيمة لاجل ما تمتع به من النعيم في الدنيا وانت
في معزل عن ذلك في ظل العرش آكلا شاربا متنعما فرحا
مسرورا مستريحا بصبرك على شدائد الدنيا وضيقها وافاتها
وفقرها وبؤسها ورضاك بقسمك وموافقتك لربك بما دبر و
قضى من فقرك وغناء غيرك وسقمك وعافية غيرك وشدتك
ورخاء غيرك وذلك وعز غيرك جعلنا الله واياكم ممن صبر
على البلاء وشكر على النعماء وسلم وفوض الامر الى رب الارض والسماء

قال رضي الله عنه وكن رضاه بن على مولاه بالصدق
والنصاح استوحش مما سواه في المساء والصباح يا قوم
لا تدعوا الى لكم وحدود ولا تشركوه في تدبيره
القدر تضكم خذ شأ الا قتيلا ومن كان في الله تلفه كان
على الله خلفه قال رضي الله عنه والرضا الاخذ مع وجود
الهوى من غير الامر عناد وشقاق والاخذ مع عدم
الهوى وفاق واتفاق وترك رياء ونفاق قال رضي الله عنه
والرضا لا تطمع ان تدخل في زمرة الروحانيين حتى تعادي
جملتك وتباين جميع الجوارح والاعضاء وتنفرد عن وجودك
وحركاتك وسكناتك وسمعك وبصرك وكلامك وبطشك
وسعيك وعقلك وعملك وجميع ما كان منك قبل وجود

الروح فيك وما اوجد فيك بعد نفخ الروح لان جميع
ذالك حجابك عن ربك عز وجل فاذا صرت روحاً منفر
داً مبايناً للاشياء فى سرك جداً اتخذ الكل عدواً وحجاباً
وظلمة كما قال الخليل عليه الصلوة والسلام فانهم عدو
لي الا رب العالمين قال ذالك للاصنام فاجعل انت جملتك
واجزائك اصناماً مع سائر الخلق ولا تطع شيئاً من
ذالك ولا تتبع جملة فح تؤتى على الاسرار والعلوم
اللدنية وغرائبها ويرد اليك التكوين وخرق العادات
التي هي من قبيل القدرة التي تكون للمومنين فى الجنة
فتكون فى هذه الحالة كانك حييت بعد الموت فى الاخرة
فتكون كليتك قدرة تسمع بالله وتبصر بالله وتنطق بالله

بالله وتبطش بالله وتسعى بالله وتعقل بالله
وتطمئن وتسكن بالله فتعمى عما سواه ولتصم عنه فلا ترى
لغيره وجوداً مع حفظ الحدود ولزوم الاوامر والنوا
هي فان انخرم فيك شيء من الحدود فاعلم انك مفتون
قد لعبت بك الشياطين فارجع الى حكم الشرع والزم
ودع عنك الهوس كل حقيقة لا يشهد لها الشرع
فهي زندقة قال رضي الله عنه وارضاه نضرب لك
مثلاً فى الغنى فنقول الا ترى الملك يولي رجلاً من العوام
ولاية على بلدة من البلاد ويخلع عليه ويعقد له الوية
ورايات ويعطيه الكوس والطبل والجند فيكون على
ذالك برهة من الزمان حتى اذا طال الى ذالك واعتقد

بقائه ونشاته وعيشه فلينسى حالة الاولى و
نقصانه وذلته وفقره وخموله وداخلته النخوة
والكبرياء جاءه العزل من الملك في اسرع ما كان من
امره ثم طالبه الملك بجرائم صنعها وتعدى امره ونهيه
فيها فحبسه في اضيق الحبوس واشدها وطال حبسه
ودام ضره وذله وفقره وذابت نخوته وكبرياؤه و
انكسرت نفسه وخمدت نائرة هواه كل ذلك بعين الملك
وعلمه ثم تعطف الملك عليه فنظره بعين الرافة والرحمة
فامر باخراجه من الحبس والاحسان اليه والخلعة عليه
ورد الولاية اليه ومثلها معها وجعلها موهبة له فدامت
لذ وبقيت صفاة لكفاه مهناه فكذلك المومن اذا

اذا قربه الله اليه واجتباه فتح قبالة عين قلبه باب
الرحمة والمنة والانعام فيرى بقلبه ما لا عين رات
ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر من مطالعة الغيوب
من ملكوت السموات والارض وتقريب وكلام لذيذ
لطيف ووعد جميل ودلال واجابة دعاء وتصديق
وعد ووفائه وكلمات حكمة ترمى الى قلبه من
مكان بعيد فتظهر على لسانه ومع ذلك يسبغ عليه نعمة ظا
هرة على جسده وجوارحه في الماكول والمشروب والملبو
س والمنكوح الحلال والمباح وحفظ الحدود والعبادات
الظاهرة فيديم الله عز وجل ذلك لعبده المومن المجذوب
برهة من الزمان حتى اذا اطمان العبد الى ذلك واغتر به

فاعتقد هذا فتح الله عليه ابواب البلاء وانواع المحن
في النفس والمال والاهل والولد فينقطع عنه جميع
ما كان قد انعم الله عليه من قبل فيبقى متحيرا حيرانا
منكسرا منقطعا ان ينظر الى ظاهره راى ما يسوءه
وان ينظر الى قلبه وباطنه راى ما يحزنه وان سال الله
كشف ما به من الضر لم ير اجابة وان طلب وعدا جميلا
لم يجده سريعا وان وعد بشيء لم يعثر على الوفاء به وان
راى رؤيا لم يظفر بتعبيرها وتصديقها وان رام
الرجوع الى الخلق لم يجد الى ذلك سبيلا وان ظهرت
له رخصة ذلك فعل بها تسارعت العقوبات وتسلط
ايدي الخلق على جسمه والسنتهم على عرضه وان طلب

طلب الاقالة مما قد دخل فيه من الحالة الى الحالة
الاولى قبل الاجتباء لم يقل وان طلب الرضى والطيبة
والتنعم بما به من البلاء لم يعط فحينئذ ياخذ النفس في الذو
بان والهوى والارادة والاماني في الرحيل والاكوان
في التلاشي فيدام له ذلك بل يزاد تشديدا واعظاما
وتاكيدا حتى اذا فني العبد عن اخلاق الانسانية
وصفات البشرية فبقي روحا فقط يسمع نداء في با
طنه اركض برجلك هذا مغتسل بارد وشراب كما
قيل لايوب عليه السلام فاجرى الله على قلبه بحار رحمته
ورافته ولطفه ومنته فاحياه بروحه وطيب معرفته
ودقائق علومه وفتح عليه ابواب نعمه ووده وطلق

والطلق للايدي اليه بالبذل له والعطاء والخدمة في سائر
الاحوال والالسن بالحمد والثناء والذكر الطيب في
جميع المحال والارجل بالترحال وذلل له الرقاب و
سخر له الملوك والارباب فاسبغ عليه نعمه ظاهرة
وباطنة وتولى تربيته ظاهره بخلقه ونعمه واستاثر
تربيته باطنه بلطفه وكرمه وادام له ذلك الى اللقاء
ثم فيما لا عين رات ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب
بشر كما قال عز وجل فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة
اعين جزاء بما كانوا يعملون قال رضي الله تعالى عنه وارضاه
ان للنفس حالتان لا ثالث لها حالة عافية وحالة بلاء
فاذا كانت في بلاء فالجزع والشكوى والتسخط والاعتراض

الاعتراض والتهمة للحق عز وجل لا صبر ولا رضا ولا موافقة
بل سوء الادب والشرك بالخلق والاسباب والكفر
واذا كانت في عافية فالاشر والبطر واتباع الشهوات
واللذات كلما نالت شهوة طلبت اخرى واستحقرت
ما عندها من النعم من ماكول ومشروب ومنكوح وملبوس
ومسكون ومركوب فتخرج من هذه النعم عيوبا ونقصا
وتطلب اعلى منها واسنى مما لا يقسم لها وتعرض عما
قسم لها فتوقع الانسان في تعب طويل ولا ترضى بما في
يديها وما قسم لها فتركب الغمرات وتخوض المهالك
في تعب طويل لا غاية له ولا منتهى في الدنيا ثم في العقبى كما
قيل ان من اشد العقوبات طلب ما لا يقسم فاذا كانت في بلاء

لا تتمنى سوى انكشافها وتنسى كل نعيم وشهوة ولذة
ولا تطلب شيئا منها رجعت الى رعونتها واشرها
وبطرها واعراضها عن طاعة ربها وانهماكها في
معاصيه وتنسى ما كانت فيه من البلية وما حل بها
معاصيه
من الويل فتردى الى اشد ما كانت عليه من انواع
البلاء وانه عقوبة لها لما قد اجترحت وركبت من
الخطايا وفطامها وكفها عن المعاصي في المستقبل اذ لا
تصلح لها العافية والنعمة بل حفظها في البلاء والبؤس
فلو احسنت الادب عند انكشاف البلية ولازمت الطا
عة والشكر والرضا بالمقسوم لكان خيرا لها دنيا و
اخرى فكانت تجد زيادة في النعيم والعافية والرضا

والرضا من الله عز وجل والطيب والتوفيق و
اللطف فمن اراد السلامة في الدنيا والاخرة فعليه
بالصبر والرضا وترك الشكوى الى الخلق وانزال
حوائجه بربه عز وجل ولزوم طاعته وانتظار
الفرج منه عز وجل والانقطاع اليه عز وجل اذ
هو خير من غيره من جميع خلقه حرمانه عطاء
عقوبته نعماء بلاؤه دواء وعده نقد نسيئته حالة
قوله فعل انما قوله وامره اذا اراد شيئا ان يقول له
كن فيكون كل افعاله حسنة وحكمة ومصلحة غير
انه عز وجل طوى علم المصالح عن عباده وتفرد به
فالاولى بالعبد واللائق به حاله الرضا والتسليم و

الاشتغال بالعبودية من اداء الاوامر والنواهي
والتسليم في القدر وترك الاشتغال بالربوبية
التي هي علة الاقدار ومجاريها واصولها والسكوت
عن لم وكيف ومتى والتهمة للحق عز وجل في جميع
حركاته وسكناته وتستند هذه الجملة الى حديث
عبد الله بن عباس رضي الله عنهما وهو ما روى عطاء
عن ابن عباس انه قال بينا انا رديف رسول الله
صلى الله عليه وسلم انه قال لي يا غلام احفظ الله يحفظك
احفظ الله تجده امامك فاذا سالت فاسال الله
واذا استعنت فاستعن بالله جف القلم بما هو
كائن ولو جهد العباد ان ينفعوك بشيء لم يقضه الله

الله لك لم يقدروا عليه ولو جهد العباد ان يضروك
بشيء لم يقضه الله عليك لم يقدروا فان استطعت
ان تعمل لله بالصدق في اليقين فاعمل وان لم تستطع
فان في الصبر على ما تكره خيرا كثيرا واعلم ان النصر مع الصبر
والفرج مع الكرب وان مع العسر يسرا فينبغي لكل
مؤمن ان يجعل هذا الحديث مرآة لقلبه وشعاره
ودثاره وحديثه فيعمل به في جميع حركاته وسكناته
حتى يسلم في الدنيا والآخرة ويجد العزة فيهما برحمة
الله عز وجل قال رضي الله تعالى عنه وارضاه ما سال الناس
ما سال الا لجهله بالله عز وجل وضعف ايمانه و
معرفته ويقينه وقلة صبره وما تعفف عن ذلك الا

من سال

والتكدر فيما انعم عليه فهو في النعم ما يكون من ذلك اذ
جاء القدر بما يكدره عليه من انواع الرزايا والبلايا
من الامراض والاوجاع والمصائب في النفس والمال
والاهل والاولاد فينغص عليه شربه بكدره فكانه لم يتمتع
عليه قط وينسى ذلك النعم وحلاوتها وان كان النعماء
قائما بالمال والجاه والعبيد والاماء والامن من الاعداء
فهو في حال النعماء كان لا بلاء في الوجود وفي البلاء كان
لا نعيم في الوجود كل ذلك لجهله بمولاه فلو علم ان مولاه فعال
لما يريد يغير الاحوال ويبدل ليخلي ويمر ويغني ويفقر
ويرفع ويخفض ويعز ويذل ويحيي ويميت ويقدم و
يؤخر لاطمان الى ما به من النعيم ولما اعتبر به ولما أيس

يشعر

من الفرج في حالة البلاء ولجهله ايضا بالدنيا
وانها دار بلاء وتنغيص وتكاليف وتكدير وان
اصلها بلاء وطارفها قال نعمة فهي كشجرة الصبر اول
ثمرتها مر وآخرها شهد حلو لا يصل المرء الى حلا
وتها حتى يتجرع مرارتها فلم يبلغ الشهد الا بالسم لمن
صبر على بلائها حل له نعيمها انما يعطى الاجر لاجره بعد
عرق جبينه وتعب جسده وكربه وهمه وضيق صدره
وذهاب قوته واذلال نفسه وكسر هواه في خدمة غيره
مخلوق مثله فلما تجرع هذه المرائر كلها اعقبت له
طيب طعام وادام وفاكهة وراحة وسرور ولو اقل
قليل فالدنيا والهامة كالصفحة العليا من عسل

في ظرف مشوبة بمرارة فلا يصل الآكل الى قرار الظرف
وتناول الخالص منه الا بعد تناول الصفحة العليا
فاذا صبر العبد على اداء اوامر الله عز وجل وانتهاء نواهيه
والتسليم والتفويض فيما يجري به القدر وتجرع
مرائر ذلك وتحمل اثقاله وخالف هواه وترك مراده
اعقبه الله عز وجل بذلك طيب العيش في آخر عمره والدلال
والراحة والعزة ويتولاه ويغذيه كما يغذي
الطفل الرضيع من غير تكلف منه وتحمل مؤنة وتبعة
في الدنيا والآخرة كما يتلذذ آكل المرارة من الصفحة العليا
من العسل باكله من قرار الظرف فينبغي للعبد المنعم عليه
ان لا يأمن من مكر الله فيغتر بالنعمة فيقطع بدوامها

بدوامها ويغفل عن شكرها ويرخي قيدها بترك
شكرها قال النبي صلى الله عليه وسلم النعمة وحشية
قيدوها بالشكر فشكر نعمة المال الاعتراف
بها للمنعم المتفضل هو الله عز وجل والتحدث
بها النفس في سائر الاحوال ورؤيته فضله ومنته
عز وجل وان لا يتملك عليه ولا يتجاوز حده فيه
ثم باداء حقوقه من الزكوة والكفارة والنذر
والصدقة واغاثة الملهوفين واقتضاء
ارباب الحاجات واهلها في الشدائد عند تقلب
الاحوال وتبدل الحسنات بالسيئات اعني ساعات
النعم والرخاء بالبأساء والضراء وشكر نعمة العافية

في الجوارح والاعضاء بالاستعانة بها في الطاعات
والكف عن المحارم والسيئات والمعاصي والاثام فذلك
تبيد النعماء عن الرحلة والذهاب وسقي شجرها
وتمتينا اعضائها واوراقها وتحسين ثمرتها وحلا
وة طعمها وسلامة عاقبتها ولذاذة مضغها و
سهولة بلعها وتعقب عافيتها وربحها في الجسد
ثم ظهور بركتها على الجوارح من انواع الطاعات
والقربات والاذكار ثم دخول العبد بعد ذلك في الاخرة
في رحمة الله عز وجل والخلود في الجنة مع النبيين
والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك
رفيقا فان لم يفعل واغتر بظاهر خضرتها وذاق من

وذاق من لذاذتها واطمان الى بريق سرابها وما لاح
برقها وما هب من نسيمها او الغار قيظها وعذوبة
حلو حياتها وعقارها وغفل عن سمومها القاتلة
المودعة في اعماقها ومكائدها ومصائدها المنصوبة
للاخذة وحسد ويهلكه فليهنا بالرجاء ويبشر با
العطب والفقر العاجل مع الذلة والهوان في الدنيا
والعذاب الاجل في النار ولظى واما المبتلى فتارة
يبتلي عقوبة ومقابلة بجريمة ارتكبها ومعصية
اقترفها واخرى يبتلى تكفيرا وتمحيصا واخرى يبتلى
لارتفاع الدرجات ويبلغ المنازل العاليات ليلحق
بها اولي العلم من اهل الحالات والمقامات ممن سبقت

لهم عناية رب الخليقة والبريات وسيرهم مولاهم في
ميادين البليات على مطايا الرفق والالطاف وأرو
حهم بنسيم النظرات واللحظات في الحركات والسكنات
اذ الم يكن ابتلاهم للهلاك والاحواء في الدركات
ولكن اختبرهم بها للاصطفاء والاجتباء واخرج بها
حقيقة الايمان وصفاها وميزها من الشرك والدعاوي
والنفاق وحلاهم بها انواع العلوم والاسرار والانوار
فلما خلصوا في الظاهر والباطن وتطهرت سرائرهم
جعلهم من الخلص الخواص من اصحاب السبق وجلساء الر
حمن دنيا واخرى في الدنيا بقلوبهم وفي الاخرة باجسامهم
فكانت البلايا مطهرة لقلوبهم من درن الشرك والتعلق

والتعلق بالخلق والاسباب والاماني والارادات
ورؤية وسبالكة من الدعاوي والعوض وطلب
الاعواض بالطاعات من الدرجات والمنازل العا
ليات في الفردوس والجنات فعلامة الابتلاء على وجه
المقابلة والعقوبات عدم الصبر عند وجودها او
الجزع والشكوى الى الخلق والبريات وعلامة الابتلاء
تمحيصا وتكفيرا للخطيئات وجود الصبر الجميل من غير
شكوى واظهار الجزع الى الاصدقاء والجيران و
التضجر باداء الاوامر والطاعات وعلامة الابتلاء لرفع
الدرجات وجود الرضا والموافقة وطمانينة النفس
والسكون لفعل الاله اله الارض والسموات والفناء

فيها الى حين الانكشاف بمرور الايام والساعات

قال رضي الله تعالى عنه وارض في قول النبي صلى الله عليه وسلم

عن ربه عز وجل من شغله ذكري عن مسئلتي اعطيته

افضل ما اعطي السائلين وذلك ان المؤمن اذا اراد الله

عز وجل اصطفاه واجتباه سلك به في الاحوال وامتحنه

بانواع المحن والبلايا والمصائب فيفقره بعد الغنى و

يضطره الى مسئلة الخلق في الرزق عند سد جهاته عليه

ثم يصونه عن مسئلتهم فيضطره الى القرض منهم ثم يصونه

عن القرض فيضطره الى الكسب ويسهله عليه فياكل بالكسب

الذي هو السنة ثم يعسره عليه فيلهمه السوال للخلق

ويامره به بامره باطن يعلمه ويعرفه ويجعل عبادته

مقالة ٢٧

وتسهيله

فيه ومعصيته في تركه ليزول بذلك هواه

وتنكسر نفسه وهي حالة الرياضة فيكون سواله على

وجه الاجبار لا على وجه الشرك بالجبار ثم يصونه

عن ذلك ويامره بالقرض منهم امرا جزما لا يمكنه

تركه كالسوال من قبل ثم ينقله من ذلك ويقطعه

عن الخلق فيجعل رزقه في السوال له عز وجل

فيساله جميع ما يحتاج اليه فيعطيه عز وجل ولا

يعطيه ان سكت واعرض عن السوال ثم ينقله من

السوال باللسان الى السوال بالقلب فيساله بقلبه

جميع ما يحتاج اليه فيعطيه حتى لو ساله بلسانه لم يعطيه

او سال الخلق لم يعطوه ثم يغيبه عنه وعن السوال جملة ظاهرا

وباطنا فيبادر بجميع ما يصلحه ويقوم به ازوده من

المأكول والمشروب والملبوس وجميع مصالح البشر

من غير ان يكون هو فيها او يخطر بباله فيتولاه عز و

جل وهو قوله تعالى ان وليي الله الذي نزل الكتاب وهو

يتولى الصالحين فيتحقق ح قوله صلى الله عليه وسلم في حق

قدسي شغله ذكري عن مسئلتي اعطيته افضل ما اعطي السا

ئلين وهي حالة الفناء التي هي غاية احوال الاولياء

والابدال ثم قد يرد اليهما التكوين فيكون جميع ما

يحتاج اليه باذن الله عز وجل وهو قول ربي في

بعض كتبه يا ابن آدم انا الله لا اله الا انا اقول للشيء

كن فيكون اطعني تقول للشيء كن فيكون قال رضي الله عنه

مقام السابع والاربعون

عنه وارضاه سألني رجل شيخ في المنام فقال اي شيء

يتقرب به العبد الى الله عز وجل فقلت لذلك ابتداء

وانتهاء فابتداؤه الورع وانتهاؤه الرضا والتسليم

والتوكل قال رضي الله عنه وارضاه ينبغي للمؤمن ان يشتغل

اولا بالفرائض فاذا فرغ اشتغل بالسنن ثم يشتغل

بالنوافل والفضائل فما لم يفرغ من الفرائض فالاشتغال

بالسنن حمق ورعونة فان اشتغل بالسنن والنوافل

قبل الفرائض لم يقبل منه واهين فمثله كمثل رجل يدعوه

الملك الى خدمته فلا يأتي اليه ويقف في خدمة الامير

الذي هو غلام الملك وخادمه وتحت يده وولايته وعن

علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

مقام ثامن واربعون

ان مثل مصلي النوافل وعليه فريضة كمثل حبلى حملت فلما
دنى نفاسها اسقطت فلا هي ذات حمل ولا هي ذات
ولادة وكذلك المصلي لا يقبل الله له نافلة حتى يؤدي
الفريضة ومثل المصلي كمثل التاجر لا يحصل له ربح حتى
ياخذ راس ماله وكذلك المصلي بالنوافل لا يقبل له
نافلة حتى يؤدي الفريضة وكذلك من ترك السنة واشتغل
بالنوافل لم تزل تتبع الفرائض ولم ينص عليها وكل
امرها في الفرائض ترك الحرام والشرك بالله عز وجل
خلقه والاعراض عليه في قلبه وقضائه واجابة الخلق
وطاعتهم والاعراض عن امر الله تعالى وطاعته قال النبي صلى الله
عليه وسلم لا طاعة لمخلوق في معصية الله تعالى قال رضي الله

تعالى عنه وارضاه من اختار النوم على السهر الذي هو سبب
اليقظة فقد اختار الانقص والادنى والتحق با
لموتى والغفلة عن جميع المصالح لان النوم اخو الموت
ولهذا لا يجوز النوم على الله عز وجل لما انتفى عنه
النقايص اجمع وكذلك الملائكة لما قربوا منه عز وجل
نفى عنهم النوم وكذلك اهل الجنة لما كانوا في ارفع
المواضع واطهرها وانفسها واكرمها نفى عنهم النوم
لكونه نقصا في حالهم فالخير كل الخير في يقظة و
الشر كل الشر في النوم والغفلة عن المصالح اكل
فينام بهواه اكل كثيرا وشرب كثيرا فنام كثيرا ففاته
الخير الكثير ومن اكل قليلا من الحرام كان كمن اكل كثيرا

من المباح بهواه لان الحرام يغطي الايمان ويظلمه كالخمر
يظلم العقل ويغطيه فاذا اظلم الايمان فلا صلوة ولا عبا
دة ولا اخلاص ومن اكل من الحلال كثيرا بالامر كان
كمن اكل منه قليلا في النشاط في العبادة والقوة فالحلال
نور في نور والحرام ظلمة في ظلمة لا خير فيه فاكل الحلال
بهواه بغير الامر كاكل الحرام في الجملة يستجلب النوم فلا
خير فيه قال رضي الله عنه وارضاه لا يخلو امرك من قسمين
اما ان تكون غائبا عن القرب من الله عز وجل او قريبا
منه واصلا اليه تعالى فان كنت غائبا عنه فما قعودك
وتوانيك عن الحظ الوافر والنعيم والعز الدائم والكفاية
الكبرى والسلامة والغنى والدلال في الدنيا والاخرى فقم

فقم واسرع في الطيران اليه عز وجل بجناحيك احدهما
ترك اللذات والشهوات الحرام منها والمباح والراحا
ت والاخر احتمال الاذى والمكاره وركوب
العزيمة والاشد والخروج من الخلق والهوى
والارادات والمنى دنيا واخرى حتى تظفر بالوصول
والقرب فتجد عند ذلك جميع ما تتمنى ويحصل لك
الكرامة العظمى والعزة الكبرى وان كنت من المقربين
الواصلين اليه عز وجل ممن ادركتهم العناية
شملتهم الرعاية وجذبتهم المحبة ونالتهم الرحمة
والرافة فاحسن الادب ولا تغتر بما انت فيه فتقصر
في الخدمة ولا تترك الخدمة ولا تخلد الى الرعونة التي

من الجهل والظلم والعجلة في قوله تعالى وحملها الانسان انه
كان ظلوما جهولا وقوله تعالى وكان الانسان عجولا و
احفظ قلبك من الالتفات الى ما تركته من الخلق
والهوى والارادة والتخير والتدبير وترك الصبر والموا
فقة والرضا عند نزول البلاء بل استطرح بين يدي الله
عز وجل كالكرة بين يدي الفارس يقلبها بصولجانه
والميت بين يدي الغاسل والطفل الرضيع في حجر امه
وظئره تعامى عمن سواه عز وجل فلا ترى لغيره وجودا
ولا ضرا ولا نفعا ولا عطاء ولا منعا اجعل الخليقة والا
سباب عند الاذية والبلية كسوط الله عز وجل يضربك به وعند
النعمة والعطية كيده يلقمك بها قال رضي الله عنه وامّا

فامّا الرابعة ثياب بسبب الاقسام مرتين في تركها
اولا فلا ياخذ بهواه وموافقة النفس بل بمجرد الامر باخذها
فاذا تحققت عداوته لنفسه ومخالفته لهواه
وعُدَّ من المحققين واهل الولاية وادخل في زمرة
الابدال والعارفين لما امر بتناولها والتلبس بها
اذ هي قسمة لابد له منها لم تخلق لغيره وجف بها القلم
وسبق بها العلم فاذا امتثل الامر فيها وتناولها او اطلع
بالعلم فتلبس بها بجريان القدر والفعل فيه من
غير ان يكون هو فيه لا بهوى ولا ارادة ولا همة
اثيب في ذلك ثانيا اذ هو ممتثل الامر في ذلك او موافق
لفعل الحق فيها فان قيل كيف اطلقت القول بالثواب لمن

وهو في المقام الاكبر الذي ذكرته من انه داخل في زمرة
الابدال والعارفين المقبول منهم الفانين عن الخلق
والانفس والاهوية والارادات والحظوظ والاماني
والاعواض على الاعمال الذين يرون جميع طاعاتهم
وعباداتهم فعلا من الله ونعمة ورحمة وتوفيقا وتيسيرا
منه عز وجل ويعتقدون ان الخلق عيال الله عز وجل و
العبد لا يستحق على مولاه حقا اذ هو برقبته وحركاته
وسكناته واكتسابه ملك لمولاه فكيف يقال في حقه ثواب
وهو لا يطلب ثوابا ولا اعواضا على فعله ولا يرى له عملا بل
يرى نفسه من البطالين وافلس المفلسين من الاعمال قبل
صدقت عيران الله يوصله بفضله ويدلله نعمه ويربيه بلطفه

ولطفه ورأفته ورحمته وبره وكرمه اذا كف يده
عن مصالح نفسه وطلب الحظوظ الباقية المدخرة
وجلب النفع اليها ودفع الضر عنها فهو كالطفل الرضيع
الذي لا حراك به في مصالح نفسه فهو يدلل
بفضل الله عز وجل ورزقه الدار على ايدي والديه
الوكيلين الكفيلين فلما سلب عنه مصالح نفسه عطف
قلوب الخلق عليه واوجد رحمته وشفقته لديه في
القلوب حتى كل الخلق يرحمه ويتعطف عليه ويبره
فهكذا الكل في لا شيء سوى الله الذي لا يحركه
غير امره عز وجل او فعله مواصل بفضل الله
عز وجل دنيا واخرى علال منهما مدفوع عنه الاذى

مقالة تسع وعشرون

مثلا قال عز وجل ان وليي الله الذي نزل الكتاب وهو يتولى
الصلحين قال رضي الله تعالى عنه ورضي عنا واتما يبتلي الله طا
ئفة من المؤمنين الاحباب من اهل الولاية والمعرفة
ليردهم بالبلاء الى السؤال فيحب سوالهم فاذا سالوا يحب
اجابتهم ليعطي الكرم والجود حقهما لانهما يطالبانه عز
وجل عند سوال المؤمن بالاجابة وقد يحصل الاجابة
ولم يحصل النقد والنفاد لتعويق القدر لا على وجه عدم
الاجابة والحرمان فليتادب العبد عند نزول البلاء
والبفتش عن ذنوبه في ترك الاوامر وارتكاب المناهي
ما ظهر منها وما بطن والمنازعة في القدر اذ الغالب عليه
انما يبتلي بذالك مقابلة فان انكشف البلاء والا فليجلد الى الدعاء

مقالة الثلثون

والتضرع والاعتذار فيديم السوال لجواز
ان يكون ابتلاؤه ليسأله ولا يتهمه لتاخير الاجابة لما
بيناه قال رضي الله تعالى عنه وارضاه اطلبوا من الله الرضا
بالقضاء في فعل المولى لانه هو الراحة الكبرى والجنة
العالية المنفردة في الدنيا وهو باب الله الاكبر وعلته
محبة الله لعبده المؤمن فمن احبه الله لم يعذبه
في الدنيا ولا في الاخرة ففيه اللحوق بالله عز وجل و
الوصول اليه والانس به ولا تشتغلوا بطلب الحظوظ
واقسام لم تقسم او قسمت فان كانت لم تقسم فالاشتغال
بطلبها حمق ورعونة وجهالة وهو اشد العقوبات
كما قيل من اشد العقوبات طلب ما لم يقسم وان كانت مقسومة

في الاشتغال بها شرة وحرص شرك في باب العبودية
والمحبة والحقيقة لان الاشتغال بغير الله عز وجل
شرك وطالب الحظ ليس بصادق في محبته وولايته فمن
اختار مع الله غيره فهو كذاب وطالب العوض عن عمله
غير مخلص وانما المخلص من عبد الله ليعطي الربوبية حقها
يعبدها لانها الكينة والحقيقة لان الحق عز وجل يملكه ويستحق
عليه العمل والطاعة اذ جميعه بحركاته وسكناته وسائر
اكسابه والعبد وما ملكه لمولاه كيف وقد بينا في غير موضع
ان العبادة باسرها نعمة من الله عز وجل وفضل منه
على عبده اذ وفقه لها واقدره عليها فاشتغاله بالشكر
لربه عز وجل اولى من طلبه منه الاعواض والجزاء عليها ثم كيف

تشتغل بطلب الحظوظ وقد ترى خلقا كثيرا كلما كثرت
الحظوظ عندهم وتواترت وتتابعت اللذات
والنعم والاقسام اليهم زاد سخطهم على ربهم وتضجر
هم وكفرهم بالنعم وكثرت همومهم وغمومهم وفقرهم
الى اقسام لم تقسم غير ما عندهم وحقرت وصغرت و
قبحت اقسامهم عندهم وعظمت وكبرت وحسنت
اقسام غيرهم في قلوبهم واعينهم فشرعوا في طلبها و
هي غير مقسومة لهم فذهب اعمارهم واخلقت قواهم
وكبرت سنهم وفنيت اموالهم وتعبت اجسادهم وعرقت
جباههم واسودت صحائفهم بكثرة اثامهم وارتكاب
عظائم الذنوب في طلبها وترك اوامر ربهم فلم ينا
لوها وخرجوا من الدنيا مفاليس لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء

خسر الدنيا والآخرة لا شكر ولم يرضوا بما قسم لهم من قسمتهم
واستعانوا بها على طاعته ولا نالوا من اقسام ما طلبوا غيرهم
بل ضيعوا دنياهم وآخرتهم فهم اشر الخليقة واجهلهم
واحمقهم واخسهم عقولا وبصيرة فلو انهم رضوا بالقضاء
وقنعوا بالعطاء واحسنوا طاعة المولى لاتتهم قسمتهم
من الدنيا من غير تعب ولا عناء ثم نقلوا الى جوار العلي
الاعلى فيجدوا عنده كل راحة ونعيم جعلنا الله وإياكم
ممن رضي بالقضاء وجل سؤاله ذلك والفناء وحفظ جلاله
والتوفيق لما يحبه ويرضاه قال رضي الله تعالى عنه وازهد من ابرار
الآخرة فعليهم بالزهد في الدنيا ومن اراد الله فعليه
بهذه الآخرة فيترك دنياه لآخرته وآخرته لربه فما دام

فما دام في قلبه شهوة من شهوات الدنيا ولذة من لذاتها
او طلب راحة من راحاتها ولذة من سائر الاشياء
من مأكول ومشروب وملبوس ومنكوح ومسكون
ومركوب وولاية ورياسة وطبقة في علم من فنون
العلم من الفقه فوق العبادات الخمس ورواية الحديث
وقراءة القرآن بروايات والنحو واللغة والفصاحة و
البلاغة وزوال الفقر ووجود الغنا وذهاب البلية
ومجي العافية وفي الجملة انكشاف الضر ومجي النفع
فليس بزاهد حقا لان كل واحد من هذه الاشياء لذة للنفس
وموافقة الهوى وراحة الطبع وحب لها وذلك من
الدنيا وما يحب البقاء فيها ويحصل بها السكون والطمانينة اليها

فينبغي ان يجاهد في اخراج جميع عن القلب ويأخذ نفسه
بازالة ذلك وقلعه والرضا بالعدم والافلاس والفقر
الدائم فلا يبقى في قلبه من ذلك مقدار مص نواة فيخلص
زهده في الدنيا فاذا تم له ذلك زالت الغموم والاحزان من
القلب والكرب عن الحشا وجاءت الراحات والطيب والا
نس بالله عز وجل كما قال النبي صلى الله عليه وسلم الزهد في الد
نيا يريح القلب والجسد فما دام في قلبه شيء من ذلك
فالهموم والغموم والخوف والوجل قائم في القلب والخذلان
لازم له والحجاب عن الله عز وجل وعن قربه متكاثف
متراكم فلا ينكشف جميع ذلك الا بزوال حب الدنيا على
الكمال وقطع العلائق باسرها ثم يزهد في الآخرة فلا

فلا يطلب الدرجات والمنازل العاليات والحور والولدان
والدور والقصور والبساتين والمراكب والحلل والحلي
والماكل والمشارب وغير ذلك مما اعده الله تعالى
لعباده المؤمنين فلا يطلب على عمله جزاء واجرا من الله
عز وجل البتة دنيا ولا اخرى فحينئذ يجد الله عز وجل
فيوفيه حسابه تفضلا منه ورحمة فيقربه منه ويد
نيه ويلطف به ويتعرف اليه بانواع العواطف كما هو
دأبه عز وجل مع رسله وانبيائه واوليائه وخواصه و
احبابه اولي العلم عز وجل فيكون العبد كل يوم في مزيد
من امره مدة حياته ثم ينقل الى دار الآخرة الى ما لا عين
رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر مما يضيق عنه

مقاله خامس وخمسين

الا فهام ويقصر عن وصفه العبارات قال رضي الله عنه وارضاه
نترك الحظوظ ثلث مرات اولى يكون العبد حاطبا في عشواه
متخبطا فيه متصرفا بالطبع في جميع احواله من غير تعبد
لربه ولا زمام في الشرع يرده ولا حد من حدوده ينتهي
اليه من حكمه فبينما هو على ذلك ينظر الله اليه بعين رحمة
فيبعث اليه واعظا من خلقه من عباده الصالحين و
يثنيه لواعظ من نفسه فيتظافر الواعظان على نفسه و
طبعه فتعمل المواعظة عليها فيتبين عندها ما عيب ما هي
فيه من ركوب مطية الطبع والمخالفة فيميل الى الشرع في
جميع تصرفاته فيصير العبد مسلما قائما مع الشرع فانيا عن
الطبع فيترك حرام الدنيا وشبهتها وامنن الخلق فياخذ

فياخذ مباح الحق عز وجل وحلال الشرع في ماكله ومشربه و
وملبسه ومنكحه ومسكنه وجميع احواله لابد منه
ليتحفظ البنية ويتقوى على طاعة الرب عز وجل و
ليستوفي قسمه المقسوم له الذي لا يتجاوزه ولا
سبيل الى الخروج من الدنيا قبل تناوله وتلبسه
واستيفائه فيسير على مطية المباح والحلال بالشرع
في جميع احواله الى ان ينتهي به هذه المطية الى عتبة
الولاية والدخول في زمرة المحققين والخواص اهل
العزيمة مريدي الحق فياكل بالامر فح يسمع النداء
من قبل الحق عز وجل من باطنه اترك نفسك وتعال اترك الحظوظ
والخلق ان اردت الخالق واخلع نعليك دنياك واخرتك

ويتجرد عن الاكوان والموجودات وما سيوجد والاماني
باسرها ويتعرى عن الجميع وافنى عن الكل تطيبا بالتو
حيد وترك الشرك وصدق الارادة ثم ادخلوها و
البسط بالانبساط فلا تنظر يمينا الى الاخرة ولا شمالا
الى الدنيا لا الى الخلق ولا الى الحظوظ فاذا دخل في هذا
المقام وتحقق الوصل جاءته الخلع من قبل الحق عز و
جل وغشيته انوار المعارف والعلوم وانواع الفضل
فيقال له تلبس بالنعم والفضل ولا تسئ الادب بالرد و
ترك التلبس لان فيه الرد نعم الملك افتياتا على الملك ا
ستخفافا فانحصر وح تلبس بالفضل والقسم بالله
من غير ان يكون هو فيه ومن قبل كان يتلبس بهواه ونفسه

فللانبياء اربع حالات في تناول الحظوظ والاقسام
الاولى بالطبع وهو الحرام والثانية بالشرع وهو
المباح والحلال والثالثة بالامر وهي حالة الولاية
وترك الهوى والرابعة بالفضل وهي حالة زوال الا
رادة وحصول البدلية وكونه مرادا قائما مع القدر
الذي هو فعل الحق وهي حالة العلم والاتصاف بالصلاح
فلا يسمى صالحا على الحقيقة الا من وصل الى هذا المقام و
هو قوله عز وجل ان وليي الله الذي نزل الكتاب وهو يتولى
الصالحين فهو العبد الذي كفت يده عن جلب مصالحه
ومنافعه وعن دفع مضاره ومفاسده كالطفل الرضيع
مع الظئر والميت الغسيل مع الغاسل فيتولى بالقدرة

ترشيد من غير أن يكون للمريد اختيار وتدبير فإن عوض جميع
ذلك الحال والمقام والإرادة بل القيام مع القدر
تارة يبسطه وتارة يقبضه وتارة يغنيه وتارة يفقره
ولا اختيار له ولا يتمنى زوال ذلك وتغييره بل الرضا الدائم
والموافقة الأبدية وهو آخر ما ينتهي إليه أحوال الأولياء والأبدال
قال رضي الله عنه وأرضاه إذا فني العبد عن الخلق
والهوى والنفس والإرادة والأماني دنيا وأخرى لم يرد
إلا الله عز وجل وخرج الكل عن قلبه وصل إلى الحق واصطفاه
واجتباه وأحبه وحببه للخلق وجعله يحبه ويحب قربه ويتنعم
بفضله ويتقلب في نعمه وفتح عليه أبواب رحمته ووعده أن
لا يغلقها عنه أبداً فيختار العبد الله عز وجل ويريد

وأخرى

بإرادته عز وجل ويدبر بتدبيره ويشاء بمشيئته ويرضى
برضاه ويمتثل أمره دون غيره ولا يرى لغيره عز وجل
وجوداً ولا فعلاً فحينئذ يجوز أن يعده الله بوعد ثم لا يظهر
للعبد وفاء بذلك ولا يبلغه ما قد توهمه من ذلك
لأن الغيرية قد زالت بزوال الهوى والإرادة وطلب
الحظوظ فصار في نفسه فعل الله عز وجل وإرادته ومراده
الله عز وجل فلا يضاف إليه وعد ولا خلف لأن هذه
صفة من له هوى وإرادة فيصير الوعد في حقه
مع الله عز وجل كرجل عزم على فعل شيء في نفسه ثم
نواه ثم صرفه إلى غيره وكالناسخ والمنسوخ فيما أوحى الله
عز وجل إلى نبينا محمد صلى الله عليه وسلم قوله عز وجل ما ننسخ

من آية او ننسها نأت بخير منها او مثلها الم تعلم ان الله على
كل شيء قدير فلما كان النبي صلى الله عليه وسلم منزوع الهوى
والارادة سوى المواضع اللتي ذكرها الله عز وجل في
القرآن من الاسرى يوم بدر تريدون عرض الدنيا و
الله يريد الآخرة ولولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما
اخذتم عذاب عظيم وهو مراد الحق عز وجل لم يتركه على
حالة واحدة وعلى شيء واحد وعلى واحد بل نقله
عن القدر فاطلق عنان القدر اليه فهو في القدر
وتقلبه فيها وينبهه بقوله الم تعلم ان الله على كل شيء قدير
يعني انك في بحر القدر فقلبك مواجه تارة كذا وتارة
كذا فمنتهى امر الولي ابتداء امر النبي ما بعد الولاية والبداية

والبداية الا النبوة قال رضي الله تعالى عنه وارضاه الاحوال
قبض كلها لانه يؤمر الولي بحفظها وكلما يؤمر بحفظه فهو
قبض والقيام مع القدر بسط كله لانه ليس هناك
شيء يؤمر بحفظه سوى كونه موجودا في القدر فعليه انه
لا ينازع في القدر بل يوافق ولا ينازع في جميع ما
يجري عليه مما يحلو ويمر الاحوال محدودة فامر بحفظ
حدودها والفعل الذي هو القدر غير محدود فيحفظ
وعلامة ان العبد دخل في مقام القدر والفعل و
البسط انه يؤمر بالسؤال في الحظوظ بعد ان امر بتركها
والزهد فيها لانه لما خلي باطنه من الحظوظ ولم يبق فيه
غير الرب عز وجل بوسط فامر بالسؤال والتشهي وطلب

الاشياء التي هي قسمه ولابد من تناولها والتواصل اليه
لبحاله ليتحقق كرامته عند الله عز وجل ومنزلته و
امتنان الحق عز وجل اليه باجابته الى ذلك والاطلاق
بالسوال في اعطاء الحظوظ من كثير علامات البسط بعد القبض
والاخراج من الاحوال والمقام والتكلف في حفظ الحدود
فان قيل هذا يدل على زوال التكليف والقول بالزندقة
والخروج من الاسلام ورد قوله عز وجل واعبد ربك حتى
ياتيك اليقين قلت لا يدل على ذلك ولا يودي اليه بل الله
اكرم ووليه اعز عليه من ان يدخله في مقام النقص
والقبيح في شرعه ودينه بل يعصمه من جميع ما ذكره ويصرفه
عنه ويحفظه ويثبته ويسدده لحفظ الحدود فتحصل العصمة

العصمة ويحفظ الحدود من غير تكلف منه ومشقة
هو عن ذلك فيه غيبته في القرب منه عز وجل
قال عز وجل كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من
عبادنا المخلصين وقال عز وجل ان عبادي ليس لك عليهم سلطان
وقال عز وجل الا عباد الله المخلصين يا مسكين
هو محمول الرب عز وجل وهو مراده وهو ربيبه في
حجر قربه ولطفه انى يصل الشيطان اليه وتتطرق
القبايح والمكاره في الشرع نحوه العلة المحققة
واعظمت الفرية وقلت قولا فظيعا عظيما تبا لهذه
الهمم الخسيسة الدنية والعقول الناقصة البعيدة
والاراء الفاسدة المختلفة اعاذنا الله والاخوان من

الضلالات المختلفة بقدرته الشاملة والطافه الكاملة

ورحمته الواسعة وسترنا باستاره التامة المانعة

الحامية وربا بنعمه السابغة وفضله الدائم قال رضي

الله عنه وارضاه تعام عن الجهات كلها ولا تفتح

شيئا منها فما دمت تنظر الى واحدة منها لا تفتح لك

جهة فضل الله عز وجل وقربه فسد الجهات جميعا بتو

حيدك وامحا نفسك ثم فنائك ومحوك وعلمك فح

يفتح في عين قلبك جهة الجهات وهي جهة فضل الله

العظيم فتراها بعيني راسك اذ ذاك بشعاع نور قلبك

وايمانك ويقينك فيظهر عند ذلك النور من باطنك على

ظاهرك كنور الشمعة التي في البيت المظلم في الليلة الظلماء

الظلماء تظهر من كوى البيت ومنافذه فيشرق ظاهر البيت

بنور باطنه فتسكن النفس والجوارح الى وعد الله و

عطائه عن عطاء غيره ووعد غيره عز وجل فارحم

نفسك ولا تظلمها ولا تلقها في ظلمات جهلك ورعو

نتك فتنظر الى الجهات الى الخلق والحول والقوة

والكسب والاسباب فتتكل عليها فينسد عنك الجهات

ولا يفتح لك جهة فضل الله عز وجل عقوبة ومقتا

بلشركك بالنظر الى غيره عز وجل فاذا وحدته

عز وجل ونظرت الى فضله ورجوته دون غيره و

تعاميت عما سواه قربك وادناك ورحمك ورباك و

اطعمك وسقاك وداواك وعافاك واعطاك واغناك

ولفرك ووالك ثم محاك عن الخلق وعن نفسك وانيتك
فناك فلا ترى بعد ذلك لا نورك ولا غناك قال رضي
الله تعالى عنه والرضاه لا تخلو حالتك الا اما ان تكون بلية
او نعمة فان كان بلية فتطالب فيها بالتصبر وهو الادنى
والصبر وهو الاعلى ثم الرضى والموافقة ثم الفناء وهو للا
بدال العارفين اهل العلم بالله عز وجل وان كانت
نعمة فتطالب فيها بالشكر عليها والشكر باللسان والقلب و
الجوارح اما باللسان فبالاعتراف بالنعمة انها من الله عز
وجل وترك الاضافة الى الخلق لا الى نفسك وحولك وقوتك
وحركتك وكسبك ولا الى غيرك من الذين جرت على ايديهم
لانك واياهم اسباب وآلة واداة لها قاسمها ومجريها وموجدها

وموجدها والفاعل فيها والمسبب لها هو الله عز وجل
والقاسم هو الله والمجري هو والموجد هو فهو احق بالشكر
من غيره لا ينظر الى الغلام الحمال للهدية انما النظر الى الا
ستاذ المنفذ المنعم بها قال تعالى في حق من عدم هذا النظر
يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا وهم عن الاخرة هم غافلون
فمن نظر الى الظاهر والسبب ولم يجاوز علمه ومعرفته فهو
الجاهل الناقص قاصر العقل انما سمي العاقل عاقلا لنظره
في العواقب واما الشكر بالقلب فبالاعتقاد الدائم و
العقد الوثيق الشديد المبرم ان جميع ما بك من النعم
والمنافع واللذات في الظاهر والباطن في حركاتك و
سكناتك من الله عز وجل لا من غيره ويكون شكرك

بلسانك معبرا عما في قلبك وقد قال عز وجل وما بكم من
نعمة فمن الله وقال تعالى واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة
وقال وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها فمع هذا لا يبقى للمؤ
من نعم سوى الله عز وجل واما بالجوارح فبان تحركها
وتستعملها في طاعته عز وجل دون غيره من الخلق فلا تجيب
احدا من الخلق فيما فيه اعراض عن الله فهذا يعم النفوس
والهوى والارادات والاماني وسائر الخليقة فتجعل طاعة
الله تعالى اصلا ومتبوعا واماما وما سواها فرعا وتابعا وما
موما فان فعلت غير ذلك كنت جائرا ظالما حاكما بغير حكم
الله عز وجل الموضوع لعباده المؤمنين وسالكا غير سبيل
الصالحين قال الله عز وجل ومن لم يحكم بما انزل الله

الله فاولئك هم الظالمون وفي الاخرى هم الفاسقون
فيكون انتهاؤك الى النار التي وقودها الناس والحجا
رة وانت لا تصبر على حمى ساعة في الدنيا واقل
شظية وشرارة من النار فيها فكيف صبرك على الخلود
في الهاوية مع اهلها النجا النجا الوحا الوحا الله الله
احفظ الحالتين وشروطهما فانك لا تخلو في جميع عمرك
من احدهما اما البلية واما النعمة فاعط كل حالة
حظها وحقها من الصبر والشكر على ما بينت لك ولا تشكو
في حالة البلية الى احد من خلق الله ولا تظهرن الضجر
لاحد ولا تتهمن ربك في باطنك ولا تشكن في حكمته
واختيار الاصلح لك في دنياك واخرتك فلا تذهبن

بهمتك الى احد من خلقه في معافاتك فذاك اشراك
منك به عز وجل لا يملك معه عز وجل في ملكه احد شيئا
لا ضار ولا نافع ولا دافع ولا جالب ولا مسقم ولا
ولا معافي ولا مبتلي غيره عز وجل فلا تشتغلن بالخلق في
الظاهر ولا في الباطن فانهم لم يغنوا عنك من الله عز و
جل شيئا بل الزم الصبر والرضى والموافقة والفناء في فعله
عز وجل فان حرمت ذلك كله فعليك بالاستغاثة اليه
عز وجل والتضرع والاعتراف بالذنوب والتظلم من شؤم
النفس وتبرئته الحق عز وجل والاعتراف له بالتوحيد
بالنعيم والتبري من الشرك وطلب الصبر والرضى والموافقة
الى حين يبلغ الكتاب اجله فتزول البلية وتنكشف الكربة

وياتي النعمة والسعة والفرحة والسرور كما كان
في حق نبي الله ايوب عليه الصلوة والسلام كما يذهب سواد
الليل وياتي بياض النهار ويذهب برد الشتاء وياتي نسيم
الصيف وطيبه لان لكل شيء ضدا وخلافا وغاية وابتداء
ومنتهى فالصبر مفتاحه وابتداؤه وانتهاؤه وجماله كما
جاء في الخبر الصبر من الايمان كالراس من الجسد وفي لفظ
الصبر الايمان كله وقد يكون الشكر هو التلبس بالنعم وهي
اقسامه المقسومة لك فشكرك التلبس بها في حال فنائك
وزوال الهوى والحمية والحفظ وهذه حالة الابدال و
هي المنتهى تدبر ما ذكرت لك ترشد ان شاء الله قال رضي الله
تعالى عنه وارضاه البداية هي الخروج من المعهود الى

للشروع ثم للقدر ثم الرجوع الى المعهود ولشرط حفظ ا
لحدود فتخرج من معهودك من الماكول والمشروب
والمنكوح والملبوس والمسكون بالطبع والعادة الى
امر الشرع ونهيه فتتبع كتاب الله وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم
كما قال الله تعالى وما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا
وقال تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله فتفنى عن
هواك ونفسك ورعوناتها في ظاهرك وباطنك فلا يكون
في باطنك غير توحيد الله وفي ظاهرك غير طاعة الله و
عبادته امرا ونهيا فيكون هذا دابك وشعارك ودثا
رك في حركتك وسكونك في ليلك ونهارك وسفرك وحضرك
وشدتك ورخائك وصحتك وسقمك واحوالك كلها ثم تحمل

تحمل الى وادي القدر فيتصرف فيك القدر فتفنى عن جدك و
اجتهادك وحولك وقوتك فتساق اليك الاقسام التي
جف بها القلم وسبق بها العلم فتلبس بها وتعطى فيها
الحفظ والسلامة فتحفظ فيها الحدود ويحصل فيها
الموافقة لفعل المولى ولا تنخرق قاعدة الشرع وكاد
يفزع الى الزندقة واباحة المحرم والاستهانة بها
المامور قال الله تعالى انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون
وقال عز وجل كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء انه
من عبادنا المخلصين فتصحب الحفظ والحمية الى حين
اللقاء برحمة الله عز وجل وانما هي اقسامك معلولة لك
حجبت عنك خال سيرك في طريقك وسلوكك فيافي

ومفاوز الهوى والمعهود لانفال الاثقال واحمال الافادحت
عنك لئلا تثقلك فتضعفك وتبثطك عن مقصدك
ومطلوبك الحقيقي الوصول الى عتبة الفناء وهو الو
صول الى قرب الحق عز وجل والمعرفة به عز وجل والاختصاص
بالاسرار والعلوم اللدنية والدخول في بحار الانوار
حيث لا تفي ظلمة الطبائع الانوار فان الطبع باق الا ان
تفارق الروح الجسد لاستيفاء الاقسام اذ لو زال
الطبع من الآدمي لالتحق بالملائكة وانخرم النظام و
بطلت الحكمة فبقي الطبع فيك لتستوفي الاقسام والحظوظ
فيكون ذلك طائفة اصليا كما قال النبي صلى الله عليه
وسلم حبب الي من دنياكم ثلث الطيب والنساء وقرة عيني

عيني في الصلوة فلما فني النبي صلى الله عليه وسلم
عن الدنيا وما فيها ردت اليه صلى الله عليه وسلم اقسا
مه المحبوسة عنه في حال مسيره الى ربه عز وجل
فاستوفاها موافقة لربه ورضا بالفعل ممتثلا
لامره تقدست اسماؤه وعمت رحمته وشمل فضله
لاوليائه وانبيائه فهكذا للولي في هذا الباب يرد اليه
اقسامه وحظوظه بعد الفناء مع حفظ الحدود
فهو الرجوع من النهاية الى البداية قال رضي الله عنه
وارضاه كل مؤمن مكلف بالتوقف والتفتيش
عند حضور الاقسام عن التناول الى ان يشهد له
الحكم بالاباحة والعلم بالقسمة قال النبي صلى الله عليه

المؤمن فتاش والمنافق لقاف وقال صلى الله عليه وسلم المؤمن
وقاف وقال صلى الله عليه وسلم دع ما يريبك الى ما لا يريبك فا
المؤمن يقف عند كل شيء من ماكول وملبوس ومشروب
والمنكوح وسائر الاشياء التي يفتح له ولا ياخذ حتى يحكم
له بجواز الاخذ والتناول والحكم اذا كان في حالة
التقوى او حتى يحكم له بذلك الامر اذا كان في حالة
الولاية او حتى يحكم له العلم اذا كان في حالة البدلية
والغيبة والفعل الذي هو القدر المحض وهي حالة
الفناء ثم ياتيه حالة اخرى يتناول كل ما ياتيه ويفتح
له على الاطلاق ما لم يعترض عليه الحكم او الامر او العلم
فاذا اعترض احد هذه الاشياء امتنع من التناول وتركه

وتركه ففي ضد الاولية ففي الاولية الغالب عليه التوقف
والتثبت وفي الثانية الغالب عليه التناول والاخذ
والتلبس بالمفتوح ثم تاتي الحالة الثالثة فالغالب
التناول المحض والتلبس بالمفتوح من النعم من غير اعتراض
احد الاشياء الثلاثة وهي حقيقة الفناء فيكون المؤمن
من فيها محفوظا من الآفات وخرق حدود الشرع
مصانا مصروفا عنه الاسواء كما قال الله كذلك لنصرف
عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصين فيصير العبد
مع الحفظ من خرق الحدود كالمفوض اليه الماذون له
والمطلق له في الاباحات الميسر له الخير فجميع ما ياتيه
المصفى له من الآفات والكدورات والتبعات في الدنيا والآخرة

والموافق لارادة الحق عز وجل ورضاه وفعله ولا حالة
فوقها وهي الغاية وهي السادات الاولياء الكبار الخلص اصحاب
الاسرار الذين اشرفوا على عتبة احوال الانبياء صلى الله عليهم
اجمعين قال رضي الله عنه وارضاه ما اكثر ما تقول قرب فلان و
بعدت واعطى فلان وحرمت واغنى فلان وافقرت
وعوفي فلان واسقمت وعظم فلان وحقرت وحمد فلان
وذممت وصدق فلان وكذبت اما تعلم انه واحد والواحد
الواحد يحب الوحدانية في المحبة ويحب الواحد في محبته اذا قرب
بك بطريق غيره نقصت محبتك له عز وجل وتشعبت وربما
دخلك الميل الى من ظهرت المواصلة والنعمة على يديه فتنقص
محبة الله في قلبك وهو عز وجل غيور لا يحب شريكا فكف

فكف ايدي الغير عنك بالمواصلة ولسانه عن حمدك و
ثنائك ورجليه عن السعي اليك كيلا تشتغل به عنه عز و
جل اما سمعت قول النبي صلى الله عليه وسلم جبلت القلوب
على حب من احسن اليها وبغض من اساء اليها فهو عز وجل
يكف الخلق عن الاحسان اليك من كل وجه وسبب حتى توحده
وتحبه وتصير له من كل وجه بظاهرك وباطنك في حركاتك و
سكناتك فلا ترى الخير الا منه ولا الشر الا منه عز وجل وتفنى عن
الخلق وعن النفس والهوى وعن الارادة والمنى وعن
جميع ما سوى المولى ثم يطلق الايدي اليك بالبذل والبذل
والعطاء والالسن بالحمد والثناء فيدللك ابدا في الدنيا ثم
في العقبى فلا تسيء الادب انظر الى من نظر اليك واقبل على من اقبل عليك

واحب من يحبك واستجب من يدعوك الى سواعد يدك

من يثبتك عن سقطتك ويخرجك من الظلمات جهالتك

وينجيك من هلكتك ويغسلك من انجاسك وينظفك من او

ساخك ويخلصك من جيفتك ونتنك من همك الردية

ونفسك الامارة بالسوء واقرانك الضلال المضلين شياط

ينك في هواك وخلانك الجهال قطاع الطريق الحق عز وجل

الحائلين بينك وبين كل نفيس وثمين وعزيز الى متى العا

دة الى متى الخلق الى متى الهوى الى متى الرعونة الى متى الدنيا

الى متى الاخرة الى متى ما سوى المولى اين انت من خالق الا

شياء المكون الاول الاخر الظاهر الباطن المرجع والمصير الى

وله القلوب وطمانينة الارواح ومحط الاثقال والعطاء والامتنان

والامتنان قال رضي الله عنه وارضاه رايت في المنام كاني

اقول يا مشركا بربه في باطنه بنفسه وفي ظاهره بخلقه

وفي عمله بارادته فقال رجل الى جنبي ما هذا الكلام فقلت

هذا نوع من المعرفة قال رضي الله عنه وارضاه ضاق بي

يوما فتحركت النفس تحت ثقلها وطلبت الراحة والمخرج

والفرج فقيل لي ماذا تريد فقلت اريد موتا لا حيوة فيها

وحيوة لا موت فيها فقيل لي ما الموت الذي لا حيوة فيه والحيوة

التي لا موت فيها قلت الموت الذي لا حيوة فيه موتي عن جنسي

من الخلق فلا اراهم في الضر والنفع وموتي عن نفسي وهواي

وارادتي ومناي في دنياي واخراي فلا احيى في جميع ذلك فلا

اوجد واما الحيوة التي لا موت فيها فحيوتي بفعل ربي عز وجل بلا

بالوجودي فيه والتوبة في ذلك هو جوري معه عز وجل فكانت

(خواستم تو را)

هذه الارادة نفس ارادة ارتكبتها منذ عقلت قال رضي الله

(كراهت به سر تو ۱۲)

عنه وارضاه ما هذا التسخط على ربك عز وجل لاجل تاخير

اجابة الدعاء اتقول حرام علي السؤال للخلق وواجب علي

السؤال له عز وجل وانا ادعوه وهو لا يجيبني فيقال لك

احر انت ام عبد فان قلت انا حر فانت كافر وان قلت

انا عبد فيقال لك اتتهم انت لمولاك في تاخير اجابة دعا

ئك وشاك في حكمته ورحمته بك وبجميع خلقه وعلمه باحوا

لهم او غير متهم له عز وجل فان كنت غير متهم له عز وجل

ومقر لحكمته وارادته ومصلحته لك في تاخير ذلك فعليك

بالشكر له عز وجل لانه اختار لك الاصلح والنعمة ودفع

ودفع الفساد وان كنت متهما له في ذلك فانت كافر بتهمتك

له لانك بذلك نسبت له الى الظلم وهو ليس بظلام للعبيد

لا يقبل الظلم ويستحيل عليه ان يظلم اذ هو مالكك ومالك

كل شيء والمالك له التصرف في ملكه كيف يشاء فلا يطلق عليه

اسم الظلم وانما الظالم من يتصرف في ملك غيره بغير اذنه

فاسدد عليك سبيل التسخط عليه عز وجل في فعله فيك

بما يخالف طبعك وشهوة نفسك وان كان في الظاهر

(موافقت نمودن بفعل وارادت وی ۱۲)

مفسدة لك فعليك بالشكر والصبر والموافقة والرضى وترك

(بقضای وی ۱۲) (بر بلاهای وی ۱۲)

ترك التسخط والتهمة والقيام مع رعونة النفس وهواها

الذي يضل عن سبيل الله وعليك بدوام الدعاء وصدق اللجاء

(و بایست پناه جستن ۱۲)

وحسن الظن بربك عز وجل وانتظار الفرج منه والتصديق

بوعلمه والحياء منه والموافقة لامره وحفظ توحيده وا
لمسارعة الى اداء اوامره والتقاعد عن ارتكاب نهيه وا
لتهاون عن نزول قدره بك وفعله فيك وان كان لا
ان تتهم وتسيء الظن فنفسك الامارة بالسوء العاصية له
بها عز وجل اولى بها وتنسبك الظلم اليها احرى من مولاك فا
حذر موافقتها وموالاتها والرضى بفعلها وقولها في الا
حوال كلها لانها عدو الله عز وجل وعدوك وموالية
لعدو الله وعدوك الشيطان الرجيم هي خليفته وجاسوسه
ومصافيته الله الله ثم الله الحذر الحذر النجا النجا اتهمها
انسب الظلم اليها واقرء عليها قوله عز وجل ما يفعل الله بعذا
بكم ان شكرتم وآمنتم وقوله عز وجل ذلك بما قدمت ايديكم و

وان الله ليس بظلام للعبيد وقوله عز وجل ان الله لا يظلم
الناس شيئا ولكن الناس انفسهم يظلمون وغيرها من الا
يات والاخبار كن خصما لله على نفسك ومجادلا لها عنه
عز وجل محاربا وسيافا له وصاحب جنده وعسكره فانها
اعدى عدو الله عز وجل قال الله يا داود اهجر هواك فانه
لا منازع ينازعني في ملكي غير الهوى قال رضي الله عنه
وايضا لا تقل لا ادعو الله عز وجل فانه ان كان ما اسأله مقسوما
فسياتيني ان سالته او لم اساله وان كان غير مقسوم فلا يعطي
بسؤالي بل اساله عز وجل جميع ما تريد وتحتاج اليه من خير
الدنيا والآخرة ما لم يكن فيه محرم ومفسدة لان الله تعالى امرنا
بالسؤال له وحث عليه وقال ادعوني استجب لكم وقال واسالوا الله

من فضله وقال النبي صلى الله عليه وسلم اسالوا الله وانتم موقنون

بالاجابة وقال صلى الله عليه وسلم اسالوا الله ببطون اكفكم

وغير ذلك من الاخبار ولا تقل انى اساله فلا يعطيني فاذن

لا اساله بل دم على دعائه عز وجل فانه ان كان ذلك مقسوما ساقه

اليك بعد ان تساله فيزيدك ذلك ايمانا ويقينا وتوحيدا وترك

سوال الخلق والرجوع اليه في جميع احوالك وانزال حوايجك

به عز وجل وان لم يكن مقسوما اعطاك الغناء عنه والرضى

عنه عز وجل في الفقر فان كان فقرا او مرضا ارضاك بها

وان كان دينا قلب قلب صاحب الدين من سوال المطالبة الى

الرفق بك والتاخير والتسهيل الى حين ميسرتك او اسقاطه

عنك او نقصه فان لم يسقط عنك ولم يترك منه في الدنيا شيئا

اعطاك عز وجل في الاخرة ثوابا جزيلا بدلا لما لم يعطيك

لسوالك في الدنيا لانه كريم غني ورحيم فلا يخيب سايله

في الدنيا والاخرة فلابد من فائدة ونايلة اما عاجلا

واما آجلا وقد جاء في الحديث ان المومن يرى في صحيفته

يوم القيمة حسنات لم يعملها ولم يدر بها فيقال له اتعرفها

فيقول ما اعرفها من اين لي هذه فيقال انها بدل مسئلتك

التي سالتها في دار الدنيا وذلك انه بسوال الله عز وجل

يكون ذاكر الله وموحدا او واضع الشئ في موضعه ومعطي

الحق اهله ومتبريا من حوله وقوته وتاركا للتكبر والتعظيم

والانفة وجميع ذلك اعمال صالحة لها ثواب عند الله عز وجل

قال رضي الله تعالى عنه وارضاه كلما جاهدت نفسك وغلبتها و

قلبتها

بسيف المخالفة احياها الله عز وجل ونازعتك وطلبت
منك الشهوات واللذات المباح منها والمباح ليعود الى
المجاهدة والمسابقة ليكتب لك ثوابا دائما وهو معنى قول
النبي صلى الله عليه وسلم رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر اراد
به مجاهدة النفس لدوامها واستمرارها على الشهوات واللذات
وانهماكها في المعاصي وهو معنى قوله عز وجل واعبد ربك حتى
يأتيك اليقين امر الله عز وجل لنبيه صلى الله عليه وسلم با
لعبادة وهي مخالفة النفس لان العبادات كلها تاباها النفس
وتريد ضدها الى ان يأتيك اليقين يعني الموت فان قيل
كيف تأبى نفس رسول الله صلى الله عليه وسلم العبادات وهو عليه الصلوة و
السلام لا هوى له قال الله وما ينطق عن الهوى ان هو الا
وحي يوحى فيقال ان الله عز وجل خاطب نبيه بهذا الخطاب ليقرر به الشرع

الشرع فيكون عاما بين امته الى ان تقوم الساعة ثم الله
عز وجل اعطى نبيه القوة على النفس والهوى كيلا تضراه و
لا يحوجاه الى المجاهدة بخلاف امته فاذا دام المؤمن على
المجاهدة الى ان ياتيه الموت ويلحق بربه عز وجل بسيف
مسلول ملطخ بدم النفس والهوى اعطاه ما ضمن له من الجنة
لقوله عز وجل واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى
فان الجنة هي المأوى فاذا ادخله الجنة وجعلها داره و
مقره ومصيره امن من التحويل عنها والنقلة الى غيرها و
العود الى دار الدنيا جدد له كل يوم كل ساعة من انواع النعم
وتغير عليه انواع الحلل والحلي الى ما لا نهاية له ولا غاية ولا
نفاد كما جدد هو في الدنيا كل يوم وكل ساعة ولحظة مجاهدة في

النفس والهوى واما الكافر والمنافق والعاصي لما تركوا مجاهدات
النفس والهوى في الدنيا وتابعوها ووافقوا الشيطان فا
تمرجوا في انواع المعاصي من الكفر والشرك وما دونها حتى
اتاهم الموت من غير الاسلام والتوبة ادخلهم الله عز وجل
النار التي اعدت للكافرين في قوله عز وجل واتقوا النار التي
اعدت للكافرين فاذا ادخلهم فيها وجعلها مقرهم ومصيرهم
وامهم فاحترقت جلودهم ولحومهم جدد عز وجل لهم جلودا
ولحوما غيرها كما قال عز وجل كلما نضجت جلودهم بدلناهم
جلودا غيرها يفعل بهم عز وجل ذلك كما وافقوا انفسهم واهوا
هم في الدنيا في معاصيه عز وجل فاهل النار يجدد لهم كل
وقت جلودا لايصال العذاب والالام اليهم واهل الجنة

الجنة يجدد لهم كل وقت النعيم ليتضاعف اللذاة
والشهوات التي لهم وسبب ذلك مجاهدة النفس وموافقتها
في دار الدنيا وهذا معنى قول النبي صلى الله عليه وسلم الدنيا مزر
عة الآخرة قال رضي الله تعالى عنه دار رضا اذا اجاب الله
عبدا ما ساله واعطاه ما طلبه لم ينحرم بذلك ارادته ولا
ما جف به القلم وسبق به العلم لكنه يوافق سواله مراد الله
عز وجل في وقته فتحصل الاجابة وقضاء الحاجة في الوقت
المقدر الذي قدر له السابقة لبلوغ القدر وقته كما
قال اهل العلم في قوله عز وجل كل يوم هو في شان اي يسوق
المقادير الى المواقيت فلا يعطي الله احد اشياء في الدنيا
بمجرد دعائه وكذلك لا يصرف عنه شيئا بدعائه المجرد والذي

ورد في الحديث قيل المراد منه لا يرد القضاء الا الدعاء والله
قضى ان يرد القضاء به وكذلك لا يدخل احد الجنة في الا
خرة بمجرد عمله بل برحمة الله عز وجل لكنه يعطي العباد
الدرجات في الجنة على قدر اعمالهم وقد ورد في حديث
عائشة رضي الله عنها انها سالت النبي صلى الله عليه وسلم هل
يدخل احد الجنة بعمله فقال لا بل برحمة الله فقالت ولا
انت فقال ولا انا الا ان يتغمدني الله برحمته ووضع
يده على هامته وذلك لان الله عز وجل لا يجب عليه لاحد
حق ولا يلزمه الوفاء بالعهد بل يفعل ما يريد يعذب من
يشاء ويغفر لمن يشاء ويرحم من يشاء وينعم من يشاء فعال
لما يريد لا يسال عما يفعل وهم يسالون يرزق من يشاء بغير

حساب بفضل رحمته ويمنع من يشاء بعدله
وكيف لا يكون كذلك والخلق من لدن العرش الى الثرى
التي هي الارض السابعة السفلى ملكه وصنعه لا مالك لهم غيره
ولا صانع لهم غيره وقال الله عز وجل هل من خالق غير
الله ءاله مع الله هل تعلم له سميا قل اللهم مالك الملك
تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء
وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير الى قوله
وترزق من تشاء بغير حساب قال رحمه الله عنه وارضاه
لا تطلبن من الله عز وجل شيئا سوى المغفرة للذنوب
السابقة والعصمة منها في الايام الاتية اللاحقة والتو
فيق لحسن الطاعة وامتثال الامر والانتهاء عن النهي و

الرضاء بمر القضاء والصبر على شدائد البلاء والشكر على جزيل
النعماء والعطاء ثم الموافقة بمجانبة الخير واللحوق بالانبياء
والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا
ولا تطلب من الله الدنيا ولا كشف الفقر والبلاء الى الغناء والعافية
بل الرضى بما قسم ودبر واساله الحفظ الدائم على ما اقامك
فيه واحلك وابتلاك الى ان ينقلك منه الى غيره وضده لانك
لا تعلم الخير في ايهما في الفقر او في الغناء في البلاء او في العافية
طوى عنك علم الاشياء وتفرد هو عز وجل بمصالحها ومفاسد
ها وقد روى عن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه انه قال
لا ابالي على اى حال اصبح على ما اكره او على ما احب لاني
لا ادري الخير في ايهما قال ذلك عمر رضوان الله عليه لحسن

لحسن رضاه بتدبير الله عز وجل والطمانينة الى اختياره و
قضائه عز وجل وقال الله تعالى كتب عليكم القتال وهو كره
لكم وعسى ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم وعسى ان تحبوا
شيئا وهو شر لكم والله يعلم وانتم لا تعلمون كن على هذه
الحال الى ان يزول هواك وتنكسر نفسك فتكون ذ
ليلة مغلوبة تابعة ثم تزول ارادتك وامانيك و
تخرج الاكوان من قلبك ولا يبقى في قلبك شيء سوى الله
تعالى فيمتلي قلبك بحب الله عز وجل وتصدق ارادتك
في طلبه عز وجل فترد اليك الارادة بامره بطلب حظ
من الحظوظ دنياوية واخراوية وحينئذ تسال الله عز وجل
ذلك وتطلبه ممتثلا لامره وموافقا له ان اعطاك شكرته

وتلبست به وان منعك لم تسخط عليه ولم تتغير عليه في با
طنك ولا تتهمه في ذلك لانك لم تكن طالبته بهواك و
ارادتك لانك فارغ القلب عن ذلك غير مريد له بل ممتثلا
للامر بالسؤال والسلام قال رضي الله عنه واما كيف يحسن
منك العجب في اعمالك ورؤية نفسك فيها وطلب الاعواض
عليها وجميع ذلك بتوفيق الله عز وجل وعونه وقوته و
ارادته وفضله وان كان ترك معصية فبعصمته عز وجل
وحيطته اين انت من الشكر على ذلك والاعتراف بهذه
النعم الى ان لا كفاك ما بهذه الرعونة والجهل تتعجب بشجاعة
غيرك وسخائه وبذل ماله اذا لم تكن قاتلا لعدوك الا
معاونة شجاع مرتب في عدوك ثم تممت قتله لولا كنت مصروعا

مصروعا ملا انه وبذل او لا يأذن لبعض ماله الا بعد ضمان
صادق كريم امين ضمن لك عوضه وخلفه لولا قوله
وطمعك فيها وعد لك وضمن ذلك عليه ثم لنت تجيد به كيف
تتعجب بجهد بفعلك احسن حالك الشكر والثناء على الله
والحمد لالائه واضافة ذلك اليه في الاحوال كلها الا
الشر والمعاصي واللوم فانك تضيفها الى نفسك وتنسبها
الى الظلم وسوء الادب فيها بها اخص بذلك لانها
في كل شيء ما لمرء بكل سوء واهية وان كان هو عز وجل
خالقك وخالق افعالك مع كسبك لانت الكاسب وهو الخالق
لكن كما قال بعض العلماء يا الله عز وجل يجيء ولا بد منك و
قوله عليه الصلوة والسلام اعملوا وقاربوا وسددوا فكل

مسيرا لما خلق له قال رضي الله عنه وارضاه لا تخلو اما ان تكون
مريدا او مرادا فان كنت مريدا فانت محمل وحامل تحمل كل
ثقيل وشديد لانك طالب والطالب مشقوق عليه متعوب حتى
يصل الى مطلوبه ويظفر بمحبوبه ويدرك مراده ولا ينبغي لك
ان تنفر من بلاء ينزل بك في النفس والمال والاهل
والولد الى ان تحط عنك الاحمال ويزال عنك الاثقال وير
فع عنك الالام ويزال عنك الاذى والاذلال فتصان
عن جميع الرذائل والادران والاوساخ والمهانات
والادواء والاوجاع والافتقار الى الخليقة وانت
فتدخل في زمرة المحبوبين المدللين المرادين وان كنت
مرادا فلا تتهم الحق عز وجل في انزال البلية بك الصفا ولا

ولا تشكن في منزلتك وقدرك عنده عز وجل لانه قد
تبليك ليبلغك مبلغ الرجال ويرفع منزلتك الى منازل
الاولياء والابدال اتحب ان تنحط منزلتك عن منازلهم ودر
جتك عن درجاتهم وان يكون خلعتك وانوارك و
نعيمك دون ما لهم فان رضيت انت بالدون فالحق
عز وجل لا يرضى لك بذلك قال الله تعالى والله يعلم وانتم لا
تعلمون يختار لك الاعلى والاسنى والارفع والاصلح و
انت تابى فان قلت كيف يصح ابتلاء المراد مع هذا التقسيم
والبيان مع ان الابتلاء انما هو للمحب والمدلل انما هو
المحبوب يقال لك ذكرنا الاغلب اولا ونستشهد بالنادر الممكن
ثانيا لا خلاف ان النبي صلى الله عليه وسلم كان سيد المحبوبين و

اشد الناس بلاء وقد قال صلى الله عليه وسلم لقد اخفت
في الله ما لا اخاف احد ولقد اوذيت في الله ما لم يوذى
احد ولقد اتى علي ثلثون من يوم وليلة وما لنا طعام
الا شئ يواريه ابط بلال وقد قال صلى الله عليه وسلم
انا معاشر الانبياء اشد الناس بلاء ثم الامثل فالا مثل
وقال صلى الله عليه وسلم انا اعرفكم بالله اشدكم منه
خوفا فكيف يبتلى المحبوب ويخوف المدلل المراد ولم يكن
ذلك الا لنا اشرنا اليه من بلوغ المنازل العالية في الجنة
لان المنازل في الجنة لا تشيد ولا ترفع الا بالاعمال في
الدنيا الدنيا مزرعة الاخرة واعمال الانبياء والاولياء
بعد اداء الاوامر وانتهاء النواهي هي الصبر والرضى والموافقة

في حالة البلاء ثم يكشف عنهم البلاء ويواصلوا بالنعم و
الفضل والدلال الى اللقاء ابد الاباد قال رضي الله عنه
وارضاه الذين يدخلون الاسواق من اهل الدين و النسك
في مخرجهم الى اداء اوامر الله تعالى من صلوات الجمعة والجماعة و
قضاء حوائج تسنح لهم فيها على اضرب منهم من اذا دخل
السوق وراى فيه من انواع الشهوات واللذات تقيد
بها وعلقت بقلبه فافتتن وكان ذلك سبب هلاكه وترك
دينه ونسكه ورجوعه الى موافقة طبعه واتباع هواه
الا ان يتداركه الله عز وجل برحمته وعصمته واصباره
اياه عنها فيسلم ومنهم من اذا راى ذلك وكاد ان يهلك بها
رجع الى عقله ودينه وتصبر وتكلف وتجرع مرارة تركها

فهو كالمجاهد بنصرة الله على نفسه وطبعه وهواه وشهوته

ويكتب له الثواب الجزيل في الآخرة كما جاء في بعض الأخبار

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يكتب للمؤمن بترك

كل شهوة عند العجز عنها او عند القدرة عليها سبعون

حسنة اوكما قال ومنهم من تناولها ويتلبس بها ويحصلها

لفضل نعمة الله عز وجل التي عنده من سعة الدنيا

والمال ويشكر الله عز وجل عليها ومنهم من لا يراها

لا يشعر بها فهو اعمى عما سوى الله عز وجل فلا يرى غيره

واصم عما سواه فلا يسمع من غيره عنده شغل عن النظر

الى غير محبوبه واشتياقه فهو في معزل عما العالم فيه فاذا

رايته وقد دخل السوق فسالته عما راى في السوق

في السوق يقول ما رايت شيئا نعم قد راى الاشياء ولكن راه

ببصر راسه لا ببصر قلبه ونظرها نظر فجأة لا نظر شهوة

نظر صورة لا نظر معنى نظر الظاهر لا نظر الباطن فبظا

هره ينظر الى ما في السوق وبقلبه ينظر الى ربه عز وجل

الى الجلال تارة والى الجمال تارة اخرى ومنهم من اذا دخل

السوق امتلأ قلبه بالله رحمة لهم فتشتغله الرحمة

لهم عن النظر الى ما لهم وبين ايديهم فهو من حين د

خوله الى حين خروجه في الدعاء والاستغفار والشفاعة

لاهله والشفقة والرحمة فقلبه محترق عليهم ولهم وعينه

مغرورقة لاجلهم ولسانه في ثناء وحمد الله عز وجل على ما

اولى الكافة نعمه وفضله فهذا يسمى شحنة البلاد والعباد

اربعة اهل سوق

وان شئت قسمت عارفاً وبدلاً او زاهداً او عالماً غنياً وبدلاً

ومحبوباً مراداً ونائباً بذله الارض على عباده وشفيعاً وجهيراً

وهادياً ومهدياً وداعياً ومرشداً فهذا هو الكبريت الاحمر

وبيضة العقعق ورضوان الله وصلواته عليه وعلى كل مؤمن

جانوری است ابلق سیاه و سفید و بیضه او نایاب است

مريد الله عز وجل وصل الى انتهاء المقام قال رضي الله عنه

عنده وارضاه قد يظهر الله وليه على عيوب غيره وكذبه ودعواه

وشركه في افعاله واقواله واضماره ونيته فيغار لربه ولي الله

لربه ورسوله ودينه فيشتد غضبه باطنه ثم ظاهره كيف

يدعي السلامة مع العلل والاوجاع الباطنة والظاهرة وكيف

يدعي التوحيد مع الشرك والشرك كفر مبعد عن قرب الله تعالى

وهو صفة العدو والشيطان اللعين والمنافقين المقطوع لهم

لهم بالدرك الاسفل من النار والخلود فيها فيجري على لسان

الولي ذكر عيوبه وافعاله الخبيثة ووقاحته بعرض دعاويه

وادعائه احوال الصديقين ومزاحمته للفانين في قدر الله

وفعله والمراد بين على وجه الغيرة لله عز وجل مرة وعلى وجه

الانكار له والموعظة له اخرى وعلى وجه الغلبة ليجعل الله

عز وجل داراً وله وشدة غضبه على الكذب الكذاب اخرى

فيضاف الى ولي الله عز وجل غيبته فيقال اغتياب الولي

وهو يمنع منها او يذكر الغائب والحاضر بالنظر عند الخواص

والعوام فيصير ذلك الانكار في حقهم كما قال الله عز وجل و

اثمهما اكبر من نفعهما فالظاهر الانكار المنكر وفي الباطن

اسخاط الرب بالاعتراض عليه فيصير حال الحيرة فيكون فرضه فيها السكوت

والتسليم وطلب المساغ لذلك في الشرع والجواز لا الاعتراض
على الربط والولي الطعان لا فتراته وكل نبي وقل يكون ذلك سببا
لاقلاعه وتوبته ورجوعه عن جهله وحيرته فيكون كرة للولي
ونفعا للمغرور الهلاك بغروره ورعونته والله يهدي من
يشاء الى صراط مستقيم قال رضي الله عنه وارضاه اول ما ينظر
العاقل في صنعة نفسه وتركيبه ثم جميع المخلوقات والمبتدعات
فيستدل بذلك على خالقها ومبدعها لان في الصنعة دلالة على
الصانع وفي القدرة المحكمة آية على الفاعل الحكيم فان الاشياء
كلها موجودة به وفي معنا ما ذكر عن ابن عباس رضي الله عنهما
في تفسير قوله وسخر لكم ما في الارض وما في السموات وما جميعا منه
فقال في كل شيء اسم من اسمائه واسم كل شيء من اسمه فانما انت

انت بين اسمائه وصفاته وافعاله باطنا بقدرته وظاهرا
بحكمته ظهر بصفاته وبطن بذاته حجب الذات بالصفات
وحجب الصفات بالافعال وكشف العلم بالارادة واظهر
الارادة بالحركات واخفى الصنع والصفة واظهر الصنعة
بالارادة هو باطن في غيبه وظاهر في حكمته وقدرته
ليس كمثله شيء وهو السميع البصير ولقد اظهر في هذا الكلام
من اسرار المعرفة ما لا يظهر الا من مشكوة فيها مصباح رفيع
بل العصمة بابتهال اللهم فقهه في الدين وعلمه التاويل
انالنا الله بركاتهم وحشرنا في زمرتهم قال رضي الله عنه
وارضاه اوصيك بتقوى الله وطاعته ولزوم ظاهر الشرع
وسلامة الصدر وسخاء النفس وبشاشة الوجه وبذل الندى

وكف الاذى وحمل الاذى والفقر وحفظ حرمات المشايخ
وحسن العشرة مع الاخوان والنصيحة للاصاغر وترك
الخصومة في الارفاق وملازمة الايثار ومجانبة الادخار
وترك صحبة من ليس في طبقتهم والمعاونة امر الدين والدنيا
وحقيقة الفقر ان لا تفتقر الى من هو مثلك وحقيقة الغنى
ان تستغني عمن هو مثلك والتصوف ما اخذ عن القيل
والقال لكن اخذ من الجوع وقطع المألوفات والمستحسنات
ولا تبدأ الفقير بالعلم وابتدأ بالرفق فان العلم يوحشه
والرفق يونسه والتصوف مبني على ثمان خصال السخاء لابرا
هيم عليه السلام الرضا لاسحاق عليه السلام الصبر لايوب
عليه السلام الاشارة لزكريا عليه السلام الغربة ليحيى عليه السلام

ثمان

عليه السلام ولبس الصوف لموسى عليه السلام السياحة لعيسى عليه السلام
الفقر لمحمد صلى الله عليه وسلم وعليهم اجمعين قال رضي الله
عنه وارضاه اوصيك ان تصحب الاغنياء بالتعزز والفقراء
بالتذلل وعليك بالتذلل والاخلاص وهو دوام رؤية
الخالق ولا تتهم الله في الاسباب وتمسكن اليه في كل الا
حوال ولا تضيع حق اخيك اتكالا على ما بينك وبينه من
المودة وعليك بصحبة الفقراء بالتواضع وحسن الادب
والسخاء وامت نفسك حتى تحيى واقرب الخلق من الله
عز وجل اوسعهم خلقا وافضل الاعمال رعاية السر عن
الالتفات الى ما سوى الله وعليك بالتواصي بالحق وبا
الصبر وحسبك صحبة فقير وخدمة ولي والفقير هو الذي

لا يستغني بشيء دون الله والصولة على من هو دونك ضعف
وعلى من هو فوقك فخر وعلى من هو مثلك سوء خلق الفقر
والتصوف كله جد لا تخالطه بشيء من الهزل وفقني الله
وإياكم يا ولي عليك بذكر الله على كل حال فإنه للخير جامع
وعليك بالاعتصام بحبل الله فإنه للمضار دافع وعليك
بالتأهب لنزول موارد القضاء فإنه واقع واعلم أنك
مسؤول عن حركاتك وسكناتك فاشتغل بما هو أولى في
الوقت وإياك وفضول تصرفات الجوارح وعليك بطاعة
الله ورسوله ومن والاه وأد إليه حقه ولا تطالبه بما يجب
عليه وادع في كل حال له وعليك بحسن الظن للمسلمين وإصلاح
النية لهم والسعي بينهم في كل خير وألا تبيت ولا أحد في قلبك

شر ولا سخناء ولا بغض وأن تدعو لمن ظلمك وراقب الله
عز وجل واجعل صحبتك مع الله واصحب من سوى الله
لصحبته وتصدق في كل صباح بعرضك وإذا أمسيت فصل
صلوة الجنازة على كل من مات من المسلمين في ذلك اليوم
وإذا صليت المغرب فصل صلوة الاستخارة وتقول
بكرة وعشيا سبع مرات اللهم أجرنا من النار وحافظ على
قول أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم
هو الله الذي لا إله إلا هو عالم الغيب والشهادة هو
الرحمن الرحيم إلى آخر السورة هو الله الموافق والمعين
قال رضي الله عنه وأرضاه كن مع الله عز وجل كأن لا خلق
ومع الخلق كأن لا نفس فإذا كنت مع الله عز وجل بلا خلق

وجدت وعن الكل فنيت واذا كنت مع الخلق بلا نفس
علت واتقيت من التبعات سلمت واترك الكل
على باب خلوتك وادخل وحدك ترى مونسك في خلوتك
بعين سرك وتشاهد ما وراء العيان وتزول النفس وما
مكانها امر الله وقربه فان جهلك علم وبعدك قرب
وصمتك ذكر ووحشتك انس يا هذا ما ثمرة الخلوة
خالق ما اذا خرجت الخالق فقل لهم انهم عدو لي الا رب
العالمين ثم قال من ذاق عرفه فقيل له من غلبت عليه مرارة
صفرته كيف يجد حلاوة الذوق فقال يتعلق في ترك الشهوات
من قلبه يا هذا المومن اذا عمل صالحا القلب نفسه قلبا ثم
القلب قلبه سرا ثم القلب السر فصار فناء ثم القلب الفناء فصار

فصار وجودا ثم قال الاحباب يبيعهم كل باب يا هذا الفناء
اعدام الخلائق وانقلاب طبعك الى طبع الملائكة ثم
الفناء عن طبع الملائكة ثم طوقك بالمنهاج الاول وح
يسقيك ربك ما يسقيك ويزرع فيك ما يزرع ان اردت
هذا فعليك بالاسلام ثم الاستسلام ثم العلم بالله
ثم المعرفة به ثم الوجود واذا كان وجودك له كان كلك له
الزهد عمل ساعة والورع عمل ساعتين والمعرفة عمل الابد
مقصود قال رضي الله تعالى عشرة رضاه لاهل المجاهدة
والمحاسبة واولو العزم عشر خصال جربوها فاذا قاموها
واحكموها باذن الله وصلوا الى المنازل الشريفة الاول
ان لا يحلف العبد بالله عز وجل صادقا ولا كاذبا عامدا

تمت المفردات العارف الكامل

ولا ساهيا ولا عامدا الا انه اذا احكم ذلك من نفسه وعود لسانه رفعه ذلك
الى ترك الحلف ساهيا وعامدا فاذا اعتاد ذلك فتح الله تعالى له
بابا من انواره يعرف منفعة ذلك في قلبه ورفعة في
درجته وقوة في عزمه وصبره والثناء عند الاخوان والكرامة
عند الجيران حتى يأتم به من يعرفه ويهابه من يراه الثانية ان
يجتنب الكذب هازلا وجادا فانه اذا فعل ذلك واحكمه من
نفسه واعتاده لسانه شرح الله تعالى به صدره وصفا به
علمه كانه لا يعرف الكذب واذا سمعه من غيره عاب ذلك عليه
وعيره به في نفسه وان دعا له بزواله كان له ثواب
الثالثة ان يحذر ان يعد شيئا فيخلفه او يقطع العدة الا لعذر
فانه اقوى لامره واقصد لطريقه لان الخلف من الكذب فاذا

فعل ذلك فتح له باب السخاء ودرجة الحياء واعطي
مودة في الصادقين ورفعة عند الله الرابعة ان يجتنب
ان يلعن شيئا من الخلق ويؤذي ذرة فما فوقها لانها
من اخلاق الابرار والصديقين وله عاقبة حسنة
في حفظ الله اياه في الدنيا مع ما يدخر له من الدرجات
ويستنقذه من مصارع الهلكة ويسلمه من الخلق
ويرزقه رحمة العباد والقرب منه عز وجل الخامسة
ان يجتنب الدعاء على احد من الخلق وان ظلمه فلا
يقطعه بلسانه ولا يكافيه بفعاله ويحتمل ذلك لله تعالى
ولا يكافيه بقول ولا فعل فان هذه الخصلة ترفع صاحبها
الى الدرجات العلا واذا تادب بها ينال منزلة

شرفه في الدنيا والآخرة والحب والمودة وقبول الخلق اجمعين
من قريب وبعيد واجابة الدعوة والعلو في الخير وعزا
في الدنيا في قلوب المؤمنين السادسة ان لا يقطع الشها
دة على احد من اهل القبلة بشرك ولا كفر ولا نفاق فا
نها اقرب للرحمة واعلى الدرجة وهي تمام السنة وابعد
عن الدخول في علم الله وابعد من مقت الله واقرب
الى رضاء الله تعالى ورحمته فانه باب شريف كريم على الله
تعالى يورث العبد الرحمة للخلق اجمعين السابعة ان
يجتنب النظر الى شيء من المعاصي ظاهرا وباطنا ويكف
ويكف عنها جوارحه فان ذلك من اسرع الاعمال ثوابا
في القلب والجوارح في عاجل الدنيا مع ما يدخر الله تعالى

تعالى له من خير الآخرة فنسال الله ان يمن علينا اجمعين
بالعمل بهذه الخصال وان يخرج شهواتنا عن قلوبنا
الثامنة ان يجتنب ان يجعل على احد من الخلق منه مؤنة لا
صغيرة ولا كبيرة بل يرفع مؤنته عن الخلق اجمعين
مما احتاج اليه او استغنى عنه فان ذلك تمام عزة ا
لعابدين وشرف المتقين وبه يقوى على الامر بالمعروف
والنهي عن المنكر ويكون الخلق عنده اجمعين بمنزلة وا
حدة فاذا كان كذلك نقله الله تعالى الى الغنى واليقين و
الثقة به عز وجل ولا يرفع احدا بهواه ويكون الخلق
عنده في الحق سواء ويقطع بان هذا الباب عز المؤمنين
وشرف المتقين وهو اقرب باب الى الاخلاص التاسعة

ينبغي له ان يقطع طمعه من الآدميين ولا يطمع نفسه
فيما في ايديهم فانه العز الاكبر والغنى الخالص والملك
العظيم والفخر الجليل واليقين الصافي والتوكل الشافي
الصحيح وهو باب من ابواب الثقة بالله عز وجل
وهو باب من ابواب الزهد وبه ينال الورع وبه يكمل
نسكه وهو من علامات المنقطعين الى الله عز وجل
العاشرة التواضع لانه بها يشيد محل العابد وتعلو
منزلته ويستكمل العز والرفعة عند الله سبحانه وعند الخلق
ويقدر على ما يريد من امر الدنيا والآخرة وهذه الخصلة
اصل الطاعة كلها وفرعها وكمالها وبه يدرك العبد منازل
الصالحين الراضين عن الله في السراء والضراء وهي كمال

كمال التقوى والتواضع ان لا يلقى العبد احداً من الناس
الا راى له الفضل عليه ويقول عسى ان يكون عند الله
خيراً مني وارفع درجة فان كان صغيراً قال هذا لم يعص
الله تعالى وانا قد عصيت فلا شك انه خير مني وان كان كبيراً
قال هذا عبد الله تعالى قبلي وان كان عالماً قال هذا
اعطي ما لم ابلغ ونال ما لم انل وعلم ما جهلت وهو يعمل
بعلمه وان كان جاهلاً قال هذا عصى الله بجهل وانا
عصيته بعلم ولا ادري بم يختم لي وبم يختم له وان كان
كافراً قال لا ادري عسى يسلم هذا فيختم له بخير العمل
وعسى اكفر فيختم لي بسوء العمل وهذا باب الشفقة و
الوجل واولى ما يصحب واخر ما يبقى على العباد فاذا كان العبد

كذلك يسلمه الله من الغوايل ويبلغ به منازل المتهجد
الله عز وجل وكان من اصفياء الرحمن واحبائه وكان
من اعداء ابليس لعنه الله عليه والله عز وجل وهو باب
الرحمة ومع ذلك يكون قد قطع باب الكبر وحبال العجب
ورفض درجة العلو في نفسه في الدين والدنيا والآخرة
وهو مخ العبادة وغاية شرف الزاهدين وسيماء الـ
سكين فلا شيء منه افضل ومع ذلك يقطع لسانه عن

السالكين

ذكر العالمين وما لا يعني فلا يتم له عمل الا به ويخرج الغل
والكبر والبغي من قلبه في جميع احواله وكان لسانه في
السر والعلانية واحدا ومشيئته في السر والعلانية واحدة
وكلامه كذلك والخلق عنده في النصيحة واحدا ولا يكون

يكون من الناصحين وهو يذكر من خلق الله بسوء
ويعيره بفعل او يحب ان يذكر عنده احد بسوء او ير
تاح قلبه ان يذكر عنده احد بسوء وهذه آفة العابدين
وعطب السالكين وهلاك الزاهدين الا من اعانه الله تعالى
على حفظ لسانه وقلبه برحمته فلتمت بالمقالة المختصر التي
الحقها الشيخ عبد الحق دهلوي في شرحه على فتوح الغيب
ثم بعد شرح هذه المقالة الملحقة قال الشيخ الله
رحمه الله تكملة في شيء من اداب السلسلة الشريفة
العلية القادرية منها الالتزام بظاهر الشريعة جدا
والتمسك بكتاب الله وسنة رسوله حتما وسلوك طريق
السلف الصالح قطعا واعتقادا واهل السنة والجماعة

الله

في رياضة النفس وعدم اهمالها والصبر الجميل في طلب المولى
والتحمل على البلوى والرضا بقضاء الله وقدره والقناعة
في فعله واتباع السنة والاجتناب عن البدعة والاتكال
على الله والتوكل عليه والثقة به والاستعانة منه و
الاستغناء به في جميع الاحوال والاوقات والموت عن
النفس والهوى وعن الارادة والمنى والانقطاع عن
الخلق والركون اليهم واليأس مما في ايديهم وعن التعلق
بالاسباب بالتوكل على الكريم الوهاب والجد الدائم والجهد
القوي والاشتغال بالعلوم الدينية ومجالسة الفقراء
والاستغناء عن الملوك والاغنياء ودوام الالتجاء الى الله
من مكايد اللعين الرجيم ووثوق الرجاء بلطف الله الكريم من

على البلاء

الاستقا

من مكايد اللعين الرجيم والحزن الطويل في القلب والبشر
التام في الوجه ودوام الروح وطول الصمت وجولان
الفكر والتفقد للاخوان والترحم للمساكين والانصاف
بالجود والاجتناب عن البخل واختيار الخلق في الا
مور والاحتراز عن الهزل ورعاية طريق الاعتدال في
كل الامور والحب في الله والبغض لله والامر بالمعروف
والنهي عن المنكر والمنازعة الجلية ولين الجنب و
التطلب في الدين وترك النزاع وطيب المزاق وحسن
الاخلاق والتستر للاحوال وكتمان المعاني والاستعانة
في الاعمال وسلوك طريق التوحيد وترك التدبير والاختيار
والرضاء بالقضاء لا لتقاء تدبير الملك الجبار والعدة في هذه الطريقة

الجبلة

الاستغراق في محبة الشيخ ودوام التوجه اليه ومراقبة
معينة في جميع الاحوال ومشاهدة هيئته في كل الانات
والالتفات والنهي عن غيره محبة له والموت فيه ارادة فيه
وقطع طريق الاستفادة عن غيره والتثبت في العقيدة
وتوحيد الوجهة والتعبد عن الوسواس والاشتياق الدا
ئم والعشق الكامل والايمان الراسخ والاعراض عن الخلق
في الاقبال والادبار وعدم الخوف من لومة لائم وحضور
القلب مع الله تعالى وصحة المحبة مع النبي صلى الله عليه وسلم
وصرف اللسان عما لا يليق وعما لا يخالف ظاهر الشرع وترك
كلام اللغو والنصيحة للمسلمين والدعاء لهم خصوصا لاهل
سلسلتهم وارادة الخير لهم سرا وعلنا والخدمة لهم ظاهرا وباطنا

وباطنا واستواء الحضور والغيبة معهم ومزيد الاختصاص
لهم من بين سائر الطوائف وحفظا لعدد كتبهم ومناسب
اليه رضي الله تعالى عنه والاغتنام لصحبتهم والاجتناب
عن صحبة الاغنياء ممن يخالف هذه الطريقة والاحتراز
عما يوشوش القلب وعدم اختيار السماع واعتياده
وعدم تبري الكلام لو اتفق من غير لهو ولعب وحضور
القلب فيه لو اتفق على تقدير الاتفاق قصيرة وتلاوة القر
آن وملازمة صلوة الاسرار التي بعدها النفل على احد
عشر خطوة والعملة محافظة الشريعة ورعاية اداب
الطريقة والاستغراق في محبة الشيخ والتوسل الى الله تعالى
فيه والانقطاع عمن سواه وترك الامر كله في الشيخ والمو

فيه رزقنا الله واحبابنا سلوک هذه الطريقة و
اقامنا فيها على الحقيقة اللهم احيانا على محبة
الشيخ عبد القادر رضي الله عنه وحشرنا
عليه واجعلنا من زمرة طالبيه
ومحبيه في الدنيا والآخرة
ربنا تقبل منا انک
انت السميع
العليم
وصلى الله تعالى على سيدنا وسيد الرسل وشفيع الامم وآله
واصحابه واتباعه اجمعين هداة طريق الحق
کتبه الفقير الحقير سراپا تقصير بوده نشين آستان
حضرت غوث الاعظم دستگير احمد بن مرحوم حاجی

گل محمد قادری غفر الله تعالى لهما وغفر لي ولوالدي ولاستا
دي ولمن کان من طريقة المبارکة القادرية و
لجميع المؤمنين والمؤمنات خصوصا امة المرحومة
المتابعة لسرور الکائنات صلوات الله تعالى
عليه والتسليمات برحمتک يا ارحم الراحمين

تمت تمام شد

بتاريخ يوم جمعه پنجم شهر محرم الحرام سنه يکهزار
و دو صد و هفتاد و نه ۱۲۷۹

قاريا برمن مکن قهر و عتاب
گر خطای رفته باشد در کتاب
تو بجای [illegible] [illegible]
[illegible] والله اعلم بالصواب



